

(چاپ دوم)

و انسان را شگش آفرید

# ایدئولوژی و فرهنگ

حسین ملک

از انتشارات نهضت مقاومت ملی ایران









## فهرست مطالب

---

### مقدمه

#### فصل اول : ایدئولوژی و فرهنگ :

- ۱ - تفاوت فرهنگ و ایدئولوژی
- ۲ - ایدئولوژی چیست ؟
- ۳ - فرهنگ چیست ؟
- ۴ - چرا نهضت ملی و جنبه ملی نتوانست یک ایدئولوژی ارائه دهد ؟
- ۵ - چرا جوانان به سوی کمونیسم کشانده می‌شوند .
- ۶ - اثرات سرمایه‌داری در ایجاد اختلال جامعه‌شناسی در کشورهاى دنیای سوم .
- ۷ - جوانان آسان جویند .
- ۸ - کمونیسم سهل‌الوصول‌ترین بهانه‌هاى فعالیت سیاسى و ارضاء غریزه اعمال فہر .

#### فصل دوم : سه ایدئولوژی در مقابل یک فرهنگ

- ۱ - کلیات
  - ۲ - خصائص اساسی ایدئولوژی‌ها
- الف : پشت‌سر هر ایدئولوژی یک پروژه سیاسى نهفته است .
- ب : ایدئولوژی هدف‌اساسی خود را که اجرای پروژه سیاسى مهاجم است پشت‌سر یک توجیه فلسفى مخفی می‌کند .
- پ : ایدئولوژی تحقق یافتن پروژه سیاسى را که درنظر دارد قطعی جلوه می‌دهد .
- ت : هر ایدئولوژی خود را تنها راه نجات بشریت

---

معرفی می‌کند و تمام ایدئولوژی‌های دیگر را نفی می‌کند.  
ث : تمام ایدئولوژی‌ها دشمن آشتی‌ناپذیر فرهنگ و ملت  
هستند .

ج : ایدئولوژی عوام فریب است .

چ : تمام ایدئولوژی‌ها غیر اخلاقی و ضد اخلاقی هستند .

ح : ایدئولوژی بر ایمان کور متکی است .

۳ - ساخت ایدئولوژی‌ها :

الف : تذکر روش‌شناسی

ب : خصلت ایدئولوژی‌ها

پ : جوانان، خوراک ایدئولوژی‌ها

فصل سوم : فرهنگ در مقابل ایدئولوژی

۱ - کلیات

۲ - خصائص فرهنگ در مقابل ایدئولوژی

۳ - ایدئولوژی‌ها

\* \* \* \* \*

### مقدمه بر چاپ دوم :

از این نوشته استقبال وسیعی به عمل آمد. نه فقط ایرانیان مقیم شهرهای اروپا و امریکا مکرر خواستار آن بودند بلکه در بسیاری از شهرها هموطنان به تکثیر جداگانه آن نیز پرداختند، و چنین معلوم است که در داخل کشور نیز علیرغم مشکلاتی که می‌دانیم مخفیانه آن را بخش می‌کنند، چرا از چنین نوشته‌ای که بر خلاف عقیده رایج است چنین استنباطی به عمل می‌آید؟ جواب این سؤال را بارها از دهان این و آن خواننده و شنیده‌ایم: این همان چیزی است که من خود فکر می‌کردم اما .....، و هر کس به دنبال این "اما" چیزی می‌گوید مثلا "نخوانستم بیان کنم، جرئت بیان آن را نداشتم، شما بهتر از من گفته‌اید و غیر اینها. در هر حال آن چیزی است که بسیار فکر می‌کنند اما یا جرئت یا توانایی آن را نداشته‌اند و یا صاف و ساده فرصت گفتنش را نیافته‌اند و شاید اگر به خود زحمت می‌دادند خیلی بهتر از نویسنده می‌گفتند. آنچه مسلم است این است که چنین استقبالی بیان گر نیاز مردم است به گفتن و باز گفتن فکری که در آن نوشته است اعم از اینکه خوب بیان شده باشد یا نه، بیان گر این است که مردم از ایدئولوژی بازی خسته شده‌اند و جستجوی علل این خستگی

نیز جالب است و هم بیانگر وجهی دیگر از نشانی ایدئولوژی که به آن باز خواهم گشت اما قبل از آن لازم است کسبه به ایرادی جواب بدهم که بسیار گرفته‌اند و آن این است که ایدئولوژی آنچنان که در آن جزوه آمده نیست، و چنین و چنان است و هر کس از نو همانچه را که از ایدئولوژی فهمیده بوده است تکرار کرده، گوئسی کسبه اصلاً آنچه را که در نوشته آمده نخوانده باشد. صاحبان این ایراد به دو گونه‌اند اول آنانی که معنی این لغت را در زبان اصلی آن که فرنگی است نمی‌دانند. تصور می‌کنم با شرح ریشه این لغت و تاریخ آن، آن را خواهند فهمید و ایرادشان از میان بر خواهد خاست اما آنانی که خود دچار ایدئولوژی شده‌اند، آنان را چاره آسان نیست و یکبار دیگر به دسته بندی آنان خواهم پرداخت.

### ریشه و تاریخ لغت ایدئولوژی :

بگویم که در زبان خودمان مفهومی که بیانگر این لغت باشد نداریم و هم بدین جهت آن را در شکل فرنگی آن بکار می‌بریم و هر کس از آن چیزی را اراده می‌کند که به ناچار به صورت ناقص فهمیده است چرا که آن را از ایدئولوژی بازان آموخته اما در زبان اصلی این لغت مثل هر لغت دیگر ریشه‌ای و تاریخی دارد. توضیح اینکه در بسیاری از موارد که شاید در بر گیرنده تمام لغات باشد یک لغت در ابتدای امر برای مفهوم خاصی به کار می‌رود و در طی زمان موارد استعمال آن تغییر می‌کند و همچنین است سرنوشت لغت ایدئولوژی. چون لغت از فرنگ آمده است



بناچار بدنبال منبع اصلی برویم و بهترین مدرک در این زمینه در درجه اول لغت نامه فنی و انتقادی فلسفی است که لالاند نوشته است (۱) که بهترین راه این است که ما عین بند مربوط به این لغت را از آن کتاب لغت بیاوریم و جالب اینکه در اول لغت نامه درباره سرنوشت لغات چنین مینویسد:

لغات معانی خود را از طریق انواع و اقسام انحرافات تغییر میدهند: از طریق تخصصی شدن از طریق تغییرات تدریجی، از طریق اشاعه یافتن از طرف چند مرکز کسه بدنیال هم آمده‌اند و نیز گاهی از طریق استهزا و تحقیر. لغات فلسفی از این قاعده عمومی برکنار نیستند و اغلب پیش آمده است که حوادث تاریخی آنها را جابجا کرده است. (.....)

و سپس در زیر عنوان لغت ایدئولوژی مینویسد:  
الف (۲) - این لغت رادستوت دوتراسی (DESTUTT DE TRACY) ساخته است

مراجعه شود به "پروژه عناصر ترکیب کننده ایدئولوژی ۱۸۰۱ به قلم همان مولف که در آن موضوع علم ایدئولوژی را

VOCABULAIRE TECHNIQUE ET CRITIQUE DE (۱)

LA PHILOSOPHIE Par André LALANDD

(۲) معمولاً "لغت نامه لالاند برای هر لغت معانی متفاوتی را ارائه میدهد (بین سه تا چهار معنی) سپس به بحث انتقادی آن لغت و شرح تاریخ تغییرات آن تا جایی که روشنگر معنی یا معانی رایج امروز باشد میپردازد.

مطالعه ایده‌ها (بمعنای عمومی عینی (۱) شناخت)، خصائص و توانین آنها و نیز رابطه آنها با علائمی که آنها را بیان میکنند و مخصوصاً "ریشه آنها اعلام میدارد. این لغت را استاندال *STENDHAL* بسیار بکار برده است و مخصوصاً آن را در معنی منطقی آن بکار میبرد: "یسک آموزش جسارت آمیز بنظر میرسد و شامتصور میکنید که من باستدلال نخواهم پرداخت" (تاریخ نقاشی در ایتالیا کتاب سوم صفحه ۶۶) و نیز *TAINÉ* که بسیار به استاندال ارجاع میدهد (به نامه‌های او جلد چهارم ۱۸ ژوئن ۱۸۸۲ مراجعه کند) این لغت را زیاد بکار میبرد.

بشکل بطور اخص ایدئولوگ‌ها، فلاسفه و سیاستمدانی هستند که نمایندگان اصلی آنها دستوت دوتراسی، کابانی *CABANIS* و لنای *VOLNEY*، گارات *GARAT* و دونو *DAUNOU* میباشند. دستوت دو تراسی اصطلاح ایدئولوژیست را بکار میبرد و چنین می‌نماید که اصطلاح ایدئولوگ بمنظور هزل و بی اعتبار ساختن بکار میرفته است. (ناپلئون و شاتوبریان) به کتاب پی کاوه *PICAVET* با اسم ایدئولوگ‌ها مراجعه شود.

ب- در معنای هموتحلیل و بحثی که بر از ایده‌های تجربی است که با هیچ نوع واقعی تطبیق نمیکند.

اصطلاح ایدئولوگ نیز در همین معنی آمده است.

پ- مکتبی که یک حکومت یا یک حزب را الهام میدهد یسا چنین به نظر میرسد که الهام میدهد.

ت- فکر تئوری که تصور میکند بطور مجرد بر اساس داده‌های خودش ساخته میشود (که در حقیقت چیزی نیست جز انعکاس

---

(۱) عینی را در مقابل **OBJECTIF** گذاشته اند.

واقعیت‌های اجتماعی خصوصا "واقعیت‌های اقتصادی، و کسی که این فکر تئوریک را میسازد نسبت به عوامل تعیین کننده فکر خود آگاهی ندارد و حداقل نمیداند که چگونه واقعیت‌های اجتماعی هستند که تعیین کننده فکر او میباشند این شکل برخورد با ایدئولوژی در مارکسیسم بسیار رایج است.

پس از دادن تعاریف فوق لغت نامه مذکور به متسین از انگلیسی مراجعه میدهد که در بند بعد خواهیم آورد.

## ۲ - تعاریفی که از ایدئولوژی کرده اند:

در بدست آوردن تعریف مفاهیم و واقعیاتی که مربوط به دنیای غیر انسانی است بدست آوردن نقطه نظر مشترک و رسیدن به تعریف واحد بسیار آسان تر است تا در مورد مفاهیمی که مربوط به پدیده‌های اجتماعی و سیاسی هستند و در بین مفاهیم اخیر مفهوم ایدئولوژی بیش از مفاهیم دیگر مورد دعوا است و هم بدین دلیل به کار بردن روشی که بتواند وجه مشترک بین تمام دیدگاه‌ها را جمع کند کار بسیار مشکلی است. انسیکلوپدی اونیورسالیس در فصلی که میخواهد ایدئولوژی را تعریف کند روشی را پیشنهاد کرده است که ماکس وبر برای رسیدن به نوع ایدئال مفاهیم اجتماعی بکار برد و در اول بحث قول خود وبر را در این باره چنین می آورد.

"برای بدست آوردن نوع ایده‌ال میتوان بطور دلخواه یک یا چند نقطه نظر را آنچنان اغراق آمیز بالا برد که سبب شود چندین نمودی را که جدا از یکدیگر هستند به هم

ربط دهد. این نموده‌ها بطور عادی بصورتی پراکنده از هم فرار دارند و تعدادشان کم یا زیاد است اما در ایسن کار نباید این نموده‌ها را که بر حسب روش دلخواه فوق به هم ربط داده‌ایم چنان منظم کنیم که یک مجموعه هماهنگ بدست آوریم." (کوشی برای تئوری شناخت از ماکس وبر) حال با تکیه به روش فوق چند تعریف کلاسیک ایدئولوژی را در نظر میگیریم تا شاید به نوع ایده‌آل آن نزدیک شویم هیچیک از این تعاریف نه درست هستند و نه غلط بلکه هر کدام از آنها موضوع مورد بحث را از یک نظر گاه خاصی نگاه کرده‌اند سنتز آنها میتواند ما را به عینیت تعریف هدایت کند.

— چند متن از تعاریفی که از ایدئولوژی به عمل آمده است "ایدئولوژی یک فعالیتی است که با اصطلاح متفکر بدون شک آنرا آگاهانه و با وجدان انجام میدهد. اما این وجدان کاذب است. نیروهای محرکه حقیقی که آن متفکر را به فکر و ساختن ایدئولوژی وادار میکند برخود آن متفکر ناشناخته باقی میماند و در غیر این صورت این سیاست یک فرایند ایدئولوژیک خواهد داشت. و همچنین است که او برای این فعالیت خود نیروهای محرکه‌ای غیر واقعی و ظاهری تصور میکند. و از آنجا که این فعالیت، فعالیتی است فکری صاحبش آن را چه از لحاظ شکل و چه از لحاظ محتوی صرفاً ناشی از تفکر ناب تلقی میکند، اعم از اینکه آن فکر مال خود او باشد یا از آن پیش‌گوتان او. تصور می‌کند که او صرفاً با موادی سر و کار دارد که از فکر برخاسته اند. و قادر نیست که از نزدیکتر به موضوع

نگاه کند تا درک کند که این مواد دارای ریشه عمیقتری هستند که مستقل از تفکرات اندواین امر بنظر او کاملاً واضح و روشن می‌نماید زیرا تصور می‌کند که هر عملی را که انسان از طریق تفکر انجام میدهد در آخرین تحلیل خاستگاهی بجز فکر ندارد. (نامه انگلس به مهرینسگ MEHRING بتاريخ ۱۴ ژوئیه ۱۸۹۳ از کتاب کارل مارکس و فردریک انگلس، مطالعات فلسفی)

ه "تاریخ طبیعت و آنچه که با اسم علوم طبیعی مینامند در اینجا منظور نظر ما نیست بلکه ما بایستی بر تاریخ انسانها بپردازیم. زیرا ایدئولوژی تقریباً بطور کامل یا تبدیل بیک درک غلط از این تاریخ است و یا تجریدی است که مل از این تاریخ" (کارل مارکس آثار فلسفی جلد ششم) ه "یک ایدئولوژی یک سیستم (که دارای منطق خاص خود است) تصویر و تصور است. (تصویرها، اسطوره‌ها، ایده‌ها، و مفاهیم) که دارای زندگی و نقش خاصی در داخل یک جامعه معین است. بدون اینکه به مسئله رابطه بین یک علم و گذشته آن (وجه ایدئولوژیک آن) بپردازیم می‌گوییم که ایدئولوژی به عنوان یک سیستم تصویر و تصور با علم این تفاوت را دارد که در ایدئولوژی نقش عمل اجتماعی به نقش ثئوریک (شناخت) برتری دارد." (التئوسس ALTUSSEER در کتاب برای مارکس) (تئورسین بزرگ حزب کمونیست فرانسه - م)

ه منظور ما از ایدئولوژی آن نوع تعبیر و تفسیرهایی از یک وضع معین است که حاصل تجربه عینی نیستند بلکه نوعی دانش کج و معوج (DISTORTED) از همین تجارب است. (۱) معادل SYSTEME DE REPRESENTATION را سیستم تصویر و تصور آوردیم.

کویکار این می‌رود که وضع حقیقی را از افراد مخفی نگاهدارد و به آنها اجبارهایی را تحمیل نماید (کارل مانهایم). در کتاب تشخیص من مرض از زمان حاضر

(*KMANNHEIM, DIAGNOSIS OF OUR TIME*)

ایدئولوژی یک سیستم کلی (تعبیر و تفسیر از جهان تاریخی - سیاسی است) ریمون آرن در کتاب "سه نظر در باره عصر صنعتی"

" نقش ایدئولوژی جهت دادن به اعمال فرعی و دستجمعی است. " ماکسیم رودنسان - عضو سابق حزب کمونیست فرانسه که هنوز هم خود را کمونیست می‌داند - م<sup>۳</sup> در کتسناپ "مارکسیسم و ایدئولوژی".

• ایدئولوژی بیان روشنفکرانه وضعیت خاصی از منافع است که از لحاظ تاریخی کاملاً تعیین شده هستند (منیسسک

(*MENNICKE*)

" ایدئولوژی یک فکر سرشار از عاطفه است که هر یک از این دو عنصر - عاطفه و فکر - عنصر دیگر را فاسد می‌کند " مونرو *MONNEROT*. J. در کتاب جامعه شناسی کمونیسم. • یک ایدئولوژی عبارت از مجموعه بفرنجی (*COMPLEXE*) از ایده ها و تصویر و تصوراتی است که به نظر صاحب آن تغییر جهان و موقعیت خاص خود او در این جهان است و برای شخص او این تعبیر چیزی جز حقیقت مطلق نیست اما در واقع این مجموعه چیزی جز یک تحلیل که توجیه کننده موقعیت فرضی اوست نمی‌باشد. صاحب ایدئولوژی در داخل این سیستم ایدئولوژیک - موقعیت واقعی خود را مخفی می‌دارد و می‌دزدد و این کار را به شکلی انجام می‌دهد

که منافع و امتیازات آنی خود او را تامین نمایند.  
 وقتی بفهمیم که یک فکر ایدئولوژیک است چنان است که گوئی  
 برده از آن برداشته باشیم و چهره زشتی را آشکار کرده  
 باشیم. وقتی می گوئیم یک فکر ایدئولوژیک است مثلاً این  
 است که گفته ایم حرفی دروغ و غیر شرافتمندانه است  
 و هیچ حمله ای به یک فکرسختتر از این نیست که آنرا به  
 صفت ایدئولوژی متصف کنیم. (کارل ژاسپرس در کتاب ریشه  
 و معنای تاریخ ۰)

### استنتاج تفاهمی (۱)

فرانسوا شاتله *CHATELET* متذکر میشود که  
 ایدئولوژی تبدیل کننده آدمی است به شیء. (۲) و هسدف  
 آن در عمل این است که "حالت موجود اشیاء را مداومت دهد"  
 بنا براین نتیجه می گیرد که ایدئولوژی ضد تاریخی است  
 ( هانری لافور *LEFFEBVRE* تئوریسین بزرگ کمونیست ) در  
 کتاب ایدئولوژی و حقیقت (۰) آقای رودنسون نیز به  
 نوبه خود به خصلت مانیشئن (۳) ایدئولوژی تاکید میکند  
 و قصدش اینست که تمام مبارزات گروه های غیر خودی را بی  
 ارج جلوه دهد. و گروه خودی را به حد اعلاى ارزش برساند  
 کار ایدئولوژی این است که مخالفین یا غیر خودی ها  
 را دیو بنمایاند. مقاله آقای رودنسن از این جهت

(۱) اصطلاح را در مقابل استنتاج منطقی آورده است چرا که  
 در واقع استنتاج منطقی در مسائل اجتماعی ممکن نیست. پس  
 بسیار کم ممکن است. (۲) *L'IDEOLOGIE EST REIFIANTE*  
 (۳) برخورداردی که اشیاء یا حالات را باید مطلق یا خوب مطلق  
 تلقی میکند.

جالب است که نشان میدهد که چگونه در فکر مارکس و د  
 تمایل متضاد همزیستی دارند از یک طرف عوامل و عناصر  
 ایدئولوژیک که طبعاً ناشی از موضع گیری مبارزه جویانه  
 اوست و از طرف دیگر عوامل و عناصر علمی و بالاخره آقای  
 گلدمن *GOLDMANN* بوجه بسیار اثر بخشی بین جهان بینی  
 و ایدئولوژی تمیز قائل شده است. برای این مولف  
 جهان بینی ( *WELTONSCHUNG* ) در یک چهارچوب  
 تاریخی یعنی نوعی بینش تام و کلی است در حالی  
 که ایدئولوژی بینشی جزئی است (۱) و با وجود این گلدمن  
 برای طبقه در حال پیشرفت جهان بینی کلی را قبول می کند  
 (هر چند که در واقع طبقه خود جزئی از جامعه است - م)  
 و این است که وضع خاص استالینسم را ندیده می گیرد (۲)  
 از این وجه که صرف نظر کنیم از نظریات گلدمن دو عنصر  
 لازم و ضروری را برای ساختن نوع ایده آل مفهوم  
 ایدئولوژی میتوانیم بیابیم؛ اهمیت مقوله دیالکتیک  
 و تأمیت. بدین ترتیب ایدئولوژی جهان بینی است که  
 تأمیت را از بین می برد. و یا زیر دیالکتیک است.  
 و اگر از دیدگاه خود مرکز بینی ( *EGOCENTRISME* )  
 بدان بنگریم ایدئولوژی اغلب بیان یک تحیل از مرکزیت  
 است. اولی مربوط به مفهوم وجدان ( *ANARNESS* ) است

در (الکتن ما این مسئله را باین شکل مطرح کرده ایم که  
 ایدئولوژی موضع خاص یک گروه جزئی را غایت می بخشد برای  
 درک بهتر این مسئله به کتاب در "آینه تولید" بودلیارد  
 ترجمه همین متن مراجعه کنید. (۲) توضیح آنکه آقای گلدمن  
 یک استالینی بسیار متعصب است، دنباله در صفحه بعد



آنچنان که کارل مانهایم در دوران زندگی (انگلساکسونی کارهایش در کتاب تشخیص بیماری زمان حاضر) بحث کرده است و دومی مربوط به وجهی از روانشناسی کودکان است. می‌دانیم که زان پیاژه *PIAGET* نشان داده است که نزد کودکان نوعی از "بی‌تاریخی‌کودکانه" و نیز یک نوع اخلاق "عینی" شدیداً "ایدئولوژیک وجود دارد که تنها متوجه نتیجه است و نه قصد. در این حال بین انحطاط وضع دیالکتیکی و خود مرکز بینی چیزی بیش از یک همزیستی ساده وجود دارد. میتوان هر یک از آنان را از دیگری نتیجه گرفت و امکان این استنتاج متقابل نشانگر مفید بودن روش تفاهمی در جامعه‌شناسی است. در این جا است که می‌توانیم ایدئولوژی استالینی را به عنوان الگو مورد استفاده قرار دهیم.

این ایدئولوژی در دنیای خیالی خود با جای دادن حزب و یا صحیحتر با جای دادن مجتمع حزب شوروی استالین در مرکز ممتاز تاریخ منطقاً "متضمن یک برخورد مانیشئین با جهان است که در آن دو گروه همگن بایکدیگر در جنگ هستند. و از اینجا است که تمایل شناسایی عوامل غیر ضروری بوجود می‌آید. (فرضیه دشمن واحد متعلق به دو مناس)

*J.M. DOMENACH* در کتاب تالیفات سیاسی

- 
- (۲) — در حالیکه اغلب نویسندگانی که در فوق از آنها اسم برده شده است کمونیست‌های قدیمی هستند که یا هنوز کمونیست باقی مانده اند یا از آن برگشته اند.
- (۳) این لغت را قبلاً تعریف کرده‌ایم.

و نیز در همین جا است که ایدئولوژی تاریخ را به عنوان تحقق یافتن حکمت ~~توتال~~ مابور<sup>۱</sup> تاریخی توضیح می دهد (سپر بر (M. SPERBER)). به این ترتیب اگر شناسایی هویتها از نقطه نظرها موضوعی فنی است با ارزش امیرسون (EMEYERSON) در عین حال همین شناسایی هویتها امری است غیر دیالکتیکی. در نتیجه ایدئولوژی متضمن فکری است که بطور اساسی ضد دیالکتیکی است.

مسئله شناسایی هویتها بطور زنجیری که ریمون آرون<sup>۲</sup> بدان متذکر می شود (تریاک روشنفکران) چیزی جز یک وجه خاص از یک نمود بسیار وسیع تری نیست که از جمله به مسئله روان بیماری مربوط می شود.

همینکه مسئله خود مرکز بینی ایدئولوژی را قبول کنیم و باز بشناسیم و این خود بخود از نقش ایدئولوژی بعنوان ابزار مبارزه بطور منطقی نتیجه می شود - وجه غیر تاریخی ایدئولوژی که مارکس بدان توجه کرده است (کارل کارکس و فردریک انگلس، مطالعات فلسفی) از آن بصورت منطقی نتیجه می شود، این استنتاج تفاهمی<sup>۳</sup> که در مورد انقلابینیم با وضوح مشهود است میتواند برای موارد مشابهی که در آنها بفرنج بودن داده های امر تظاهر همزیستی این دو عنصر را می پوشاند، مورد استفاده قرار گیرد. از طرف دیگر تاریخ اخیر چنین پیش آورده است که برهان خلف این حکم ظاهر شود. عدم تمرکز که در اردوگاه سوسیالیسم پس از جدا شدن یوگسلاوی و چین بوجود آمد عملاً با تجدید حیات موقتی تفکر دیالکتیکی در اردوگاه کمونیسم همراه بود.

ابداً لازم نیست و در هر حال در چهارچوب محدود ما بسیار

مشکل است که مثالهای بسیار زیادی را در زمینه "استنتاج تفاهمی" ارائه دهیم. در هر حال با آنچه که تا اینجا گفته شد میتوان یک مجموعه هماهنگی و موزونی را در باره ایدئولوژی افغان که نوع ایده آل ماکس وبر تقاضا دارد ارائه دهیم و آن اینست:

ایدئولوژی یک سیستمی از ایده ها است که از نظر گساره جامعه شناسی به یک گروه معین (اقتصادی، سیاسی، قومی یا هر گروه دیگری) تعلق دارد که بدون در نظر گرفتن روابط متقابل این گروه با گروه های دیگر بطور آگاهانه منافع خاص این گروه را بیان می کند و این بیان غیر تاریخی است و در مقابل تغییرات مقاومت نشان می دهد و خود را از تابعیت ها جدا می کند و بنا بر این ایدئولوژی عبارت است از متبلور شدن تئوریک یک وجدان کاذب.

این بود آنچه که فرنگیان واضع این لغت و صاحبان این مفهوم در حدی که در یک انسیکلوپدی بگنجد در این باره آورده اند بدیهی است که آنها حرف و سخن در این باره زیاد گفته اند ولی از خلال آنچه که آمد و بیشتر از قول کسانی آمد که خود صاحبان ایدئولوژی بوده اند اغلب ما رکیست و اعضاء احزاب کمونیست و روشن است که آنچه که فروشدگان این کالای تقلبی به ما و به جوانان ما عرضه کرده اند حداقل دو بار تقلبی است یکی اینکه خود ایدئولوژی دانشی است بقول و بنابه گفته همسره استادان دانشی که از وجدان کاذب نشاءت میگیرد و دیگر اینکه آنچه که ایدئولوگ های ایرانی به ما قالب کرده اند همین کالا را نیز یکبار دیگر با تقلب

به ما فروخته اند. خلاصه گفته ها را یکبار دیگر  
بیاد می آوریم :

\* مارکس و انگلس : ایدئولوژی بر اساس وجدان کاذب بنا  
می شود با اصطلاح 'متفکر (ما می گوئیم روشنفکر) تصور می کند  
که مشغول فکر کردن است در حالیکه تمام فعالیت فکری  
او چیزی نیست جز توجیه موضع و منافع شخصی خود او آنچه  
آن بیچاره باید بدان دچار باشد تا بتواند با این  
اسباب بازی (ایدئولوژی) خود را فریب دهد این است که  
نباید محرک های حقیقی ایدئولوژی بازی خود را بدانند  
یا به عبارت فارسی خودمان باید در جهل مرکز کسب  
فرو رفته باشد .

\* التوسر (تئوریسین بزرگ حزب کمونیست فرانسه) کسه  
کوشش میکند ایدئولوژی را ارج دهد در هر حال وقتی  
آن را با علم برابر مینهد می گوید که نقش ایدئولوژی  
و ادار کردن آدمی به عمل است در حالیکه نقش علم رسانیدن  
آدمی است به شناخت گویا تا همین جا اعتراف از طرف یسک  
کمونیست دو آتسه کافی است .

\* مانهایم (فیلسوف آلمانی که تحت تاثیر کارکس بود تحت  
فشار فاشیست ها آلمان را ترک گفت و در انگلستان ساکن  
شد) : کار ایدئولوژی این است که حقیقت را بیوشاند .

\* ماکسیم رودن سون : نقش ایدئولوژی در دست گرفتن مهار  
افراد است برای هدایت آنها .

\* مینگ : ایدئولوژی بیان روشنفکرانه منافع گروهی خاص  
است .

\* مونرو : ایدئولوژی مخلوطی است از استدلال عقلی و عاطفی که  
نه این است و نه آن .

\* کارل ژاسپرس . ایدئولوژی توجیه کننده موقعیت  
 فرضی صاحب ایدئولوژی است و بنا بر این پوشاننده حقیقت  
 و چیزی جز دروغ و فریب نیست .

\* فرانسوا شاتله : ایدئولوژی آدمی را تبدیل به شیء  
 و آلت دست می کند .

\* رودنسن : آدم ایدئولوژی زده تنها خود را فرشته و همه  
 دیگران را دیو می پندارد . و ما می توانیم اضافه کنیم  
 که به همین جهت خود تبدیل به دیو خونخواری می شود .

\* گلدمن : در حالیکه جهان بینی از دیدگاهی تام بر سر  
 میخیزد ، ایدئولوژی از دیدگاهی کوچک و جزئی و تنگ نظر  
 بر می خیزد . بنا بر این ایدئولوژی قدرت تفکیر  
 دیالکتیکی ندارد .

\* بار هم گلدمن : ایدئولوژی نتیجه یک خود مرکز بینی  
 تنگ نظرانه است .

\* و بالاخره نویسنده مقاله نتیجه می گیرد که ایدئولوژی  
 تبلور تئوریک یک وجدان کاذب است که هم خود را فریب  
 میدهد و هم دیگران را .

باین ترتیب در تاریخی که مفهوم ایدئولوژی طی کرده است  
 می توانیم سه دوره را مشخص کنیم :

دوران اول : با پیدایش ایدئولوگ ها شروع می شود . کسه  
 بیش کسوت آنها آنتونی دستوت دو تراسی است و در این  
 دوران فعالیت ایدئولوگ ها بسیار سازنده است<sup>(۱)</sup> اینان

(۱) همانطور که قبلا گفتیم در این دوران آنها خود را ایدئو-  
 لژیست نامیدند و اصطلاح ایدئولوگ جنبه هزل داشت  
 است .

با انکار امکان رسیدن به حقیقت مطلق در متافیزیک به کار شناخت انسان می بردازند و این دورانی است که در آن ترور انقلاب فرانسه پایان یافته است و مرحله سازندگی آن مخصوصاً " در زمینه های سازمان دهی جامعه و بکار گرفتن دانش جامعه شناسی انجام شده است. از کارهای ایدئولوگ ها در این زمان ایجاد دانش سرا (مدارس خاص تربیت معلم ) ، و مدارس عالی غیر مذهبی است و مخصوصاً آنها به ایجاد انستیتو دو فرانس دست زدند و برای اولین بار کنفرانسهای آزاد انتخاب شده بوسیله دانشجویان را جانشین درسهای کلاسی نمودند. قصد آنها این بود که اخلاق و سیاست را به مردم یاد دهند. کارهای آنها در زمینه زبانشناسی و دستور زبان و مخصوصاً وجه منطقی آنها بسیار ارزشمند بوده است. این مرحله از فعالیت علمی جدید تحت تاثیر موج رومانسیسم خاموش می شود .

دوران دوم از وقتی شروع می شود که مارکس مسئله ارزش معرفت را از نظرگاه جامعه شناسی مطرح می کند و هم بدین طریق همانطور که دیدیم ایدئولوژی را سخت مورد نقادی قرار می دهد و دوفکر اساسی است که برای مارکس تعیین کننده ارزش ایدئولوژی است ؛ اول اینکه تعیین کننده فکر آدمی موقعیت اجتماعی اوست ، فکر انعکاسی از طبیعت خارجی اوست، و موقعیت مادی آدمی است که فکرش را با و تلقین می کند و این تا وقتی است که فکر خود را از تعصبات مادی آزاد نکرده است و تنها وقتی فکر می تواند چنین کند که به تامیت برسد در نتیجه هر فکری که از موقعیت خاص و نه تام نشاءت بگیرد بیان ایدئولوژیک

استه چون طبقات اجتماعی هیچ یک تام نیستند بلکه جزئی از تامیت جامعه‌اند در نتیجه بینش طبقات‌بینشی است. ایدئولوژی یک. دوم چون طبقه پرولتر رسالت دارد کسسه جامعه طبقاتی را در تامیت خود از میان بردارد و جامعه تام بی طبقه را جانشین آن کند و چون طبقه کارگر طبقه ای رشد یابنده است ایدئولوژی او از این قاعنده کلی مستثنی است و مارکسیسم که در واقع بیان ایدئولوژی طبقه پرولتاریا است دیگر ایدئولوژی نیست بلکه بینش علمی جامعه است .

مرحله سوم از وقتی شروع می شود که لنین هوشمندان به بی پاسودن رسالتی که مارکس بطور دلخواه و بدون هیچ دلیل نه عقلی نه عینی به عهده پرولتاریا گذارده بود پی می برد و برای تحقق پروژه سیاسی خود که بدست گرفتن قدرت در سطح جهانی است حزب پیش رو را جانشین طبقه پرولتاریا و تعلیمات حوزه را جانشین وجدان طبقه پرولتاریا می کند از آن پس ایدئولوژی تبدیل به مهمترین ابزار تحولات اجتماعی و سیاسی نه فقط در سطح یک کشور بلکه در سطح جهانی می گردد و اینک ما اواخر این دوران را می گذرانیم و باید گفت دوران جدیدی در شرف آغاز است که تحارب شوروی و دیگر احزاب کمونیستی جهان توام با به خود آمدن جوامع زیر سلطه بازگشت آنها به هویت فرهنگی خود به تمام این نازی ها خاتمه خواهد داد. اما قبل از اینکه به بررسی این مرحله جدید بپردازیم لازم است اشاره کنیم که قبل از اینکه ایدئولوگ ها ظهور کنند و اصطلاح ایدئولوژی رایج گردد جوامع اروپائی بلافاصله پس از سقوط رم دچار امواج مختلف ایدئولوژیک شدند و

حوادث سیاسی اجتماعی که در این قاره بوقوع پیوسته است تماماً متاءثر از مبارزه بین ایدئولوژی های متفقاوت است که خود داستانی جالب دارد که باید آن را جداگانه بررسی کنیم در هر حال آن ایدئولوژی که در رقابت چندقرنه با سایر ایدئولوژی ها موفق شد تمام آنها را تا قبل از پیدایش مارکسیسم از میدان بدر کند آن چیزی است که به اسم لیبرالیسم مشهور است حامل اصلی این ایدئولوژی عناصر و عواملی بودند که با بدست آوردن قدرت اقتصادی مستقل اغلب از قدرت سیاسی و مذهبی در اینجا و آنجای کشورهای اروپائی فعالیت داشته و در سازمانهایی کسه توسط فراماسونها اداره می شد مقدمات تسخیر کشورهای اروپائی را توسط سرمایه داری فراهم کردند. و با ایجاد رهبری انقلاب فرانسه به آن شکل نهائی بخشیدند. در اینجا به جاست و باید اشاره کنیم که در واقع مارکسیسم که خود را در مقابل لیبرالیسم سرمایه داری قرار می دهد، از خود اصلتی ندارد بلکه تنهابه عنوان عکس العمل در مقابل سرمایه داری معنی پیدامی کند و هم آنچنان که یک میدان خود القاء در مسیریک جریان الکتریک اصلتی ندارد و وجود آن تابع آن جریان اصلی است در رابطه بین سرمایه و کار ابتکار عمل تنها می تواند در دست سرمایه باشد به مجرد اینکه سرمایه پیدا شود قادر است تعدادی افراد را تبدیل به مزدور کرده و سیستم تولید سرمایه داری را بکار اندازد در حالیکه وجود کارگر و مزدور قادر نیست چنین سیستمی را به وجود آورد و هم چنین است که در شوروی با از بین بردن سرمایه های خصوصی و نگاهداشتن کارگران به صورت کارگر مزدور تنها



توانسته اند شکل جدیدی از سرمایه داری (سرمایه‌داری دولتی) و تمرکز را جانشین شکل قدیم بکنند. و هم بدین طریق است که سیستم مزدوری خود را مجهز به یک سیستم دو قطبی نموده است. خاصیت اصلی این سیستم در این است که با ایجاد یک دیالکتیک پویا بین اجزاء مخالف و متفاوت دو قطب سبب می‌شود که :

اولاً " در داخل سیستم امکان دور شدن عناصر و عوامل مخالف را از سیستم دو قطبی از بین ببرد، ثانیاً در خارج از سیستم به مناسبت دینا میک دیالکتیکی بین دو قطب همین حرکت را به عوامل و عناصر متحرک خارج از محیط داخلی خود القاء کند در نتیجه نه فقط سیستم در داخل فضای سلطه خود ثبات و مداومت خود را تضمین می‌کند بلکه عین این حالت را به خارج از خود القاء کرده مانع از به وجود آمدن قدرت یا الگوئی خارج از سیستم مزدوری می‌شود و باید گفت که در تمام این حرکت و ساخت عامل اصلی فعال عامل ایدئولوژیک است .

روشن است که تئوری دو قطبی شدن سیستم مزدوری به دلیل بفرنج بودن خود از چهارچوب این بحث آنهم در مقدمه‌های از یک دفتر خارج است و ما امیدواریم آن را جداگانه ارائه دهیم .

\* با وجود همه حرف و سخن‌ها ما در این جزوه قصدمان این نبوده است که فرهنگ را تعریف کنیم و به همین دلیل نه تعریف فرهنگ و نه تعریف ایدئولوژی را در این نوشته آنچنان که ما آنها را تلقی می‌کنیم نخواهیم یافت بلکه تنها تلاشمان این بوده است که بعضی از خصوصیات این دو مقوله را برابر نهادیم اثرات اجتماعی سیاسی

آنها را مورد بررسی قرار دهیم . تعریف و بحث در فرهنگ و ایدئولوژی فرصت و چهار چوب وسیع تری می خواهد که امیدواریم به زودی آنها را فراهم کنیم و نتایج را ارائه دهیم . اما برای اقتناع ذهن جستجوگر خوانندگان تنها به تعریفی بسیار کلی در اینجا بس می کنیم که خود مفتاح جزوه یا کتاب دیگری خواهد بود .

فرهنگ مجموعه آن فراورده های خلاق انسانی است که محیط داخل رشد و نمو افراد را در یک جامعه معین فراهم می آورد و در عین حال به عنوان قوی ترین نیروی همبستگی جامعه در برابر جوامع دیگر عمل می کند .

ایدئولوژی مجموعه آن فراورده های خلاق انسانی است که نفی تام خصوصیات فرهنگی و اجتماعی را منظور نظر قرار می دهد و از نظر سیاسی پایگاه فکری و همبستگی پروژه های جهانشمول و جهانخوار قرار گیرد .

به این ترتیب بین فرهنگ و ایدئولوژی نبرد آشتمی - ناپذیری وجود دارد که پایان نخواهد یافت مگر آنکه :  
یا یک حکومت جهانی و مطلقگرا تمام حکومت های موجود جهان را در نور دیده و جوامع بشری را "تماما" در یک سیستم ادغام کند . (تحقق روح هگل )

و یا اینکه با یکی شدن سرحدات سیاسی با سرحدات فرهنگی و جامعه شناسی به تمام ادعاهای سلطه گری قومی بر اقوام دیگر خاتمه داده شود .

## فصل اول : ایدئولوژی و فرهنگ

واقعیت سر سختی که در صحنه مبارزات سیاسی ایران به چشم می خورد این است که در بین گروه های سیاسی که برای به دست گرفتن حکومت ایران تلاش می کنند نه جبهه ملی و نه هیچ یک از احزاب ملی نتوانسته اند ایدئولوژی ای را ارائه دهند که جاذبه کافی داشته باشد و مخصوصاً جوانان پر شور کشور ما را که فعالترین عناصر مبارزات سیاسی را تشکیل می دهند در اکثریت مطلق جنبه ایدئولوژیهای شده اند که در آنها احترام به استقلال مملکت و تکیه بر فرهنگ ایرانی هیچ جا و مکانی ندارد .

بررسی علل این امر و مقابله با آن برای نهضت ملی که تنها ضامن کسب و استحکام و استقلال ملت ایران است یک ضرورت فوری است و بهترین دلیل آن را می توان در تجربه تاریخی که منجر به سلطه شوم ملارشی بر ایران شد جستجو نمود . درست در موقعی که رژیم آریامهری بر پایه های خود می لرزید و چنین به نظر می آمد که پرانتری که با کودتای ۲۸ مرداد توسط دخالت آمریکا باز شده بود بایستی بسته شود و در نتیجه نهضت ملی که با سقوط حکومت مصدق از میدان سیاست بیرون شده بود بایستی دنبال کار خود را بگیرد و یک حکومت ملی در ایران مستقر شود چنین نشد و نیروهای ملی که قاعدتا " بایستی این سناریو را به موقع به اجرا در آورند بسیار سریع از میدان بدر شدند و گروه هایی توانستند یک تناز رقابت در بدست گرفتن حکومت شوند که هر یک به یک ایدئولوژی خاصی مجهز بودند . از یک طرف گروه های چپ و چپ افراطی موفق شده بودند تعداد بسیاری

از جوانان را در صف خود متشکل کنند و از طرف دیگر سازمانهای اسلامی به اشکال مختلف در مقابل آنان قرار گرفته با توسعه شبکه آخوندی موفق به در بر گرفتن و کنترل جمعیتی کثیر شدند که در قیام خود بر علیه رژیم آریامهری در جستجوی یک رهبری موثر به تدریج به رهبری خمینی تن در دادند .

در این میان ملیون جبهه ملی که باقیمانده بی آبی و رنگی از جنبش ملی بودند سر گردان تنها به این بس کرده بود که به کدامیک از این دو نیرویی که آینده را در دست داشت بگردد .

غیر از این دو گروه و آن رهبری ملی از کار افتاده بسیار بودند جوانانی که با وجود وابستگی عاطفی خود به نهضت ملی و دکتر مصدق توانستند راه صحیح خود را تشخیص دهند و جاذبه ایدئولوژیک در آنها به قدری بود که نوعی ایدئولوژی التقاطی مارکسیسم اسلامی را دستاویز مبارزات خود قرار دادند و تا به امروز نیز در این صحرای بی حد و مرز بدون قطب نما سرگردانند . ما در این نوشته به اختصار سعی می کنیم علل عمده این حادثه را مورد بررسی قرار داده علل شکست نهضت ملی را تنها از این نقطه نظر و نه از نظرگاه سازمانی سیاسی روشن کنیم .

## ۱- تفاوت فرهنگ و ایدئولوژی

مد روز چنین است که هر کس که خود را دارای شایسته اجتماعی قابل احترامی میدانند باید خود را به یک ایدئولوژی وابسته بدانند. در محیط روشنفکری و جوانان چنین مرسوم شده است که کسی که از یک ایدئولوژی معینی پیروی نکند گویا چیزی از انسانیت دنیای امروز کم و کسر دارد. این قضیه مرا به یاد قصه‌ای درهند می‌اندازد: هند جامعه‌ای است که بر اساس کاست‌ها<sup>(۱)</sup> سازمان یافته است هرچه ای لابد در کاستی به دنیا می‌آید. پس بایستی متعلق به کاستی باشد. وقتی من بیش از چند ماه در دهی درهندوستان زندگی می‌کردم (سوتندی در حدود ۱۵ کیلو متری آگره) اهل ده هر روز از من سؤال می‌کردند که شما از چه کاستی هستید (اپکا کاست گیاهی) وقتی جواب می‌دادم که من متعلق به هیچ کاستی نیستم چون در جامعه ما کاست معنی ندارد. آنها در تعجب می‌شدند لیکن این تعجب آنها را از پرس و جو باز میداشت چرا که در منطق آنها این امکان پذیر نیست که آدمی کاستی نداشته باشد. (به زیر نویسن

---

(۱) - خود هندوان کاست را جاتی می‌گویند و جاتی به معنای زایش است و این هم بدین معنی است که هر کس در کاستی زاده می‌شود و نیز به این معنی است که زاده او که امری است طبیعی و غیر قابل انکار باید در کاستی صورت گرفته باشد به این ترتیب هیچ کس نمی‌تواند از جواب داده این سؤال که زایش او چیست سر باز زند و چون زایش یا کاست در فرهنگ هندو یکی شده است چنین است که هندی بدون کاست نمی‌تواند وجود داشته باشد به این ترتیب زبان و فرهنگ هندو با سیستم کاست عجین شده است.

مراجعه کنید ) و من آدمی بودم یک سر و دو گوش مثل آنها  
و بنا بر این برای آنها من قطعا " بایستی کاستی می‌داشتم  
و آنها مایل بودند این را بدانند .  
بگذریم که دنباله این داستان به کجا کشید و چطور شد  
که آنها مرا گوپتاچی نامیدند . اگر برای آن روستائیان  
هندی نداشتن کاست در حکم آدم نبودن بود برای روشنفکران  
و یا جوانان سیاسی ما نیز نداشتن ایدئولوژی چیزی در  
همین حد است و اگر کسی بگوید که من آدمی هستم مستقل  
و به هیچ ایدئولوژی اعتقاد ندارم گویی گفته است که  
عقل و شعور و معرفت انسانی را فاقدم و هم بدینسان است  
که تمام جوانان ما و حتی بزرگسالانمان در جستجوی آن  
هستند که خود را به یکی از ایدئولوژی های رایج چسبانند  
و حداقل قضیه این است که سوسیالیست باشند . روزی با  
یکی از نویسندگان بنام که همین حداقل را پذیرفته بود  
در جواب این سؤال که بالاخره شما به کدا میکز ایدئولوژیها  
اعتقاد دارید و جواب دادم که داشتن ایدئولوژی در شأن  
انسان نیست ، گویی با یک ماوراء زمینی یا با یک حیوان  
آدم‌نما روبرو شده است . گویا حالا موقع آن رسیده است  
که این مسئله را باز نمایم و بسیاری را از این اشتباه  
بیرون آورم که بدانند درست عکس قضیه درست است بدین  
معنی که هر کس به یک ایدئولوژی تعلق داشته باشد در  
واقع از شاهان و منزلت انسانی خود سقوط کرده است و  
عملا " نیز چنین است که می‌بینیم تمام کسانی که انسرزی  
حیاتی خود را در اختیار یکی از ایدئولوژی های رایج  
گذارده‌اند اینک تبدیل به موجوداتی شده‌اند که حاضرند  
برای خاطر آن ایدئولوژی هر قدر که لازم باشد آدمیان

را بکشد یا به هر نوع جنایتی دست بزنند .

## ۲- ایدئولوژی چیست ؟

برای توضیح این مسئله حداقل یک کتاب لازم است اما از آنجا که فوریت مبارزات سیاسی و فراوانی مطالب و افکار پر از مکر و فریبی که در جامعه روشنفکری و سیاسی ما رایج کرده اند ایجاب می کند که لااقل هر مسئله را در ابتدای امر به صورت مختصر بررسی کنیم در این نوشته تنها به اشاره ای بس می کنیم تا در فرصت مناسب آن را با عمیق بیشتری بشکافیم و متأسفانه باید گفت در بسیاری از موارد همین فوریت یک چنین تعجیلی را به ما تحمیل می کند .

اولین سخن در این باره این است که هیچ جامعه ای بطور طبیعی برای سازمان دادن زندگی خود به ایدئولوژی نیازی ندارد . نمی توان گفت مثلاً " ایدئولوژی جامعه فرانسه یا جامعه هند و غیر اینها اما این امر دلیل نمی شود که این حوامع دارای یک جهان بینی ، سیستم سیاسی ، سیستم اقتصادی و ساخت اجتماعی معینی نباشند و نیز روشن است که اولاً " تمام این جلوه های زندگی اجتماعی از جامعه های به جامعه دیگر متفاوت است ثانياً " بین تمام این جلوه های مختلف زندگی اجتماعی در داخل یک اجتماع معین هماهنگی وجود دارد به طوریکه هیچ یک از این جلوه ها به طور جداگانه قابل پیوند با جلوه های دیگر نیست نمی توان مذهب هندو را با سیستم سیاسی اقتصادی یا تربیتی فرانسوی یا ایرانی یا آلمانی پیوند داد یک چنین کاری مانند پیوند دادن سر شیر به بدن شتر است و این پیوند امکان پذیر

نیست . اگر یک جامعه بخواهد یکی از جلوه‌های زندگی اجتماعی را از جوامع دیگر تقلید کند یا اینکه آن را با دیگر جلوه‌های زندگی خود تطبیق بدهد که در این صورت آن را دگرگونه کرده است و یا اینکه مجبور است دیگر جلوه‌های آن مجموعه را نیز بپذیرد و از آنجا که چنین کاری امکان پذیر نیست آن جامعه تقلید کننده دچار ناهماهنگی و اختلال در زندگی خود می شود .

پیدایش ایدئولوژی از وقتی شروع می‌شود که اولاً یکی از این جلوه‌ها که نسبت به دیگری ارجحیت ندارد و دارای خصوصیتی است که دیگر جلوه‌ها را هم ندارند ، بخواهد خود را به عنوان محور اصلی سازمان دهی دیگر جلوه‌های زندگی قرار دهد و آن جلوه‌ها را بر اساس نیازهای خود سازمان دهد . فرض کنیم مذهب و یا نظامی‌گری و یا اقتصاد بخواهد چنین کاری بکند بدیهی است که این خود مذهب یا اقتصاد یا نظامی‌گری نیست که چنین تصمیم می‌گیرد بلکه گروهی که نقش نظامی یا اقتصادی دارند ممکن است چنین تصمیمی بگیرند . یعنی مثلاً " مسئولین مراسم مذهبی (ملاهای یا برهمن‌ها یا کشیشها ) بگویند که وجوه نظامی ، اقتصادی سیاسی یا وجوه دیگر از زندگی اجتماعی بایستی خود را بر حسب نیازهای مذهبی سازمان دهند و مذهب بایستی محور اصلی و الگوی تمام نهادها و سازمانهای دیگر بگردد . یعنی بخواهند از مذهب که جزئی است از کل ، تمام آن کل را تعریف کنند و سازمان دهند در اینجا ایدئولوژی‌جانشین فرهنگ شده است و یا صحیح تر ایدئولوژی فرهنگ را از میان برداشته و خود جای آن را گرفته است . و همچنین است اگر مثلاً نظامیان بخواهند مذهب ، اقتصاد ، سیاست ، تعلیم



و تربیت ، تولید و توزیع را بر اساس الگوی نظامی گری یا ارتش سازمان دهند . و یا مثلا "مردان اقتصادی و معامله گران یا مدیران تولید بخواهند مذهب سیاست نظامی گری ..... را بر اساس نیازهای اقتصاد و از روی الگوی سازمانهای اقتصادی سازمان دهند ایدئولوژی را بفرهنگ جامعه تحمیل کرده اند . در واقع این مثالها که آوردیم مثالهای مجرد نیستند بلکه با واقعیت های تاریخی تطبیق می کنند مارکسیسم اقتصاد را محور سازمان دهی جامعه قرار می دهد . اسلام ( که نه مذهب بلکه دین جهان شمول است ) احساسات مذهبی جوامع را محور سازمان دهی جامعه قرار می دهد و بالاخره ناسیونال سوسیالیسم جامعه را بر اساس یک انضباط نظامی سازمان می دهد ، و باید گفت که در واقع تمام ایدئولوژی هادر الگویی که ارائه می دهند انضباط نظامی را نیز به عنوان الگوی سازمان دهی کادرهای خود می پذیرند .

نکته دوم این است که تمام ایدئولوژی ها اصولا "جهان شمول هستند و از این جهت نیز با فرهنگها تفاوت و تضاد اساسی دارند بدین معنی که هر یک از آنها ادعا دارند که توانسته اند یک الگوی واحد برای سازمان دهی جامعه ارائه دهند که قبل از هر چیز بایستی مرزهای قومی و فرهنگی را از میان بردارد و تمام جوامع بشری را در یک واحد سیاسی جهانی ادغام کند ، ادعا دارند که تمام مسائل اجتماعی سیاسی ، اقتصادی ، فکری و فنی بشریت را حل کرده اند و تمام جوامع بشری باید آن مکتب را به عنوان تنها راه حل مسائل خود قبول کنند به همین جهت مکاتب ایدئولوژی کوچکترین ارزشی برای اختلافات قومی و فرهنگی قائل

نمی باشد و معیار هایی را که سبب متفاوت بودن اقوام و فرهنگها هستند ناچیز و پست و دشمن انسانیت تلقی می کنند به همین جهت وابستگی افراد را به معیارهایی که سبب این تفاوت گذاری ها است نفی می کنند و بخصوص ملی گرایی و وابستگی به وطن و فرهنگ قومی را دشمن می دارند در بین تمام این مکاتب تنها ناسیونالیسم سوسیالیسم آلمان است که با تکیه بر شعار آلمان بالای همه از ابتدای امر برای خود تضادی بوجود می آورد که قابل حل نیست بدین معنی که اگر قرار باشد که آلمان و آلمانی بالای همه باشد افراد ملل دیگر جز اینکه زیسو دست و برده آلمان و آلمانی باشند چاره ندارند و نتیجه این است که این مکتب جز اینکه دیگر ملل را بزور و قهر منکوب کند چاره دیگری در مقابل خود نمی بیند و دیدیم که چه بر سر این مکتب آمد . در حالی که دیگر ایدئولوژی های جهان شمول که لابد هر یک از آنها از قومی خاص بر خاسته اند این ادعا را آشکار نمی کنند بلکه وعده برابری و برادری بین اقوام و ملل را می دهند و تنها وقتی برتری جوئی قوم صاحب ایدئولوژی آشکار می شود که آن مکتب با نیروی سیاسی که آن مکتب در خدمت آن است توانسته باشد قدرت سیاسی خود را بر اقوام و ملل دیگر تحمیل کند در آن موقع است که برتری جوئی حامل مکتب و ایدئولوژی آشکار می شود در واقع طبیعت اصلی آن بروز می کند .

---

با اینکه روه سای اسلام (اصطلاح روحانیت یا فرهنگ اسلام تطبیق نمی کند بلکه تمام کسانی که به اسم روحانی خوانده

سخن دوم برای چگونگی درک نقش ایدئولوژی در برخوردهای سیاسی این است که بدانیم فرهنگ چیست . در زبانهای لاتین و انگلو ساکسن معنای فرهنگ و تمدن را با یکدیگر تعویض می‌کنند آنچه را که اینان فرهنگ می‌گویند آنان تمدن می‌گویند و بالعکس لیکن در زبان ما بیشتر آن مفهومی از فرهنگ قبولیت عام یافته است که از فرانسه گرفته‌ایم و علت آن نیز این است که اولین روشنفکرانی که تمدن غرب را برایمان به سوغات آورده‌اند بیشتر تحت تاثیر فرانسه بوده‌اند تا انگلستان در هر حال اگر بخواهیم نه از نظرگاه افکار و عقایدی که دیگران در ما تلقین کرده‌اند و آن افکار و عقاید را به عنوان اصول مسلم علمی و خدشه ناپذیر ارائه داده‌اند بلکه بر اساس واقعیت‌های عینی که خود در باره آنها فکر می‌کنیم به این مسئله نگاه کنیم در زمینه فرهنگ واقعیت این است که هر قوم و ملتی (۱) دارای خصوصیات است که با خصوصیات اقوام و ملل مجاور و غیر مجاور متفاوت است این خصوصیات همانطور که در بالا نیز اشاره شد ناشی از جهان بینی کلی آن قوم و ملت و نیز

می‌شوند سلسه مراتب فرماندهی دینی هستند ( بین دین و مذهب اختلاف قائل شده اند توجه به این مطلب است که صحیح هم هست اسلام خود را جهان شمول اعلام می‌دارد و مذاهب عبارتند از انطباق یافتن این مکتب به شرایط محلی یک جامعه وقتی که این مکتب در استقرار یک واحد سیاسی جهانی شکست خورده باشد . (۱) - به صفحه ۳۱ رجوع شود .

قالب‌های اجتماعی و مادی است که آن جهان بینی در آن قالب‌ها جلوه کرده‌اند غیر از این هر قوم و ملت در طول تاریخ خود با اقوام مجاور و غیر مجاور برخورد‌هایی دارد که این برخوردها سبب‌ذخیره شدن تجارب زیادی برای آن قوم می‌شوند و نیز سیر زندگی آن قوم تجاربی در زمینه شناخت طبیعت و نیز نهادهای اجتماعی برای آن فراهم می‌کند که در جمع با تجارب ناشی از برخورد با ملل دیگر هم جهان بینی و هم قالب جلوه‌گری آن جهان بینی یعنی نهادها سازمان‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، اداری، تربیتی و غیر اینها را غنا می‌بخشد لیکن در تمام طول این تغییرات که ناشی از زندگی داخلی و برخورد با ملل دیگر همیشه این قوم باقی می‌ماند و در جهت هویت خاص خود رشد و نمو می‌کند فرهنگ عبارت از مجموعه دانسته‌ها و تجاربی است که این قوم در طول این برخوردها جمع‌آوری و فراهم کرده است و بزرگترین خصلت آن این است که این قوم را از اقوام مجاور و غیر مجاور متمایز می‌کند و مانع در هم شدن و مخلوط شدن مرزهای قومی او با اقوام دیگر می‌شود بدین معنی فرهنگ عبارت است از مجموعه فراورده‌های فکری معنوی و هنری که رسوم را از اقوام دیگر متمایز می‌سازد و یادرواقع فرهنگ عبارت است از مرزهایی که اقوام را از هم جدا نگاه می‌دارد و به این دلیل اولاً "حرف و سخن از فرهنگ جهانی حرفی است بی‌معنی ثانیاً "فرهنگ بطور نهادی و معرفت‌الهمودی با ایدئولوژی متضاد است و ایدئولوژی به طور اعم و هر ایدئولوژی بطور اخص قادر به تحقق‌دهی‌های سیاسی خود نیست مگر اینکه فرهنگ را نابود کند به این دلیل به طور یقین می‌توان گفت که ایدئولوژی دشمن فرهنگ و دشمن قومیت است.

#### ۴- چرا نهضت ملی و جبهه ملی نتوانست یک ایدئولوژی ارائه دهد؟

تصور می‌رود که با توضیحاتی که در بالا در باره ایدئولوژی و فرهنگ آوردیم حالا بخوبی می‌توان فهمید که چرا نهضت ملی ایران که هدف اساسی آن بدست آوردن استقلال ایران از سلطه جوئی بیگانگان بوده و هست قادر نبوده است در مقابل گروه‌های سیاسی دیگری مثل حزب توده یا فدائیان اسلام یک ایدئولوژی ارائه دهد. روزهای بلافاصله بعد از ۲۲ بهمن را بیاد بیاوریم در آن موقع جلو دانشگاه و دیگر خیابانهای شمال شهرچه در بساط کتاب فروشی پیاده روها وجه در داخل کتاب-فروشی‌ها تنها دو نوع کتاب در معرض فروش قرار گرفته بود گاهی فروشندگان یک نوع و گاهی در عین حال این دو نوع کتاب و نوشته را به مشتریان ارائه می‌دادند.

از یک طرف انواع کتابهای تئوریک و نیز نشریات ساده و شرعیاتی مانند ما رکنیم به فروش می‌رسید و از طرف دیگر کتابهای اسلامی که بهترین آنها در آن روزها توضیح المسائل آقای خمینی و کتابهای شریعتی و اقتصاد توحیدی سی‌صرد بودند وقتی من سیل این کتابها را دیدم وحشت برم داشتم در یادداشتی برای دوستی نوشتم سیل دروغهای مارکسیسم در مقابل

(۱) \* از صفحه ۲۹- در باره این سؤال که ملت چیست و ملی گرائی کدام است حرف و سخن بسیار است و دیده‌ایم که جزوهای و بحث‌هایی در باره این جزوه نیز منتشر شده است امیدواریم بتوانیم نظریات خود را در این باره به زودی انتشار دهیم شاید در کمتر از دو ماه و علت تاخیر نه به دلیل این است که این نظریات را فراهم نداریم بلکه صاف و ساده به دلیل تنگی دستمان در انتشار نوشته‌ها است

دروغهای اسلام جاری است و از این میان سیل خونهائی جاری خواهد شد که ننگ دوران پهلوی را محو خواهد کرد. و متأسفانه چنین شد و اینک کار به جایی رسیده است که باید با چراغ برویم و ضحاک را از گور تاریخ بیرون بکشیم که روزانه فقط دو خوراک مغز را به مارهای سردوش خود هدیه میکرده چرا که تعداد آدمکشی های رسمی که در نتیجه ازدواج نامیمون این دو ایدئولوژی دشمن انسان جاری است از مرز سی تن در روز گذشته است. نه فقط در روزهای بلافاصله بعد از ۲۲ بهمن بلکه سالهای قبل از آن نیز تنها این دو ایدئولوژی بودند که توانستند جوانان را برای مبارزه با رژیم حاکم مجهز کنند. ملیون و استقلال طلبان قادر نبودند که مکتب فکری را ارائه دهند که برای جوانان جالب باشد اگر همه کارهای فکری و تحقیقی ملیون توجه کنیم تقریباً "و شاید بدون استثناء موضوع آنها تحقیق و تفکر در باره گذشته فرهنگی ایران است و فرهنگ مجموعه ای است بسیار وسیع که قابل جمع و جور کردن در یک نوع شرعیات نیست آثار تمام بزرگان فلسفه و عرفان ایران جزئی است از این فرهنگ، شناخت ساخت شهرها، سازمانهای اجتماعی، تحولات تاریخی، رفرمها، قیامها، نیز جزئی دیگر از این فرهنگ است. فلسفه ای که منجر به قیام سربداران، سرخجامگان، سفیدجامگان شده است جزئی است از این فرهنگ و ساخت روستائی ایران جزء دیگری است از همین فرهنگ، ریشه های این فرهنگ را باید در زندقه و اوستا جستجو نمود مبارزه دائمی فکری و فلسفی با هجوم عرب فصل مبسوطی از همین فرهنگ است از ناصر خسرو گرفته تا سهروردی که فلسفه اشراق را به حد اعلائی تعالی خود می رساند متفکرین، رشتنه

زنجیری تشکیل می‌دهند که هر یک به نوبه خود این فرهنگ را غنا بخشیده‌اند این همه خلاقیت فکری را نه می‌توان در چند صفحه کاغذ نوشت و مانند کتاب‌شرعیات مارکسیستی یا اسلامی به‌خورد جوانان داد و یک‌الگوی ساده ذهنی و تجریدی آنچنانی از آن به وجود آورد که برای جوانان بی تجربه‌ای که در جستجوی یک اسباب‌بازی فکری هستند ایدئولوژی جالب و جاذب باشد. با عناصر یک فرهنگ نمی‌توان یک ایدئولوژی ساخت. روزی از جوانی که تازه به دام شکارچیان کمونیست افتاده بود سؤال کردم آیا آنها که تو را تعلیم می‌دهند تا به حال کلمه‌ای از ایران و فرهنگ ایران صحبت کرده‌اند؟ جواب طبعاً "منفی بود. بدیهی است که در ادبیات مارکسیستی از تاریخ ایران نیز صحبت می‌شود. از روش تولید و مبارزات طبقاتی ایران نیز صحبت می‌شود اما تعبیرات و تفسیراتی که در این "تحقیقات" از واقعیت گذشته ایران به عمل می‌آید چیزی جز تحریس و واقعیت و ساده‌کردن مسائل آنچنان که فرمولهای قالبی ایدئولوژی کمونیسم بگنجد نیست واقعیت زندگی اجتماعی - سیاسی و اقتصادی جامعه ما و تحولاتی که در اثر حوادث داخلی و خارجی دیده است نه فقط چیزی نیست که در قالبهای خشک مارکسیسم بگنجد بلکه تمام تئوری‌ها و فرضیات این ایدئولوژی را نفی می‌کند. اما جوانان ما حوصله ندارند که این مسائل را بررسی کنند (علت آن را خواهم گفت) آنها ترجیح می‌دهند که توضیحاتی ساده قالبی و قابل فهم آنها در باره این مسائل به آنها داده شود تا بدین وسیله یک توجیه از نوع منطقی برای آنچه که اسمش را مبارزه گذارده‌اند (محرکات آن را نیز خواهم گفت) بیابند

خیلی زود برای جواب گفتن به آن نیاز فعالیت "انقلابی" خود بهانه‌ای بدست آورند به این دلایل است که نهضت ملی و جنبش ملی که می‌خواهد ایران آینده را بر اساس این فرهنگ سازمان دهد و استقلال مملکت را از سلطه تمام ایدئولوژی‌ها و پروژه‌های سیاسی جهان‌خواره‌ای که پشت سر آنها قرار دارد بدست آورد قادر نیست یک ایدئولوژی جالب ارائه دهد نهضت ملی ایران و جنبش ملی که به همبستگی فرهنگی بین تمام ایرانیان تکیه می‌کند و یک الگوی جهانی جهان شمول و در نتیجه جالب از نظر جوانان ارائه نمی‌دهد. نهضت ملی ایران نمی‌تواند و نمی‌خواهد که یک الگوی واحد برای اداره تمام جوامع بشری ارائه دهد هر کس که ملسی است و به فرهنگ ملت و قوم خود احترام می‌گذارد، بنا بر تعریف قادر نیست به خود این رسالت را بدهد که برای چین و ماچین و مردم جابلقا و سابلقا نیز دستور زندگی صادر کند زیرا اگر این درست است که ما استقلال خود را برای این می‌خواهیم که راه و روال زندگی اجتماعی خود را بر اساس فرهنگ و سنن تاریخی خود سازمان دهیم مسلم است که باید به تمایل طبیعی تمام ملل که آنها نیز می‌خواهند بر اساس فرهنگ خود راه و روال زندگی‌شان را سازمان دهند احترام بگذاریم و وابستگی با چنین اصلی امکان‌به‌وجود آوردن هر نوع الگوی واحد و جهان شمول را نفی می‌کنند و وابستگی به هر نوع ایدئولوژی را نفی می‌کنند.

همانطور که در بالا اشاره کردیم تمام ایدئولوژی‌ها که تعداد آنها اصولاً از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کنند و در کشور ما تنها سه تا از آنها معمول هستند و در عین رقابت با یکدیگر در تخریب و نابودی فرهنگ ملی ایران به



عنوان پایه‌ها اساساً استقلال مملکت همکاری و اشتراک نظر دارند دارای ساختی بسیار ساده و سطحی می‌باشند لیکن قبلاً از اینکه ساخت مشترک آنها را ارائه دهیم لازم است علل و محرکات این امر را که جوانان چگونه از فرهنگ ملی بیزار می‌شوند و به سوی ایدئولوژی‌ها روی می‌کنند بیان کنم .

### چرا جوانان به سوی کمونیسم کشانده می‌شوند؟

برای جواب به این سؤال از یک طرف به اختلال جامعه‌شناسی در کشورهای زیر سلطه سرمایه‌داری و از طرف دیگر به ساخت روانشناسی جوانان که طعمه اصلی ایدئولوژی کمونیسم در این جوامع هستند توجه می‌کنیم . علت اینکه توجه به این مسئله ضروری و پر اهمیت است این است که با تغییراتی که در ساخت جمعیتی این کشورها به وجود آمده تعداد جوانان در اغلب این کشورها از حدود ۵۰٪ کلاً جامعه گذشته است و از طرف دیگر جوانان عملاً "فعالترین قشر سیاسی این جوامع را تشکیل می‌دهند و با قدرت محرک خود فضای سیاسی را به شدت تحت تاثیر قرار می‌دهند .

### عوامل اثرات سرمایه‌داری در ایجاد اختلال جامعه‌شناسی در کشورهای

#### دنیا ی سوم

سیستم سرمایه‌داری بدون این که خود نتیجه تحولات داخلی یک جامعه معین باشد (۱) منکی به یک ایدئولوژی جهان شمول است که آن را بر خدمت جهان‌خوارگی نوع خاصی قرار داده

است لیکن تفاوت سیستم سرمایه‌داری و کمونیسم از جمله در این است که اگر کمونیسم برای سلطه خود بر یک جامعه معین قبل از هر چیز مستقیماً به اسلحه ایدئولوژی متوسل می‌شود سیستم سرمایه‌داری برای بسط و توسعه سلطه خود در جهان به مادی‌ترین ابزارها یعنی تجارت و مستقر کردن مراکز تجاری و اقتصادی دست می‌یازد بدیهی است که به طور غیر مستقیم از ابزارهای ایدئولوژیک نیز برای توسعه خود مخصوصاً برای تحکیم خود بهره می‌برد. نشان دادن احکامی که در فوق آوردیم مستلزم تحلیلی است که از چهارچوب این مقاله خارج است و همانطور که در زیر نویس این بند آوردیم امیدواریم آن را بزودی ارائه دهیم در هر حال صحت یا سقم احکام فوق در بسط مقال در باره اثرات سرمایه‌داری در اختلال اجتماعی در جوامع دنیای سوم اثری ندارد یا کم‌اثر است و خواننده به فرض اینهم که احکام فوق را قبول نکند می‌تواند دنباله بحث را فراغ از آنها بخواند. تنها با قبول این امر که سیستم سرمایه‌داری مستقل

(۱) \* از صفحه قبل - این مسئله را ما در کتاب سیستم مزدوری مورد تحلیل قرار داده ایم و به زودی آن را منتشر خواهیم کرد. در اینجا تنها به این موضوع اشاره می‌کنیم که برخلاف آنچه که ما رکسیسم بیان می‌کنند سیستم سرمایه‌داری یونیه سیستم کمونیستی که هر دو نوعی از سیستم مزدوری هستند نتیجه تحولات داخلی جوامع بشری نیستند بلکه محصول سلطه یک ایدئولوژی‌ها شامل می‌باشند و اصولاً "تحولات اجتماعی آنچنانکه در ما رکسیسم ارائه می‌شود بینشی (ونده‌دانشی) است که خود محصول یک تفکر داریونیستی اجتماعی است .

از دلائل پیدایش و توسعه خود یک سیستم جهان شمول در نتیجه جهان‌نوازه‌است و در این معنی کاملاً روشن است که هرگاه این سیستم بتواند سرپلی در یک جامعه معین برای خود باز کند اولاً بتدریج تمام شئون زندگی اجتماعی آن جامعه را تحت تاثیر قرار داده و به سرعت در آن تحولاتی ایجاد می‌کند که بتواند عناصر و مفردات آن جامعه را تبدیل کرده و به عنوان ماده خام در خود مستحیل کند. ثانیاً "در نتیجه این عملیات برای رسیدن به این مقصود به تدریج ساخت و سازمان اجتماعی و فرهنگی آن جامعه را دچار تحولاتی خواهد کرد که به کلی آن را از مسیر عادی تحولات خود آن جامعه دور کرده و نوعی انقطاع جامعه شناسی در سیر تحولی آن جامعه به وجود می‌آورد بدیهی است که ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری و نیز کمونیسم ادعا می‌کنند که این تحولات اولاً طبیعی است (جبر تاریخ آنها را ایجاب می‌کند) ثانیاً برای ارتقاء و ترقی آن جامعه مفید است (اینجا است که ایدئولوژی سرمایه‌داری مانند ایدئولوژی کمونیسم نوعی خاص از داروینیسم اجتماعی را به عنوان علم الاجتماع قالب می‌زند تا بدین وسیله اختلالاتی را که رسوخ سرمایه‌داری در جوامع دیگر به وجود می‌آورد توجیه نماید).

اولین و مهمترین اثر رسوخ و توسعه سیستم سرمایه‌داری در کشورهاییکه در زمان ما به دنیای سوم معروف شده‌اند و در اوائل پیدایش و توسعه سرمایه‌داری به اسم مستعمرات یا کشورهای قابل مستعمره شدن (COLONISABLE) معروف بودند این است که با جانشین کردن سیستم مزدوری به عنوان رابطه اصلی و تعیین ساخت اجتماعی همبستگی داخلی این جوامع را مورد حمله شدید قرار داده و معیارها و ارزشهای ساختن

آن جوامع را به کلی مختل کرده دچار فساد می‌نماید. مهمترین اختلالی که در زندگی اجتماعی این جوامع در اثر رسوخ و بسط سیستم سرمایه‌داری صورت می‌گیرد این است که نسلهای متوالی این جوامع دیگر ضامن مداومت فرهنگی و مکانیسم خاص تغییرات داخلی آن جوامع بر اساس وجوه خاص آن جامعه نیستند همه جوامع بشری با تمامی اختلافاتی که با یکدیگر دارند اینک به سوی یک الگوی واحد یعنی ساخت اجتماع حومه‌ای سیستم سرمایه‌داری سیر می‌کنند در حالیکه اگر چنین نمی‌شد یعنی این جوامع از طرف سیستم جهان‌شمول و جهان‌خواره سرمایه‌داری مورد هجوم و تجاوز قرار نمی‌گرفتند هر یک به دنبال سیر طبیعی و مکانیسم خاص داخلی خود مسیر دیگری را در تحولات اجتماعی طی می‌کردند یا به عبارت دیگر این جوامع به موازات یکدیگر تحول پیدا نمی‌کنند بلکه همه آنها به سوی یک الگوی واحد سرمایه‌داری سرعت گرفته‌اند و بدیهی است که برای رسیدن به آن الگوی واحد نسلها یکی بعد از دیگری با تعیین هر چه بیشتر از دینامیسم و فرهنگ جامعه خود دور می‌شوند و به سوی الگوی سرمایه‌داری نزدیک ترمی‌گردند سرمایه‌داری برای توفیق در این امر و ابزار بسیار مهم را به کار می‌گیرد یکی عمومیست دادن سیستم خاص تربیتی سرمایه‌داری است که در سیستم تعلیمات مدرسه‌ای خلاصه می‌شود و این موضوعی است که تا اندازه‌ای ایوان ایلیچ بدان توجه کرده است اینکه می‌گویند مدارس (البته در اینجا منظور از مدرسه مدرسه‌ای است که پایه و اساس تعلیمات سیستم مزدوری و سرمایه‌داری رایج کرده است و الا به طور طبیعی هر ساخت اجتماعی مدرسه‌ای خاص خود را دارا بوده است محل تعلیم و تربیت جوانان است) (پا ورقی در صفحه بعد)

به کلی غلط و نادرست است در این مدارس مسئله تربیت به هیچ وجه مطرح نیست بلکه تنها تعلیم مطرح است برای روشن شدن مطلب به طور خلاصه می‌گوئیم که تربیت عیسارت از مجموعه اثراتی است که یک جامعه روی نوزادان و نوپا و گان خود می‌گذارد تا اینکه از آنها افرادی را بار آورد تا جانشین افراد فوت شده آن جامعه باشند و به این ترتیب تربیت یکی از وجوه بسیار مهم فرهنگ جامعه است و سیستم تربیتی هر جامعه بنا بر تعریف با سیستم تربیتی جوامع دیگر متفاوت است چرا که باید افرادی را بار آورد که با افراد جوامع دیگر متمایز باشند در حالیکه سیستم مدرسه‌ای کارش این است که از افراد همان جامعه مزدوران آینده را بسازد یعنی آنها را هرچه بیشتر از تعلق پیدا کردن به ساخت و فرهنگ جامعه خودشان دورتر کند به این ترتیب نقش این مدارس نه فقط نقش تربیتی نیست بلکه نقش ضد تربیتی و مخصوصاً " ضد فرهنگ است .

عامل دیگری که گفتیم سرمایه‌داری برای بسط یا استحکام سلطه خود بر جوامع دنیای سوم به کار می‌برد تغییر اساسی در سیستم سیاسی این جوامع است در اینجا نمی‌خواهیم این مسئله را تحلیل کنیم که چگونه دولت‌ها و سیستم‌های سیاسی جوامع

(۱) از صفحه قبل - در زبانهای آفریقائی بیان مطلب فوق آسان است . چرا که اصطلاح فرنگی مدرسه را برای تعیین مدارس فرنگی بکار می‌برند و اصطلاح سنتی خود را برای تعیین مدارس فرهنگی خود استعمال می‌کنند لیکن از آنجا که در زبان ما اصطلاح فرنگی مدرسه را به فارسی آورده ایم و آن را بی‌تفاوت برای هر دو مورد استعمال می‌کنیم درک مطلب نیز مشکل می‌شود .

تحت سلطه سرمایه‌داری از ساخت اجتماعی و فرهنگی دور می‌شوند همین کافی است که اشاره کنیم که عملاً "تمسک دولت‌ها و قدرت‌های حاکمه این جوامع تبدیل به ابزاری برای اعمال سیاست استعماری یا نواستعماری کشورهای سرمایه‌داری شده‌اند" در مقابل منافع و فرهنگ جامعه خود قرار گرفته‌اند. نتیجه ترکیب این دو اثر منفی در این جوامع به این صورت در می‌آید "اولاً" جوانان و نوباوگان این جوامع دیگر خود را متعلق به آن جامعه نمی‌دانند از فرهنگ جامعه خود بریده‌اند، آن را نمی‌شناسند یا غلط می‌شناسند، آرمانهای آنها مربوط به مسائلی است که نه به طور طبیعی بلکه به طور مصنوعی از جوامع سرمایه‌داری به آن جامعه منتقل شده است اصطلاحات و افکار نیز متعلق به جامعه خود آنها نیست بلکه اصطلاحات و افکاری است که به عاریت گرفته شده و در نتیجه غیر قابل انطباق با واقعیت‌های گذشته و حال جامعه خودی است به عنوان مثال در بسیاری از کشورهای مستعمره که در آنها هنوز صنایع حتی به حال جنینی هم وجود ندارند یا هیچ نوع رفتار کارفرمایی و آن چیزی که در فرنگی به آن "ترورپرور" می‌گویند وجود ندارد یعنی بورژوازی در این کشورها موجود نیست جوانان برای تحلیل مسائل جامعه خود از اصطلاحاتی استفاده می‌کنند که به جوامع کشورهای غربی متعلق است حتی تاریخ آن جوامع را نیز به جامعه خود منتقل می‌کنند. زبان سیاسی این جوانان بریده از جامعه بریده از فرهنگ و بریده از تاریخ خودی تبدیل به زبان سیاسی جوامع بیگانه سرمایه‌داری می‌شود. و از آنجا که به‌کار بردن این اصطلاحات نیز نوعی سواد تلقی می‌شود هر کس کوشش می‌کند

فهمیده یا نفهمیده این اصطلاحات را یاد بگیرد و بجای آنجا به کار برد. اصطلاحات قالبی غلام داری فئودالیته بورژوازی خرده بورژوازی مبارزه طبقاتی رایج میشوند و تحلیل جامعه خودی با این مترو اندازه‌هایی صورت می‌گیرد که اصلاً "در جامعه خودی مورد استعمال ندارند اگر بخواهیم این امر را به استعاره بگوئیم خواهیم گفت در جائیکه مردم باگزومن اندازه‌گیری می‌کنند جوانان صحبت از متر و کیلوگرم می‌کنند به این ترتیب جوانان کشورهای دنیای سوم تبدیل به نوعی‌ام‌های آزادی می‌شوند که هیچ نوع میل ترکیبی با جامعه خود و فرهنگ خودشان ندارند دنبال آرمان‌هایی می‌روند که مربوط به رشد و نمو مبارزات سیاسی جوامع بیگانه است. به همین جهت دیگر نوجوانانی نیستند که این آمادگی را داشته باشند که برای فردای جامعه خود تبدیل به افرادی مفید و ادامه دهنده تمدن و فرهنگ خود باشند از اینجا است که اختلافات بین نسل‌ها به وجود می‌آید و جوانان خود را مستقل از پدران و مسادران دارای آرمان‌هایی می‌بینند که ربطی به جامعه آنها و مدت تاریخی و فرهنگی گذشته جامعه‌شان ندارد. اما این لجام گسیختگی و فرار از جامعه خود در عین حال در جستجوی یک هدفی است که هرچند آن را از جوامع سرمایه‌داری گرفته است اما تبدیل به قطب مخالف همین جوامع سرمایه‌داری می‌شود برای روشن شدن مطلب است که حالا باید به وجه روانشناسی جوانان توجه کنیم و این وجه خود شامل دوبردار است: آسان‌جویی منطقی و میل به اعمال قهر.

## ۷- جوانان آسان جویند

رشد بدنی و عقلانی آدمی دروجه منطقی آن در حدود سن ۲۰ به کمال اوج خود می‌رشد و از اینجا است که جوانان پرشورند و خواستار فهمیدن . توضیح اینکه وقتی می‌گوئیم رشد عقلانی در وجه منطقی بدین معنی نیست که جوانان چیزی می‌فهمند و یا خود مرد عاقل می‌باشند بلکه آنچنان که تجربه نشان می‌دهد این تنها دستگاه منطقی آنان است که رشد می‌کند و به کمال خود می‌رسد یا نزدیک می‌شود و دستگاه منطقی در تفکر انسان تنها ظرف و قالبی را ماند که تهی از هر محتوی است و آنچه که باید این قالب را پر کند تجارب است و نه چیز دیگر حال نتیجه کار یعنی این که رفتار این آدمی در آینده چگونه باشد بستگی به این دارد که در داخل این قالب چه محتوی ریخته شود قالب زیبایی از یک مجسمه را در نظر آورید که در آن هر چیزی را بتوانید ریخت طلا یا سرب یا گچ باز هم برای اینکه موضوع روشن تر شود اضافه کنم که می‌دانیم جوانان تنها در اوائل سن ۲۰ است که قادرند نوعی در زمینه مسائل ریاضی از خود نشان دهند به طوریکه اگر کسی تا سن ۲۲ یا ۲۳ سالگی از لحاظ ریاضی نوعی نشان ندهد و اکتشافی بزرگ به عمل نیآورد از آن پس در این رشته تنها در سطح عادی و متوسط باقی خواهد ماند علت این امر این است که در ریاضیات داده‌های تجربی ~~در~~ محیط خارج از ذهن نیازی ندارد بلکه عقل منطقی داده‌های لازم



برای ساختارهای ریاضی را خود می‌سازد و با آنها بازی می‌کند و تادستگاه‌های ریاضی را بنا کند و چون قالب منطقی محتسوی خود را نیز در خود دارد و یا صحیح‌تر چون ریاضی چیزی جز قالب منطقی نیست جوان در سنین پائین قادر است کسسه تبدیل به یک ریاضی دان بزرگ بشود هر قدر دانش مستلزم تجربه بیشتری باشد رسیدن به حد کمال آن دانش مستلزم گذرانیدن عمر بیشتری است و به همین دلیل است که نوابغ فیزیک در سنین بلافاصله بعد از سن نبوغ ریاضی به ظهور می‌رسند، هائیزینبرگ در سن ۲۴ سالگی تئوری عدم حتمیت را عرضه داشته است و علت آن نیز این است که قوانین فیزیک بسیار عام هستند و تنها یک تجربه کافی است که قانون بسیار عمومی را در این دانش بدست دهد و چنین ماده خامی خیلی زود به دست می‌آید و هر کس قادر است با مقدار کمی ماده خام یعنی داده‌های فیزیکی که تعداد آنها کم است اگر نبوغی دارد آن را به ظهور برساند، لیکن برای زمینه‌هایی که شناخت آنها مستلزم تجارب زیاد است (چرا کسسه قوانین آنها عامیت کمتری دارند و غنای ترکیبات در آنها بسیار زیادتر است) به دست آوردن دانش یا به کمال رسانیدن آن مستلزم تجربه و در نتیجه عمر بیشتری است و چنین است که در زمینه‌های فلسفی و یا اجتماعی عمری صرف وقت لازم است تا داده‌های تجربی گذشته جمع‌آوری شوند و اگر آدمی در آن زمینه‌ها دارای نبوغی است به منصفه ظهور برسد یا در حد تعادل و متوسط خود سرشار گسردد و همانطور که در بالا آوردیم فرهنگ متنوع‌ترین و غنی‌ترین معرفت‌هاست که بایستی زمینه‌های بسیار وسیعی از زندگی اجتماعی و تاریخی را در خود فراگیرد و با تجارب بسیار

زیادی پرورده شود و چنین است که علمای قوم و خردمندان تنها از سنین ۴۰ به بالا می‌توانند در این عنوان و مقام قرار گیرند .

اما از طرف دیگر جوان سرشار از نیروی بدنی است و مایل است که این نیرو را به کار گیرد و اثری از خود بگذارد لیکن تا آن زمان که جوامع تحت‌تأثیر سیستم سرمایه‌داری دچار اختلال و از هم‌گسختگی فرهنگی و سیاسی نبودند جوانان خود را متعلق به فرهنگ و جامعه خود می‌دانستند و تبدیل به اتم‌های آزاد نشده بودند تحت تربیت جامعه خود بودند و به کسب دانش و فرهنگی می‌پرداختند که بایستی از آنها عنصری متعلق به جامعه خودشان بار آورد لیکن در این حال و احوال که دیگر همبستگی اجتماعی و فرهنگی از هم‌گسخته‌است و این افراد جوان خود رانه متعلق به جامعه خود بلکه عناصر آزادی‌احساس می‌کنند که بایستی به نیازهای درونی خود که بیشتر محرک آن اعمال انرژی واقع و بروز شخصیت فردی و خودی است جواب گویند در جستجوی توجیهاتی هستند که هر چه بیشتر به این نیاز اعمال قهر جواب گوید .

در اول مقال گفتیم که تحولاتی که در رشد عینی جوامع به وجود آمده است تعداد جوانان یا این اتم‌های آزاد شده از بند فرهنگ خود را به قدری زیاد کرده است که محیط‌مسطح اجتماعی در اثر تحرک آن به کلی دگرگونه می‌شود آثار احتمالی و سیاسی که در محیط به وجود می‌آید تابع جهت‌گیری‌هایی است که این اتم‌های آزاد را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد و حال باید ببینیم که این اتم‌های آزاد نسبت به کدامیک از جهت‌گیری‌های سیاسی به طو طبیعی حساسیت بیشتری نشان می‌دهند .

## ۸- کمونیسم سهل الوصول ترین بهانه‌ها و فعالیت سیاسی و ارضانه

### غریزه اعمال قهر

در چنین شرایط یک نیروی دافعه از یک طرف و یک نیروی جاذبه از طرف دیگر جوانان را به طور طبیعی به سموی مارکسیسم و کمونیسم هدایت می‌کند نیروی دافعه به طور طبیعی عبارت از سیاستی است که دولت‌ها و سیاست‌های دست‌نشانده در کشورهای دنیای سوم به وجود می‌آورند تعدادی از جوانان جذب دستگاہ می‌شوند و با به دست آوردن شغل و مقامی در دستگاہ عادی کشور خود را ارضاء می‌کنند لیکن اکثریت بسیار بزرگی از این اتم‌های آزاد و بریده شده از فرهنگ و تاریخ و هویت سیاسی خودی به سوی قطب مخالفی کشانده می‌شوند که سیستم سرمایه‌داری در این کشورها به صورت قدرت حاکم مستقر کرده است به این ترتیب یکی از حرف‌های مارکس به صورتی که خود او نیز پیش‌بینی نکرده بود صورت تحقق یافته است بدین معنی که سیستم سرمایه‌داری با استقرار خود در کشورهای دنیای سوم و با مختل کردن ساخت اجتماعی خاص این جوامع بزرگترین و فعال‌ترین نیروی اجتماعی این جوامع را آزاد کرده به سوی قطب مخالف خود یعنی کمونیسم هدایت می‌کند همان سیستم مدارس و دانشگاهی که قرار بود تبدیل به ابزار تحول جامعه به سوی سیستم مزدوری سرمایه‌داری شود تغییر ماهیت داده تبدیل به کانونهای پرورش کمونیسم می‌شوند تمام دانشگاه‌ها در کشورهای دنیای سوم بزرگترین مراکز سربازگیری کمونیسم هستند و یا به اصطلاح تبدیل به

سنگر " نیروی انقلابی " شده‌اند از طرف دیگر در مقابل این نیروی جاذبه نیز شدت گرایش جوانان را به کمونیسم بیشتر می‌کند گفتیم که ذهن خالی جوانان آمادگی این را دارد که خود را با هر نوع محتوی پر کند و تکیه‌گاه اعمال قهر جوان را فراهم آورد. کمونیسم که یک ایدئولوژی است یعنی بنا بر تعریف یک الگوی ساده شده و تهی از فرهنگ است مسائل اجتماعی را نه بر اساس یک شناخت عمیق و وسیع از مسائل اجتماعی به جوانان عرضه می‌کند همانطور که در ریاضیات مرسوم است این مکتب با ارائه چند فرض اولیه که آنها را با عوام فریبی تام و تمام و به کلی عاری از یک حقیقت عینی اجتماعی بنا می‌کند بقیه تئوری خود را درست به مثابه یک سیستم ریاضی فراهم می‌کند و این ماده خام که در مقایسه با فرهنگ جامعه درست مانند سرب و گچ است در مقابل طلا، به جوانی که در جستجوی بهانه‌ای برای اعمال قهر است عرضه می‌دارد. با این توضیح که در عین حال این توجیه اخلاقی را نیز به آن اضافه می‌کند که گویا اعمال قهر انقلابی در نهایت به نفع بشریت و برای از میان برداشتن نهائی ظلم و جور و استثمار است. جوان بسی حوصله که می‌خواهد هر چه زودتر (بفهمد) تا این فهم رامبنای عمل اجتماعی و سیاسی قرار دهد به جای اینکه به سوی طلا روی آورد که فراهم کردن و ذوب کردن آن مستلزم صرف حوصله و دقت بسیار است و تجربه و عمر می‌خواهد به سوی سرب می‌رود که زود ذوب می‌شود یا به سوی گچ می‌رود که اصلاً به حرارتی نیاز ندارد. با چند فرضیه اثبات نشده لیکن بسیار زیبا و قابل قبول برای ذهن بی تجربه و یک دستگاه منطقی منطبق با ذهن آماده اوبه دام کمونیسم می‌افتد

و چون تصور می‌کند که این تنها راهی است که به نجات بشریت منجر می‌شود به این ترتیب سرمایه‌داری که بسا تخریب‌مبانی فرهنگی و همبستگی داخلی جوامع تحت سلطه جوانان را از قید وابستگی‌های اجتماعی خودرها کرده‌است به مانند شاگرد جادوگر در مقابل سیل خروشان نیروهایسی قرار گرفته است که خودپیدایش و طغیان آنها را دامن زده است .

## فصل دوم

## سه ایدئولوژی در مقابل یک فرهنگ

۱ - کلیات : صحنه مبارزات سیاسی ایران راسه ایدئولوژی اشغال کرده اند که هر سه آنها در سرکوبی و نابودکردن فرهنگ جامعه ما متحدالقول میباشند و هر یک از آنها پایگاه تحقق یک پروژه سیاسی قرار دارند که میخواهد از ایران یک مستعمره به نفع یکی از قدرتهای جهان بسازد. این قسمت از مطلب را در جزوه دیگری تحت عنوان تبر در پروژههای سیاسی در ایران آورده ایم و در اینجا تنها به بیان خود این ایدئولوژی ها میپردازیم.

تمام ایدئولوژی ها دارای یک ساخت مشترک هستند که در پائین آن را بیان خواهیم کرده در عین حال دارای خصوصیات میباشند که آنها را از یکدیگر متمایز میکنند و ما در اینجا به بیان وجوه مشترک سه ایدئولوژی میپردازیم که در صحنه سیاسی ایران با یکدیگر در رقابت اند یعنی الف : ایدئولوژی لیبرالیسم در خدمت بزرگترین قسدرت سرمایه داری جهان یعنی آمریکا .

ب : ایدئولوژی کمونیسم در خدمت بزرگترین قدرت کمونیستی جهان یعنی شوروی .

پ : ایدئولوژی اسلام در خدمت امپریالیسم ضعیف شده انگلستان

## ۲ - خصایص اساسی ایدئولوژی ها :

الف : پشت سر هر ایدئولوژی یک پروژه سیاسی نهفته است :  
گفتیم که تمام ایدئولوژی ها یک ساخت بیشتر ندارند و  
اگر با هم اختلافاتی دارند این مربوط به موقعیت  
جغرافیائی و تاریخی پروژه های سیاسی است که آنها را مورد  
بهره برداری قرار میدهند و اولین وجه مشترک آنها درست  
همین است که پشت سر هر ایدئولوژی یک پروژه سیاسی نهفته  
است که هدف آن تحت سلطه در آوردن تعداد هر چه بیشتر  
آدمیان و ایجاد و استقرار قدرتی است که ادعای جهانی  
بودن دارد. بنا براین هر کس که بخواهد بیک ایدئولوژی  
بگردد باید از خود سؤال کند که آن پروژه سیاسی که  
میخواهد از این ایدئولوژی بهره گیری کند کدام است و تا  
وقتی جواب باین سؤال را نیافته است در واقع به ماهیت  
اصلی آن پی نبرده است .

ب : ایدئولوژی هدف اساسی خود را که اجرای پروژه سیاسی  
مهاجم است پشت سر یک توجیه فلسفی مخفی می کند :  
دومین خصلت مشترک ایدئولوژی ها این است که هدف اساسی  
خود را پشت سر یک توضیح فلسفی مخفی میدارند و بجای  
اینکه آن هدف را مستقیماً " ارائه دهند ابتدا مقدماتی  
بر اساس استدلال بظاهر منطقی می چینند و از این  
استدلال ها نتیجه گیری هائی می کنند که تحقق آن پروژه  
سیاسی را بصورت یک نتیجه منطقی از یک فکر قابل قبول  
جلوه دهد در واقع این فلسفه بافی ها چیزی جز جستجوی  
فلسفی مشروعیت آن پروژه سیاسی نیست .

پ: ایدئولوژی تحقق یافتن پروژه سیاسی را که در نظر دارد قطعی جلوه می‌دهد.

سومین خصلت مشترک تمام ایدئولوژی‌ها در این است که همه برای جلب هر چه بیشتر افراد تحقق پروژه سیاسی را که مورد نظر دارند بشکلی از اشکال امری‌قطعی و غیر قابل تخلف جلوه دهند بطوریکه کسیکه با آن آشنائی پیدا می‌کند چنین تصور کند قبول آن امری است گریزناپذیر، این است که بر حسب موقعیتهای تاریخی نوع استدلال ایدئولوژی‌ها فرق می‌کند در آن زمان که مشیت الهی بزرگترین عامل در تعیین سرنوشت انسان و جهان تلقی میشد اسلام (که یسک ایدئولوژی است و نه یک مذهب فرهنگی) به اراده الهی متوسل میشد و فلسفه خود را مبتنی بر احکام الهی قلمداد می‌کند و ترس از الله را مرکز ثقل استدلالهای خود قرار داده و محمد را که بانسی آن بود نه بعنوان مسردی که دارای پروژه سیاسی است بلکه فرستاده آن الله قهار و جبار معرفی و اطاعت از او را وعده بهشت می‌سداد و سرپیچی از اسلام را به جهنم وعده می‌نمود و این استدلال برای مردم آن زمان کافی بود لیکن در عصر ما که گویا علم جای خدا را گرفته است کمونیسیم حقانیت خود را بر اساس علمی بودن استدلالات مارکسیسم بنا می‌کند و تلاش در راه تحقق کمونیسیم را رفتاری علمی مینمایاند و از انطباق علم بر جامعه حکم جبر تاریخ را صادر می‌کند و هم بدین دلیل است که در واقع امر شعار کلی «الله اکبر» و «پرولتاریای جهان متحد شوید» از لحاظ منطق ساختن ایدئولوژی، یک ارزش را دارند (با توجه باین امر دیگر درک



می‌کنیم که ازدواج بین کمونیسم آقای دکتر کیانسنوری و اسلام خمینی در مکتب و احوط امام مانعی ندارد و باید به آقای طبری حق داد که در مصاحبه تلویزیونی گفت " بین ما فرقی نیست» .

ت : هر ایدئولوژی خود را تنها راه نجات بشریت معرفی می‌کند و تمام ایدئولوژی های دیگر رانفی می‌کند :  
 خصلت تمام ایدئولوژی هادر این است که هر یک از آنها خود را به عنوان مکتب موجبی اعلام می‌دارند که قادر است جهان بشریت را از تمام مشکلات نجات دهد و هر ایدئولوژی یا مذهب یا فکر دیگری را باطل می‌نماید و از همین جاست که زبان فحش و ناسزا زبان مشترک تمام ایدئولوژی هاست و در هر ایدئولوژی کسی را که در مقابل استدلالات آن ایدئولوژی چون و چرا بکند به عنوان منافق احمق بی شعور کور و غیر اینها متهم می‌کند شما هر کتاب ایدئولوژی را ورق بزنید در هر صفحه آن چندین بار به این نوع فحاشی ها برخورد می‌کنید . ما نیفست کمونیست و نوشته های تحلیلی مارکس نیز مانند قرآن پر از ناسزا و فحش هستند اولی به بورژوا و استثمار گرو غیر اینها فحش می‌دهد و دومی همه مخالفین را ردیف کرده اسم منافق به آنها می‌دهد سپس تحت این عنوان آنها را تا حد یک حیوان بی شعور کور و کروکوردل پائین می‌آورد و آنها را به آتش جهنم وعده می‌دهد .

حال اگر این سؤال پیش آید که پس چطور است که لااقل در صحنه سیاسی ایران بین کمونیسم و اسلام نوعی توافق تا حد ازدواج سیاسی رخ داده است ؟  
 جواب آن این است که هر چند از لحاظ نگرش فلسفی اسلام

جهان را مخلوق الله (۱) اعلام می‌دارد و مارکسیسم مادی‌گری را مبنای تبلیغات خود قرار می‌دهد لیکن از آنجا که اولاً "پروژه سیاسی هر دوی آنها نابود کردن مرزهای قومی و ملی استقرار یک حکومت جهانی واحد است بین آنها تفاهم از این لحاظ وجود دارد . ثانیاً چون کمونیسم به خوبی می‌داند که همان پروژه سیاسی اسلام شکست خورده را تعقیب می‌کند و اسلام با روح زمان سازگار نیست بنا براین برای کمونیست‌ها نزدیک شدن به اسلام ایجاد خطر نمی‌کند لیکن عکس این مسئله درست نیست و اسلامی‌ها (که با مسلمانها فرق دارند ) نسبت به کمونیست‌ها با سوء ظن می‌نگرند لیکن امیدوارند بتوانند با آنها تفاهم حاصل کنند به این دلائل نزدیک شدن آنها به یکدیگر نباید تعجبی را برسر انگیزد .

ث : تمام ایدئولوژی‌ها دشمن آشتی ناپذیر فرهنگ و ملت هستند .

پنجمین وجه مشترک ایدئولوژی‌ها این است که تمام‌مسأله "و بدون استثناء بر علیه مرزهای قومی و ملی و بر علیه استقلال ملل مخالفت شدید دارند و اصولاً" تبلیغات فرهنگی و قومی را بزرگترین مانع تحقق خود و در نتیجه بزرگترین دشمن قومی خود تلقی می‌کنند یا به عبارت دیگر آنها قومی انترناسیونالیست یا جهان وطن هستند بنا بر این هر کسی بخواهد به یک ایدئولوژی بگردد باید از خودپرسد که آیا

(۱) - مقابل قراردادن ماده و روح و از این طریق نسبت دادن روحانیت به اسلام یک غلط فاحش است در اسلام هیچ‌نوع روحانیتی موجود نیست تمام روحانیت . ←

حاضر است استقلال و خصوصیت ملی و قومی خود را فدای آن پروژه سیاسی نکند یا خیر؟ تصور اینکه به توان بین یک ایدئولوژی و استقلال ملل آشتی برقرار کرد تنها از نادانی است و ناشی از فریبی است که این ایدئولوژی ها به عنوان اولین ابزارهای خودبه‌کار می‌برند و متأسفانه بسیارند کسانی که به دام این فریب می‌افتند.

ج : ایدئولوژی عوام فریب است .

شمین وجه مشترک بین ایدئولوژی ها این است که همه آنها (به استثنای ناسیونال سوسیالیسم که در حال حاضر مرده است) به دو اصل در سازمان دادن زندگی اجتماعی تکیه می‌کنند یکی تساوی طبیعی و دیگری صلح‌جوئی و برانداختن جنگ است علت تکیه ایدئولوژی برای دو اصل از این است که این دو اصل یکی از آرزوهای بسیار ارزشمند برای تمام مردم انسان دوست است و قادر است توده وسیعی از مردم را به خود جلب کند و عملاً نیز تمام کسانی که به این ایدئولوژی‌ها می‌پیوندند بیش از آنکه جلب فلسفه‌بازی‌های این ایدئولوژی‌ها بشوند جلب این دو شعار می‌شوند لیکن تمام ایدئولوژی‌ها یا در واقع پروژه‌های سیاسی که پشت سر آنها قرار دارند در طبیعت خود مخالف و دشمن این دو اصل هستند. برای اینکه فریب و خدعه این ایدئولوژی‌ها را در مورد این دو شعار درک کنیم باید هر کدام از آنها را جداگانه مورد بحث قرار دهیم . اهمیت بحث در باره این وجه مشترک ایدئولوژی‌ها

دنباله از صفحه قبل: اسلام در کلمه الله خلاصه می‌شود و این الله را اسلام به عرش اعلا که معلوم نیست کجا است تبعید می‌کنند و تنها رابطه او را با مردم از طریق محمد امین بپذیرد ←

از جمله در این است که شکل ارائه آنها و نیز شکل عملی که هر یک از ایدئولوژی‌ها با این دو مسئله روبرو می‌شوند در عین حال اختلاف اساسی بین آنها را نیز نشان می‌دهد. در اینجا ما تنها در باره شکل برخورد آن سه ایدئولوژی با این سه مسئله صحبت می‌کنیم که در صحنه سیاسی ایران بایکدیگر روبرو هستند .

### تساوی طلبی

این هر سه ایدئولوژی اعلام می‌دارند که طرفدار برابری انسانها هستند. اصولاً "شعار برابری یکی از خصائص مشترک تمام ایدئولوژی‌ها است. وهم در اینجا بزرگترین فریب و خدعه ایدئولوژی‌ها نهفته است شعاری که در عمل همه جا و بدون استثناء تبدیل به بزرگترین اسلحه زورگویی ظلم و جور و شکنجه و آدم کشی از یک طرف و استقرار خشن‌ترین و غیر انسانی‌ترین رژیم‌ها می‌شود، قبل از اینکه وارد بحث تئوریک این مسئله بشویم خوبست از یک تجربه تاریخی خیلی دور صحبت کنیم. می‌دانیم که یونان از دولت شهرها درست شده بود ساخت کلی این دولت شهرها از نظر اقتصادی یکی بوده است که آن را در "تولد گولها" به اختصار بیان کرده ایم. لیکن غیر از این خصلت کلی ساخت داخلی شهر STATE از این دولت شهر به آن دولت شهر متفاوت بوده است و این تفاوت مخصوصاً "درد دولت شهر معروف آتن و اسپارت

دنیا له از صفحه قبل: می‌سازد و تازه وقتی از محمد در باره روح سؤال می‌شود جواب می‌گوید (قل الروح من امر ربی) و دیگر از روح انسانی در اسلام صحبتی در میان نیست .

زیادتر به چشم می‌خورده است. بدین معنی که در آتن نسوع اولیه دمکراسی به خوبی رعایت می‌شده است (یادآور می‌شویم که این دمکراسی شامل حومه که در آن غلامان به سر می‌برده‌اند و یکی از پایه‌های سه گانه اقتصاد دولت شهر را تشکیل می‌داده‌اند نمی‌شده است) مردم شهر برای تمام قوانین و یا تصمیمات مهم به رای خوانده می‌شدند و در نقاط مخصوصی که برای تبادل نظر و رای گیری تعیین شده بود جمع شده به سخن گویندگان گوش می‌دادند و تصمیم نهائی را به رای عمومی واگذار می‌کردند. لیکن در آتن برابری مساوی افراد و تساوی شرایط زندگی رعایت نمی‌شد زیرا همه به خوبی می‌دانستند که اگر بخواهند برابری و تساوی را در شهر رایج کنند همان بلائی به سر آنها می‌آید که به سر مردم اسپارت آمده است و در اسپارت اصل اداره زندگی اجتماعی به جای دمکراسی تساوی افراد بوده است. همه جوانان در شرایط مساوی تربیت می‌شدند و زندگی می‌کردند در واقع می‌توان اسپارت را به نوعی سربازخانه کلی تشبیه نمود که منزلت همه افراد در سنین مختلف یکی بود و سلسله مراتب تنها بر اساس الگوی نظامی برقرار بود و هم برای اینکه بتوانند این تساوی منزلت‌ها را حفظ کنند ما به‌ازاء آن راکسه انضباط شدید نظامی بود برقرار کرده بودند و کاملاً روشن است امکان حفظ انضباط شدید جز از طریق اعمال یسک دیکتاتوری ممکن نیست. به این ترتیب این تجربه تاریخی نشان می‌دهد که امکان جمع تساوی شرایط زندگی و دمکراسی موجود نیست، و اصولاً تمام مکاتبی که می‌خواهند بین این دو مقوله متضاد را آشتی دهند جز فریب و دروغ و سیله‌های برای توجیه آن ندارند نه فقط مطالعه مقایسه‌ای بین این

دو دولت شهر این واقعیت را نشان می‌دهد بلکه تجارب بعضی نیز این مسئله را تایید کرده‌اند مسیحیت نیز تساوی آدم‌ها را موعظه می‌کرد و خود را مذهب فقرا جلوه می‌دهد لیکن می‌دانیم که چگونه همین مسیحیت سبب فجایع غیرقابل تصویری از نوع انکیزسیون شده است و چگونه روسای کلیساها در مال اندوزی از بسیاری از دیگر نخبگان جامعه که چنین فکری را تبلیغ نکرده‌اند پیشی گرفته‌اند.

تجارب اسلامی به ذهن خوانندگان ایرانی نزدیک‌تر است اسلامیکه پایه و اساس تعلیمات خود را برتساوی می‌گذارد پایه‌گذار بزرگترین امپراطوری‌های گردید که ثروت خلفا و بزرگان آنان را تا به آن روز تاریخ بیاد نداشت و مثال‌ها از این دست فراوانند و حال این سؤال پیشش می‌آید که چگونه است که شعار تساوی طلبی همیشه و بدون استثناء تبدیل به ضد آن می‌شود؟ جواب این است که این شعار به عمد یا نا عمد به صورت مبهمی ارائه می‌شود و صاحبان مکاتب و ایدئولوژی‌ها با اعلام اینکه طرفدار تساوی شرایط زندگی افراد هستند می‌توانند توده‌های عظیم از طبقات محروم را به خود جلب کنند چرا که همیشه این ایدئولوژی‌ها با این واقعیت اجتماعی روبرو هستند که در اجتماعات بشری اکثریت قریب به اتفاق مردم از شرائط نامساعد زندگی رنج می‌برند در حالیکه تعداد بسیار کمی از نخبگان از تمام مزایای زندگی برخوردارند بنابراین برای تحریک توده مردم به آنها وعده دنیای بهتری را می‌دهند که در آن همه از مزایای زندگی به طور مساوی برخوردارند لیکن پشت سر این شعار این واقعیت نهفته است که اگر آدمیان همه در خلقت و حقوق برابرند، لیکن نه در

استعداد فکری و نه در امکانات طبیعی برابر نیستند و اگر همه آدمیان در شرایط کاملاً مساوی از لحاظ استفاده از امکانات طبیعی و نیز بروردادن استعدادها قرار گیرند به طور طبیعی پس از مدتی در بین آنها عدم تساوی از لحاظ امکانات برخورداری از طبیعت و نیز عدم تساوی از لحاظ درک مسائل و فهم و حل مسائل به وجود می‌آید.

برای اینکه مطلب درست روشن شود می‌گوئیم که باید بین دو مفهوم تمیز داد. این که من همه مردم را برابر ببینم یعنی برای همه آنها از لحاظ خلقت انسانی و حقوق برابر خورداری از امکانات زندگی تساوی قائل شوم یا این که من بخواهم همه این آدمیان را در هر نوع شرائطی قرار دارم و ادارم که دارای وضع مساوی و مشابهی بشوند:

اولی این است که من همه را از لحاظ خلقت و حقوق یکی بدانم. دومی این است که من همه را از لحاظ استعداد و امکانات برابر کنم. در اولی من به همه آزادی می‌دهم و یا صحیح‌تر آزادی هیچ کس را سلب نمی‌کنم و هر کس به ناچار بنا بر استعداد و فعالیت خود شرایط متناسب با این استعداد و قابلیت را فراهم می‌کند.

در دومی من تساوی وضع را علی‌رغم اختلاف در استعداد و فعالیت تحمل می‌کنم یا به عبارت دیگر من به خود حق و آزادی می‌دهم که همه مردم را بر اساس یک‌الگوی معین از شرایط زندگی و استعداد برابر سازم من آزادی کامل برای از بین بردن آزادی دیگران را حق انحصاری خود می‌کنم. به این ترتیب برابری بین انسانها که به عنوان خلقت و حقوق که با مفهوم آزادی و آزادی یکی است تبدیل به برابر کردن مردم از لحاظ موقعیت‌های عینی می‌شود که جسز

دیکتاتوری و نابودی آزادی چیز دیگری نیست .  
 با سوء استفاده از این شعار است که در تمام طول تاریخ  
 به اسم آزادی ظلم و فساد و زجر و شکنجه و بدبختی فراهم  
 آمده است تا جایی که میگویند ، ای آزادی، چسه  
 جنایت ها کنه به اسم تو مرتکب می شوند ،  
 اولین و مستقیم ترین اثر برابری دادن و یا به اصطلاح صحیح  
 برابری حقنه کردن در زمینه استعدادهاست . عدم تساوی  
 استعداد افراد بشری بسیار زیاد است ، کسانی که میگویند در  
 شرایط مساوی زندگی ، استعدادها هم برابر می شوند (اقتصاد  
 توحیدی آقای بنی صدر) دروغ میگویند و تنها نظرشان عوام -  
 فریبی و جلب نظر آدمهای متوسط و بی استعداد است نویسنده  
 این سطور در دور افتاده ترین جنگل های افریقا به افرادی به  
 کلی بی سوادی برخورد کرده ام که حتی صحبت و بحث با آنها  
 مره به فکر نوابغی از نوع گوس (ریاضی دان آلمانی) )  
 می انداخت و نیز در دور افتاده ترین دهات ایران چنین  
 افرادی را شناختم ، در هر حال اثر مساوی کردن یا  
 تساوی بخشیدن به مردم این است که سطح بروز استعدادها  
 به پایین ترین سطح نزول می کند زیرا اگر فرار باشد بروز  
 استعدادها مساوی باشند ناچار کسی که قدرت درک و فهم و  
 استعداد زیاد دارد باید از اضافی درک و فهم خود صرف نظر  
 کند زیرا کم استعداد قادر نیست که سطح درک و استعداد خود  
 را بالا آورد پس او باید استعداد خود را پست کند تا برابری  
 حاصل شود بی شک هیچ انسانی به طور عادی حاضر نیست چنین  
 کند چرا که این صرف نظر کردن از طبیعت انسانی او است  
 پس این کار صورت نمی گیرد مگر با جبر و فشار آن گروه  
 یا قدرتی که ادعا دارد می خواهد به مردم تساوی و برابری



"دهد" یعنی تحمیل کند در واقع این که گفته شد تنها بیان فطری، اعمال سیاست برابری نیست تجربه شوروی و دیگر کشورهای کمونیستی به خوبی نشان می‌دهد (۱) که جوامع کمونیستی نه فقط در ستون پائین اجتماع بلکه حتی در بلندترین سطح و مقامات رهبری جامعه به طور سیستماتیک استعدادهای بالا را به دور می‌ریزد و همیشه متوسط‌ترین یا پائین‌ترین سطح استعدادها هستند که مقامات و پست‌های مختلف را احراز می‌کنند یا بدگفت که حتی در سطح بلند پایه‌ترین مقامات یعنی دبیر کل حزب نیز صادق است اگر گفته شود که پس‌چطور است که شوروی علی‌رغم این امر توانسته است به اکتشافات بزرگ علمی دست بزند جواب این است که عملاً چنین نیست سطح تکنولوژی در شوروی همیشه پائین تر از سطح تکنولوژی در جوامع غرب بوده است و باقی خواهد ماند، اگر قدرت نظامی شوروی بسیار بالا است تنها برای این است که این قدرت سیاسی عملاً تمام زندگی جامعه خود را فدای تدارک قدرت نظامی می‌کند.

اثر دیگر تساوی طلبی در شکل عملی آن یعنی متساوی کردن افراد در شکل فعالیت آنها، تظاهر می‌کند بدون شک قدرت فعالیت‌آدمیان فرق می‌کند ولی اینجا دیگر مسئله استعداد در کار نیست یک نفر ولو اینکه طبیعتاً خلیسی فعال نباشد می‌تواند در اثر محرکات اجتماعی یا فرعی فعالیت خود را بالا یا پائین ببرد. لیکن زانجا که

(۱) - الکساندر زتویف این مسئله را بر اساس مشاهدات روزمره و نیز در چارچوب نظری به خوبی نشان می‌دهد و خلاصه‌ای از کتابهای او که از نظر تئوریک اهمیت زیاد دارد در (بقیه در صفحه ۶۱)

بهره‌وری از فعالیت‌ها در رژیم مساوی کننده (نه رژیم برابری واقعی) تابع فعالیت‌های فردی نیست بلکه قدرت برابر کننده این فعالیت را بایده تساوی تقسیم کند نتیجه این است که افراد به جای این که واقعا "فعالیت کنندیا میزان فعالیت خود را افزایش دهند چنین وانمود می‌کنند که فعالیت کرده‌اند در نتیجه ریاکاری دزدی و فساد به شدت در چنین جامعه‌ای محیط نشو، نما پیدا می‌کند تا چنین وانمود کند که فعالیت خود را به حداکثر رسانیده است در حالیکه عملاً تا آنجا که ممکن است از کار خود دزدی کرده است نتیجه غیر قابل انکار این امر برای اقتصاد جامعه کاملاً مشهود است و عملاً مشاهده می‌کنیم که در شوروی که این اصل رایج است سطح اقتصاد به صورت بارز و شاخصی از سطح قدرت فعالیت جامعه پائین تر است و در دنیائی که مثلاً آمریکا با در حدود ۳٪ یا ۵٪ از قدرت تولیدی خود در بخش کشته‌ورزی قادر است آنقدر تولید کند که بسیاری از کشورهای جهان و حتی تا اندازه‌ای نیز کسری‌های شوروی را از لحاظ خواروبار تامین کند، شوروی که یکی از بزرگترین منابع طبیعی برای تولیدات کشاورزی است همیشه محتاج حارج و مخصوصاً آمریکا است. اما از آنجا که سیاست مساوی کردن (ونه برابر دیدن انسانها) مستلزم نظارت دائمی و مشترک بر زندگی تمام افراد جامعه است برنا مه‌گذاری یکی از بازارهای غیر قابل اجتناب زندگی جوامعی است که این اصل در آنها حاکم است همه چیز برنا مه‌گذاری،

---

دنباله از صفحه قبل کتابی به اسم "کمونیزم چون واقعیت" به زبانهای غیر ایرانی ارائه شده است امیدواریم بتوانیم ترجمه این کتاب را در دسترس ایرانیان بگذاریم.

نظارت و اندازه‌گیری می‌شود مبادا کسی (البته در سطح و مسئولیت اجتماعی خود) از دیگری بیشتر مصرف کند یا به دست آورد. لیکن این امر موجب این نیست که واقعات تمام مردم به یک میزان مصرف کنند بلکه عکس‌العمل طبیعی این امر غیر از ازدواج، فساد و قاچاق و دروغ و فریب‌به وجود آمدن یک سلسله مراتب بسیار شدید و نوک‌نیزتر نسبت به جوامع دیگر است و هم بدین دلیل است که اختلاف سطح زندگی بین افراد عادی و افراد سطح بالای جامعه در شوروی به مراتب بیشتر از تمام جوامع سرمایه‌داری است.

در هر حال از این بحث نظری که بگذریم هر یک از این سه ایدئولوژی مسئله تساوی طلبی را مشروط به شروطی می‌کند که مبنای سازمان دادن جامعه بر اساس پروژه سیاسی آنها است. در اسلام همه مردم برابرند به شرط این که عبدعبدالله باشند و از دستورات او تخلف نکنند و چون این دستورات توسط پیام آور او یا خلیفه‌ای که جانشین او شده است و رسالت دارد که تمام جوامع بشری را تحت سلطه یک قدرت جهانی واحد درآورد تعیین کننده عملی این که چه کسانی می‌توانند برابر باشند و چه کسانی از ابتدای امر از این برابری محروم‌اند با قدرت سیاسی متمرکز است در مرحله اول آدمیان به دو گروه تقسیم می‌شوند: مومن و منافق (اول سوره بقره) (۱) سپس منافقین مهدورالدم و واجب‌القتل می‌شوند بدین ترتیب تساوی طلبی بین آدمیان در انسان وقتی از مرحله

---

(۱) باینکه می‌گویند سوره‌های قرآن بر اساس تصادف به هم خورده است بی‌معنی است سوره بقره در واقع پس از قوام اسلام به عنوان یک ایدئولوژی جهان‌شمول و دستورالعمل فطری استقرار (بقیه در صفحه ۶۳)

تبلیغ و جلب افراد می گذرد و به مرحله عمل سیاسی می رسد  
 برای بعضی حکم قتل و برای بعضی دیگر اطاعت یکسان و  
 برابر در مقابل سیاست قدرت مرکزی را می آورد بعد از این  
 تقسیم بندی کسانی شروع می شود که باقی می ماندند و میزان  
 برابری آنها به نسبت اطاعت از الله (قدرت سیاسی مرکزی)  
 کم و زیاد می شود گویا حضرت علی است که خلافت را به  
 چهار گروه تقسیم می کند عوام الناس که (کل انعام اند) ،  
 خواص که از آنها بالاترند ، اولیاء که به الله نزدیکترند  
 و انبیاء که با الله در رابطه اند و بدیهی است که هر یک  
 از این طبقات نه فقط ارج و منزلتی به نسبت نزدیکی با  
 الله (مرکز قدرت سیاسی) به دست می آورند بلکه متناسب  
 با آن از نعمات مادی نیز برخوردارند (خمس و زکوٰه) به این  
 ترتیب تساوی طلبی اسلامی ضمن حذف هر تعلق به فرهنگ قومی  
 و ملی سلسله مراتب خاص اسلامی را (که شکل بندی اجتماعی  
 سیاسی پروژه اسلامی امپراطوری است) جانشین سلسله مراتب  
 فرهنگی جامعه ای که تحت سلطه خود در می آورد می نماید.  
 در کمونیسم - همه مردم برابرند اما به شرط این که  
 نسبت به منافع طبقه پرولتاریا وفادار باشند (مشاهده  
 می کنیم که مفهوم مجرد و خالی از معنای پرولتاریائی  
 جهان جانشین مفهوم مجرد و خالی از معنای الله شده است)  
 همانطور که تعیین میزان ایمان به الله با مرکز قدرت  
 سیاسی اسلامی است در این جا نیز تعیین درجه وفاداری به

---

دنباله از صفحه قبل - امپراطوری اسلامی پیدا خسته است به این جهت  
 اهمیت آن را زلحاظ آنچه در بالا آورده ایم بسیار زیاد است و از لحاظ  
 منطق اراده ای دژولوژی کلازم بوده است در اول قرآن بیاید آمده است .

منافع طبقه پرولتاریا با حزب پرولتاریا و با بادستگاه سیاسی است که قدرت مرکزی را در اختیار دارد. در این جا نیز عین این تقسیم بندی ها تکرار می شود:

آدمیان به دو گروه تقسیم می شوند، خائنین به طبقه پرولتاریا (منافقین کمونیستی) که مستحق مرگ اند می دانیم که استالین تنها برای کمونیستی کردن کشاورزی ۲۰ میلیون آدم را تحت عنوان کولاک کشته است) بعد از این اولین مرحله تساوی طلبی که تعدادی از آن مرگ را به سهم می برند و تعداد دیگر حق اطاعت از مرکز سیاسی را، برای باقیمانندگان سلسله مراتب جدیدی به وجود می آید که با پروژه سیاسی کمونیسم انطباق دارد. مؤلفی که از او اسم بردیم بهترین تعریف را برای جامعه کمونیستی به دست می دهد: جامعه کمونیستی جامعه ای است که در آن هر فرد تحت نظارت و کنترل شدید تمام افراد گروه (کمونوتی) (۱) قرار می گیرد و در نتیجه حق ندارند نه در لیاقت و نه فعالیتی بیش از حد متوسطی که این کمونوتی برایش تعیین می کند نشان دهد، بقیه مطالب را در مقدمه این بند آورده ایم و نتیجه همان است که مولفین تکرار کرده اند:

یک جامعه سازمان یافته بر اساس الگوی نظامی و بسا خشونت غیر انسانی غیر قابل وصف که در آن سلسله مراتب بسیار شدیدتر از هر نوع جامعه دیگر رشد و نمو می کند. به این ترتیب تساوی طلبی یا صحیح تر شکل دادن به زندگی

---

(۱) این لغت قابل ترجمه به فارسی نیست زیرا مادر فرهنگ خود نهادی که دارای این مشخصات باشد نداریم اصطلاح گروه خیلی ناقص است و الکساندر زنویف منهای ←

آدمیان به طور برابر و بر اساس استانداردهای از قبل تعیین شده سبب می‌شود که پروژه کمونیس جهانی با حذف هر نوع فرهنگ قومی و ملی (که مربوط به اصل دوم این بحث است) سلسله مراتب خاص کمونیستی را جانشین سلسله مراتب فرهنگی جامعه‌ای که تحت سلطه درآورده است بکند و میزان آن را نیز بالا ببرد.

در سیستم سرمایه‌داری ولیبرال برادری، برابری و مساوات شعار اصلی فراماسون بوده است. اثرات اجتماعی و اقتصادی پیاده شدن این شعار را در تمام جوامع سرمایه‌زده دیده‌ایم در این سیستم لیبرالیسم اقتصادی پایه و اساس کار است همه مردم برابرند اما به شرط این که با سرمایه‌ای که در اختیار دارند بتوانند نیازهای فعالیت اقتصادی موسسات را برآورده کنند رقابت اقتصادی با تساوی حقوق در این رقابت آزاد است و هر کس توانست در این رقابت از دیگران جلو بیفتد می‌تواند از مزایای آن برخوردار شود. نتیجه این است که سرمایه‌گذاری (انترپرنور) که قادر باشد شرایط استثمار مردم دیگر را فراهم کند مجاز است و حتی به این امر تشویق می‌شود که تا حد ممکن این استثمار را به هر وسیله که خود مجاز بداند توسعه دهد. به این ترتیب شعار برابری در این سیستم ضمن حذف هر نوع تعلق فرهنگی قومی و ملی جانشین سلسله مراتب جامعه‌ای می‌شود که تحت نفوذ سرمایه‌داری فرا گرفته است.

---

دنباله از صفحه قبل - جامعه کمونیستی را کمونوتی می‌نامید که مثلاً "یک کلبه یا یک کارخانه یک کمونوتی تشکیل می‌دهند".

اگر تمام موارد فوق را در نظر گرفته و آنها را در درجه اول بین خود و در درجه دوم بین سیستم های ایدئولوژیک و جوامع فرهنگی مقایسه کنیم نتیجه این است که شعار برابری به دلیل غیر ممکن بودن آن در عمل همیشه به شکل خاصی که ناشی از طبیعت ایدئولوژی تبلیغ شده است شکل پیدا کرده با حذف سلسله مراتب حقوق و امتیازات جامعه قبلی، سلسله مراتب و امتیازات متناسب با پروژه سیاسی خود را به وجود می آورد ولی در مرحله ای که یک ایدئولوژی در یک جامعه هنوز پیاده نشده است و مشغول تبلیغ است افرادی که به آن ایدئولوژی جلب و جذب می شوند نسبت به این مسائل در عدم آگاهی و نادانی به سر می برند و تصور می کنند با پیاده کردن آن ایدئولوژی در جامعه خود بالاخره به این آرمان والا دست خواهند یافت ، وهم بدین دلیل تبدیل به سربازانی در خدمت آن پروژه سیاسی می شوند که خود را پشت سر این ایدئولوژی مخفی کرده اند .

صلح طلبی: جنگ بین اقوام و ملل یکی از داده های دائمی زندگی جوامع بشری بوده است ، بررسی علل آن در حد این مقاله نیست و ما امیدواریم در دفتری تحت عنوان " مکانیسم قهر " این مسئله را که مورد بررسی قرار داده ایم منتشر کنیم . در این مقاله فقط می گوئیم همانطور که جنگ یکی از داده های دائمی زندگی اجتماعات بشری است ، همه همان میزان صلح نیز یکی از خواسته های دائمی تمام انسان دوستان و مخصوصاً " طبقات ضعیف بوده است . آیا می توان به جنگ خاتمه داد یا نه ؟ ، جواب این سؤال مستلزم تعمق بسیار زیادی است که جایش این جا نیست اما این امر نیز مسلم است که تمام ایدئولوژی ها از این خواست و آرزوی

انسان دوستانه حداکثر سوء استفاده را در تجهیز نیروهای اجتماعی به نفع خود به عمل آورده‌اند و مخصوصاً که این خواست به خوبی می‌تواند هدف اصلی آنها را که سلطه جهانی است توجیه کند چرا که اگر تمام جوامع بشری تحت سلطه یک قدرت جهانی واحد قرار گیرند خود به خود مسئله جنگ لاقلاً از لحاظ تئوریک حل شده به نظر می‌رسد و از آنجا که هر ایدئولوژی اصولاً پیشنهاد به وجود آوردن یک قدرت جهانی تابع یک مرکز سیاسی واحد است به این جهت برای ساده‌دلان آرزوی صلح جهانی نیز با گرایش به ایمن ایدئولوژی‌ها به منظور تحقق بخشیدن به آنها ارضاء می‌شود. بدیهی است که در عین حال هر یک از پروژه‌های سیاسی جهان‌خوااری که ابزار کار اصلی خود را تبلیغ ایدئولوژیک قرار می‌دهند (به استثنای ناسیونال سوسیالیسم که برتری نژاد آلمان را می‌خواست به زور جنگ برقرار کند و آشکارا بر علیه تمام ملل جهان برخاسته بود و نیستم سیستم سرمایه‌داری که ابزار اصلی استقرار و توسعه خود را تجارت و فعالیت‌های اقتصادی قرار می‌دهد و نه تبلیغ ایدئولوژیک) ادعا دارند که این صلح وقتی برقرار خواهد شد که تمام ملل جهان تسلیم این ایدئولوژی بشوند و جنگ طلبی را صفت دشمنان خود ارائه می‌دهند و نه ناشی از طبیعت خود.

برای اسلام وقتی صلح جهانی برقرار خواهد شد که تمام بشریت تبدیل به امت اسلامی شوند و امپراطوری اسلام سر تا سر جهان را بپوشاند و منافقین را تماماً حذف کند. برای کمونیسم وقتی صلح جهانی برقرار خواهد شد که تمام جوامع بشری کمونیسم را بپذیرند و مخالفین کمونیسم را که جنگ



طلب هستند قلع و قمع کنند.

ج : تمام ایدئولوژی ها غیراخلاقی و ضداخلاقی هستند :  
 وجه مشترک هفتم تمام ایدئولوژی ها غیر اخلاقی و ضد  
 اخلاقی بودن آنها است . برای درک این مسئله کافی است  
 که توجه کنیم اخلاق یک اصل بیشتر ندارد، "عدم تجاوز"  
 بدین معنی که هیچ انسانی انسان دیگر را به عنوان موجودی  
 پست تر از خود تصور نکند و به او به عنوان ماده خامی  
 برای اجرای نقشه هایش ننگرد، بلکه هر انسان دیگری را  
 از لحاظ ارزش کلی با خود برابر گیرد و تمام حقوقی را که  
 برای خود قائل است برای او نیز قائل باشد ولو این که  
 بداند او از لحاظ استعدادهایی از او ضعیف تر است بداند  
 که او نسبت به خودش دارای دانش کمتر یا نیروی بدنیسی  
 کمتری است . توجه به این امر تمام ردائل را در انسان  
 می کشد و آنچه که به اسم ده فرمان حضرت موسی خواننده  
 شده اند و یا به اسم هفت اصل آئین مهر آمده اند (هفت شهر  
 عشق ) همه از یک اصل سرچشمه می گیرند . با توجه به این  
 اصل اخلاقی روشن است که هیچ ایدئولوژی قادر نیست بتواند  
 با توسل به اخلاق پیشرفت و رشد کند چرا که آن ایدئولوژی  
 به طور اساسی ابزاری در دست یک پروژه سیاسی است که اصولاً  
 ایجاد قدرت جهانی را در نظر دارد یعنی سلطه جو و توسعه  
 طلب و متجاوز است و برای توفیق در تحقق آن هر کسی را که  
 مخالف باشد ، نه به عنوان انسان بلکه به عنوان موجودی  
 پست تلقی می کند که لایق هر نوع حقارت و پستی و حتی لایق  
 کشته شدن است هم بدین جهت است که ایدئولوژی ها به جای  
 اخلاق دستورات رفتاری خاصی تدوین می کنند و رفتار مریدان  
 خود را بر اساس آن دستورات تنظیم می نمایند و هدف این

دستورات نیز به درستی سازمان دادن یک نوع ارتش منضبطی در اختیار آن ایدئولوژیها پروژه سیاسی است .

یک نفر مومن مسلمان به دیگران نه به عنوان انسان بلکه به عنوان عبدالله می‌نگرد، برای او اگر انسان ارزشی دارد تنها به این دلیل است که اونیز مانند خود او به احکام الهی گردن می‌نهد و اگر غیر از این کند مفستد فی الارض است و قتل او واجب ، حال هر ارزش دیگری می‌خواهد داشته باشد برای یک کمونیست نیز تنها کسی به مقام انسانیت نزدیک می‌شود که یک کمونیست واقعی باشد و از دستورات حزب اطاعت کند ، در غیر این صورت او خائنی است که سزاوار هرگونه لعن و نفرین و زجر و شکنجه است و بدیهی است که این ایدئولوژی کوشش دارد این دستورات رفتاری خود را به جای اخلاق قالب بزند اصولا باید گفت کسی که به یک ایدئولوژی متعلق باشد و به راستی به آن ایمان آورد قادر نیست معنی اخلاق را درک کند ، ایدئولوژی در آدمی تحولاتی به وجود می‌آورد که او را به کلی از اخلاق یعنی از انسانیت به دور می‌کند به همین جهت است که در اول مقاله گفتیم که داشتن ایدئولوژی در شاه اسلام نیست حال می‌توانیم اضافه کنیم که گرویدن به ایدئولوژی انسان را از انسانیت بزی می‌کند .

ج : ایدئولوژی برایمان کور منگی است :

وجه هشتم مشترک بین ایدئولوژیها این است که اصولا همه آنها بر پایه ایمان بنا نهاده شده اند و بر اساس درک عقلانی . و ایمان بنا بر تعریف یعنی یقین آوردن به صحت یک رشته احکام ، بدون این که شخص در چگونگی به دست آمدن این حکم هائیه خود شک و تردیدی راه دهد . لزوم داشتن ایمان

برای ایدئولوژی های ممکن ایجاد مشکل نکرده است لیکن مارکسیسم که عالی ترین مرحله رشد ایدئولوژی ها است از آنجا که علم را به عنوان ابزار ایجاد یقین به کمونیسیم انتخاب کرده است دچار بزرگترین تضادهاست ، زیرا علم نه بزپایه یقین بلکه بر پایه شک بنا شده است و اگر انسان قادر است که خود را به علم مجهز کند از آنجا است که "انسان را شکش آفرید" . متیقن ترین احکام علمی که آنها را به اسم اصول می خوانند همیشه از طرف دانشمندان مورد شک قرار می گیرند در دهه های اخیر بسیاری از جوائز نوبل را به دانشمندی داده اند که بعضی از اصول مسلم علمی را متزلزل کرده اند و این امر مخصوصاً در رشته فیزیک بیش از رشته های دیگر پیش آمده است در ۱۹۷۵ وقتی که لی و یانگ دو دانشمند آمریکائی برای ابطال قانون ثبات پاریده به گرفتن جایزه نوبل نائل شدند یک مخبر فرانسوی خیر را تحت این عنوان نوشت "جایزه نوبل برای قتل یک قانون فیزیک" باید گفت تا کنون بسیاری از همین قوانین ثبات که کشف هر کدام از آنها خود در اثر تلاش پی گیر دانشمندان بوده است و با هر یک از آنها بسیاری از مسائل بفرنج و غیر قابل فهم فیزیک توضیح داده می شدند ابطال شده اند . این است روش علم و روال فکر کردن علمی که حتی بزرگترین قوانین را نیز همیشه به شک می گذارد . اما کافی است که کوچکترین شکی در ایمان یک مومن به یک ایدئولوژی رسوخ کند تا به سهولت تمام دستگاه فکری و ایمانی او در هم فرو ریزد و هم بدین جهت است که آن دستگاههای سیاسی که بر پایگاه ایدئولوژی استوارند برای این که مباداشک و تردیدی پایه های ایمان پیروان آنها را متزلزل کند دائماً

تحت تاثیر تلقینات روزانه قرار می‌دهند و با تکراری بی پایان احکام و شرایع تلاش می‌کنند شک در پایه‌های ایمان آنها رسوخ نکند هر مومن مسلمان باید در روز پنج بار نماز بخواند می‌گویند در اوائل پیدایش اسلام تعداد رکعات نماز بیش از هفده رکعت بوده و محمد به آن تخفیف داده است. در شوروی بودجه‌ای که برای فعالیت‌های ایدئولوژیک به مصرف می‌رسد که با هزینه‌های ارتشی آن کشور برابر است با وجود این مارکسیسم و کمونیسم لحظه‌ای از بیان این حکم به کلی دروغ باز نمی‌ایستد که به‌گوید مارکسیسم بر مبنای علمی پایه‌ریزی شده است و از مارکسیسم به عنوان مارکسیسم علمی صحبت دارد. کار و قاحت در این ایدئولوژی به جایی رسیده بود که در زمان جنگ در شوروی کتابچه‌ای را تحت عنوان " علم کین " انتشار دادند، من این کتابچه را خوانده‌ام .

\* \* \*

## ۳- ساخت ایدئولوژی‌ها

الف- تذکر روش‌شناسی : شناخت ساخت یک مجموعه وقتی که وقت کافی پیدا می‌کند که تعداد مورد بررسی برای به دست آوردن وجوه مشترک آنها زیاد باشد لیکن در بعضی موارد تعداد این نمونه‌ها بسیار کم است و محقق مجبور است که به همان تعداد کم بسکند و بر اساس همان هائی که در دسترس دارد الگوی تئوریک آن را بسازد. از این نوع مجموعه‌های کم در طبیعت نیز یافت می‌شوند گاهی تعداد نمونه‌ها به یک واحد تقلیل پیدا می‌کند به عنوان مثال تنها مجموعه‌ای که از سیارات در دسترس ستاره‌شناسان قرار دارد همان مجموعه شمسی است که زمین نیز جزئی از آن است با وجود این ستاره‌شناسی از ساختن الگوی تئوریک مجموعه سیارات بر اساس این تنها نمونه صرف نظر نکرده است. گاهی تعداد از یکی بیشتر است و قطعا " تئوری که درباره آن چنان مجموعه‌هایی به وجود می‌آید دقیقتر است. در هر حال مسئله بررسی ساخت ایدئولوژی‌ها از این نوع است یعنی چون تعداد آنها انگشت شمار است برای درک نقش آنها ناچاریم به همین تعداد اکتفا کرده الگوی تئوریک ساخت آنها را با در نظر گرفتن وجوه مشترک آنها به سازیم و این امر از این جهت هم مشکل تر می‌شود که هر یک از این نمونه‌ها غیر از وجوه مشترکی که با دیگران دارند دارای خصوصیات هستند که وجه تمایز آن خود را با دیگران نمونه‌ها معلوم می‌کند کمونیسیم با وجود این کسسه یک ایدئولوژی است و از این جهت قاعدتا " باید از کلیات

ساخت ایدئولوژی‌ها تبعیت‌کند در عین حال خصوصیاتسی دارد که آن را از اسلام یا از ناسیونال سوسیالیسم یا از لیبرالیسم متمایز می‌کند و عین این حکم در دیگر نمونه‌ها نیز صادق است با وجود این بررسی این وجوه خاص ممکن است تئوری ساخت کلی را غنی‌تر کند زیرا بعضی از وجوه در یک نمونه برجستگی بیشتری به خود می‌گیرند که در صورت ظاهر وجه خاص آن نمونه به نظر می‌رسند در حالیکه دقت در باره آن ممکن است ما را به وجوه همان وجه دیگر نمونه‌ها هدایت‌کند در حالیکه آن وجه در آن نمونه‌ها به صورت ضعیف‌تری نمایان است و در حال عادی از نظر محو می‌شود، به عنوان مثال الکساندر زنویف در بررسی تئوریک جامعه کمونیسم به این مسئله توجه خاصی مبذول می‌دارد که آنچه راکه خود او سلول جامعه کمونیسم می‌نامد و ما آن را واحد مبنائی یک سیستم اجتماعی می‌نامیم و این سلول را در برابر کمون‌ها پیدا می‌کند و می‌گوید جامعه کمونیستی مجموعه‌ای است سازمان یافته از کمون‌ها و سپس به بررسی خصائص کمون‌ها می‌پردازد. این اصرار زنویف در جستجوی سلول جامعه کمونیستی ما را متوجه می‌کند که احتمالاً در سیستم‌های دیگر اجتماعی نیز باید دنبال سلول‌ها یا واحدهای پایه‌ای بگردیم در این صورت مثلاً می‌توانیم سلول پایه‌ای سیستم سرمایه‌داری را انترپریز در نظر بگیریم در حالیکه مثلاً در جوامع طبیعی این سلول پایه را خانواده تشکیل می‌دهد. به این دلیل است که هم در سیستم سرمایه‌داری و هم در سیستم کمونیستی (۱) تلاشی

---

(۱) ما اصطلاح سیستم را برای سرمایه‌داری

دائمی ولی بسیار مشکل و بلند مدت در این است که همه بستگی های خانوادگی را از میان برده و میان افراد انسان همبستگی های تازه ای متناسب با نیازهای این سیستم ها به وجود آورند. در هر حال برای بررسی ساخت کلی ایدئولوژی ها متأسفانه باید به همین چند نمونه نادری که در تاریخ جوامع بشری به وجود آمده اند: اسلام، لیبرالیسم، ناسیونال سوسیالیسم و بالاخره کمونیسم اکتفا کنیم. در فصل بعد خواهیم دید که دستگاه های فکری دیگری که خود را به عنوان ایدئولوژی عرضه می کنند در واقع شبه ایدئولوژی هستند و ادای ایدئولوژی ها را در می آورند و به همین دلیل اشکال خالصی از این نمود نیستند که توجه به آنها بتواند ما را کمک کند. شاید در این جا لازم است که از مسیحیت نیز نام ببریم چون وقتی موضوع اسلام به پیش می آید بلافاصله می گویند پیس مسیحیت چطور؟، آن نیز یک مذهب جهان شمول است لیکن این دو بسیار فرق دارند از مسیحیت می توان به درستی به اسم مذهب نام برد (صحبت از کاتولسی سیستم و پروتستانسیست نیست) در حالی که اسلام در واقع یک ایدئولوژی است که عناصر مذهبی را نیز به عاریت گرفته است. بعدها وقتی این ایدئولوژی که الزاماً جهان شمول است و در خدمت پروژ ه سیاسی جهان خواره اعراب قرار گرفته بود به وسیله فرهنگ جوامع مغلوب هضم و جذب شد مذاهبی بارنگ و روی اسلام به

---

← و کمونیسم به کار می بریم زیرا هیچیک از اینها مرحله شکل یابی الزامی در تحول اجتماعات بشری نیستند، مارکس در این زمینه دچار ... ←

وجود آمدند که هیچ کدام ربطی به آن اسلام واقعی ندارند و از جمله آنان همین شیعه‌گری است که ایرانیان درست کرده‌اند که نه تنها به اسلام ربطی ندارد بلکه با اضافه کردن دواصل عدالت و امامت به کلی آن را دگرگونه کرده‌اند که بحث جداگانه‌ای است و آن را در جای دیگر بررسی کرده‌ایم.

ب- خصلت‌ایدئولوژی‌ها :

۱ - یک شبه فرهنگ تقلبی می‌سازد ،  
 ۲ - یک راست‌عناصر شبه فرهنگی را به قسمی ترتیب می‌دهد که پروژه سیاسی مورد نظر خود را توجیه کند .  
 ایدئولوژی یک شبه فرهنگ است و از همین جا است که ساخت کلی خود را شکل می‌دهد . در تمام فرهنگ‌ها یعنی از آن‌وجه از نیروی همبستگی اجتماعی که زائیده خصلت آگاه انسان‌ها است چهار فصل اساسی وجود دارد که به چهار سؤال اصلی جواب می‌دهد :

۱ - جهان‌از کجا و چگونه آمده است؟ — کیهان‌شناسی .  
 ۲ - جامعه چگونه به وجود آمده است؟ — جامعه‌شناسی که در جوامع اولیه به صورت اسطوره حلوه می‌کند .  
 ۳ - انسان چیست؟

۴ - رفتار انسان در جامعه چگونه باید باشد؟  
 همان‌طور که گذشت هر جامعه به این سئوال‌ها به شکل خاصی جواب می‌دهد و در این جواب‌گویی دو چیز دیده می‌شود اول این که دانسته‌های متکی به واقعیت‌های عینی به صورتی

← اشتباهی بزرگ بوده است ، جوامع دچار سیستم سرمایه‌داری یا دچار سیستم کمونیستی می‌شوند به این دلیل اصطلاح جامعه سرمایه‌داری و جامعه ←



نامعین و مبهم با فرضیاتی در باره ندانسته‌ها ترکیب می‌شوند، مذهب و جادوگری از این‌جا است. دوم این که سهم دانسته‌ها بر اساس واقعیات عینی با پیشرفت زمان افزایش می‌یابند و هم بدین جهت است که فرهنگ پویا است و بالاخره همانطور که گذشت حوادث ناشی از برخوردهای داخلی و خارجی جامعه به این مجموعه غنا می‌بخشند و این قوام فرهنگ است که در هر حال سعی می‌کند حدود و مرزهای این جامعه معین را با جوامع دیگر حفظ کند و تمامیت آن فرهنگ چیزی جز حفظ این مرزها و هویت اجتماعی و تأمین شرایط مداومت آن نیست. روشن است که تمام این دستگاہ پویا و بالنده بر اساس واقعیت عینی وجود جامعه و شرایط عینی زندگی آن که بر خورد با جوامع دیگر جزء لاینجزای آن است متکی است. اما ایدئولوژی هدف دیگری دارد در واقع اگر فرهنگ جلوه آگاهانه حفظ جامعه است و بدین معنی غایت او خود اوست ایدئولوژی غایتی ندارد بلکه هدفی را تعقیب می‌کند و آن درهم شکستگی مرزهای جامعه شناسی این جامعه و ادغام جوامع دیگر در حدود و ثغور این جامعه است و عملاً ایدئولوژی‌ها ادعا دارند که باید تمام جوامع بشری را در داخل حدود و ثغور یک جامعه واحد ادغام کنند، هم این مرزهای فرهنگی را از میان بردارند. این‌جا است که نه بر اساس ذهنی جامعه‌ای که بایستی به وجود آید جهانی باشد دانسته‌ها و نادانسته‌ها و فرضیات را چنان با هم ترکیب می‌کنند

---

← کمونیستی نیز غلط است برای روشن شدن این مطلب به نوشته این نویسنده تحت عنوان سیستم مزدوری مراجعه شود.

که توجیه کنندهٔ این هدف سیاسی باشد، یعنی سر فصل اول فرهنگ‌ها را چنان جستجو می‌کنند که دستور العمل رفتار انسان‌ها را مطابق با نیازهای عملی آن هدف سیاسی توجیه نمایند. به همین جهت تمام ایدئولوژی‌ها خود را به صورت یک مجموعه کامل از دانش عرضه می‌دارند که سرتاسر دستگاه فکری و شناختن افراد را دگرگونه می‌کند و مخصوصاً این دگرگونی را چنان انجام می‌دهد که مرزها را از میان بردارند چنین است که ایدئولوژی‌ها به تاریخ جوامع بشری یا توجیه ندارند یا آن را تحریف می‌کنند، تحلیل‌هایی که به عمل می‌آورند بر این اساس نیست که بدانند سیر حوادث چگونه بوده است و علل و عوامل آن چه بوده‌اند بلکه بر این اساس است که سیر حوادث چگونه می‌بایستی باشد و علل و عوامل را خود بر اساس این فرضیات جعل می‌کند. و به همین دلیل ناچار کلیت علل و عوامل را نادیده می‌گیرند و در بین آنها آنچنان انتخابی به عمل می‌آورند که منطق ظاهر لازم را به استدلال‌های آنها بدهد.

اگر فرهنگ در سازمان دادن عناصر استدلالی خود در هر یک از فصول چهار گانه در جستجوی بهترین توضیح و شناخت واقعیت زندگی اجتماعی در جوانب آن است و می‌خواهد ترکیب عوامل را به بهترین وجه چنان منظم کند که هویت خاص جامعه را محفوظ دارد و مداومت تمامیت آن را نیز تامین کند ایدئولوژی این ترکیب را چنان به وجود می‌آورد که نیروی اجتماعی لازم را از این مجموعه تمام جدا کرده آن را در خدمت هدف سیاسی خود به کار گیرد. به این جهت است که مثلاً مارکسیسم که کامل‌ترین نمونهٔ ایدئولوژی‌ها است (بدون این که مارکس خود بهترین ایدئولوگ‌ها باشد چرا که در ایمن

زمینه از محمد به مراتب ضعیف تر است) به دو کار اساسی دست می‌زند :

الف - از آن جا که تشخیص داده است که بهترین و نیرومندترین نیروی اجتماعی که قادر است (البته در این تشخیص اشتباه کرده است) در تحقق هدف سیاسی او که به وجود آوردن یک قدرت جهانی است وارد عمل شود طبقه کارگر کشورهای صنعتی است تمام تحلیل های اجتماعی خود را به قسمی تنظیم می‌کند که این طبقه اجتماعی را که تنها دار کشورهای صنعتی جهان آن روز وجود داشت و در دیگر جوامع وجود نداشت محور اصلی کار کرد تأمین اجتماع قرار دهد و آن را از کلیت جامعه جدا کند و بر علیه این تأمین جامعه برانگیزد (پرولتاریا جز زنجیرهای اسارت چسبی ندارد که از دست بدهد) (۱) به این دلیل تحلیلی که مارکسیسم از جوامع بشری به دست می‌دهد تحلیلی است جزئی که خود را به عنوان تحلیل تام قلمداد می‌کند، به عنوان مثال جنگ بین اقوام و ملل را که یک داده مستمر دائمی و جدائی ناپذیر از تاریخ جوامع بشری بوده است به کلی نادیده می‌گیرد و خیلی چیزهای دیگر از جمله مذهب رانیز نادیده می‌گیرد یا آنها را تنها به دور محور تحریک کارگران تحلیل می‌کند.

ب - چون می‌خواهد مرزهای قومی و فرهنگی را نابود کند مفهوم کارگری را تجرید می‌کند و مفهوم پرولتاریا را می‌سازد

---

(۱) تجربه نشان می‌دهد که اگر این شعار حقیقتی دارد تنها در جوامع کمونیستی است و اینکه در جوامع سرمایه داری کارگران دودستی به رژیم های سیاسی و اجتماعی

←

و آن را عامیت می‌بخشد، UNIVERSALITE و این عامیت را در آن زمان و مکان به عمل می‌آورد. بدین معنی که اقلاد در تمام جوامع بشری وجود کارگران را تأیید می‌کند تا قادر باشند از آنها نیروی لازم برای پروژه سیاسی خود را به وجود آورد و چون در واقع چنین نیست مشابهت‌های دور و نزدیک شرایط کارگری در جوامع دیگر جستجو می‌کند و چنین است که دهقانان چینی، فلاح عرب و رعیت ایرانی یا سوترای هندی جزء طبقه پرولتاریا به حساب می‌آیند و پس از فراهم آوردن این مفهوم ذهنی شعار سیاسی خود را سر می‌دهد (پرولتاریای جهان متحد شوید) و منافع این پرولتاریا یا تحقق هدف سیاسی جهانی را که می‌خواهد به وجود آورد مظهر منافع طبقه پرولتاریا قلمداد می‌کند و آن را دیکتاتور پرولتاریا می‌نامد. و سپس همین مفهوم را در بعد زمانی نیز بسط می‌دهد و در سرف و غلام و دیگر طبقات محروم بشری نوعی پرولتاریا می‌بیند و از این فلسفه تاریخ می‌سازد و محرک آن را جنگ طبقاتی تشخیص می‌دهد و ندانسته از یاد می‌برد که واقعیت‌های موجود جوامع بشری هستند نه تاریخ بشری و محرک اصلی حرکات تاریخی جنگ بین اقوام و ملل بوده است که خودیکی از محرکات اصلی پیدایش آن چیزی است که اسمش را طبقات می‌گذارند و غیره. بدین طریق مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی که پروژه سیاسی استقرار یک حکومت جهانی را تعقیب می‌کند در تمام جوانب دانش و فرهنگ چنان تغییرات

---

← سرمایه‌داری چسبیده‌اند و به احزاب کمونیست رای نمی‌دهند در حالیکه در لهستان تمام کارگران یک پارچه بر علیه حکومت طبقه کارگر قیام کرده‌اند.

و تئیدیلانی بوخود می‌آورد که توحیه کننده این پـروژه باشند و سپس گذشته را از دیدگاه آینده فرض و تحلیلی یک جهان بی طبقات مینگرد.

اگر آنچه در مورد مارکسیسم گفتیم از وجوه خاص مارکسیسم تجرید کنیم و روال کار ایدئولوژی سازی آنرا در نظر بگیریم قاعده عمومی ساختن ایدئولوژی ها را به دست می‌آوریم. بدون اینکه بخواهیم وارد جزئیات بشویم. میگوئیم که اسلام نیز درست چنین کرده است. در جستجوی تحمیل یک نیروی اجتماعی به منظور استقرار یک حکومت جهانی تحلیل های خود را بر اساس اعتقاد به اصلی مجرد و فرضی بنا میکند که وابستگی به آن اصل بایستی جایگزین هم نوع همبستگی های اجتماعی بشود و آن اصل چیزی است به اسم الله و ایمان به الله. سپس تقسیم بندی آدمیان در بین قبائل و جوامع را بر اساس اقتصاد و وابستگی به این مفهوم مجرد انجام میدهد. و اتحاد معتقدین به آن را به عنوان نیروی واحدی تلقی میکند که باید هسته مرکزی قدرت سیاسی او را تشکیل دهند و به این مفهوم مجرد اسم امت اسلامی میدهد و سپس در بین تمام جوامع بشری مسلمان میجوید تا به این امت اسلامی جامه تحقق بخشد و آنرا وعیت دهد و هم بدین جهت تاریخ جوامع بشری را از نظرگاه پیدایش این قدرت سیاسی یعنی اسلام مورد تجدید نظر قرار میدهد. برای این ایدئولوژی نیز مانند دیگر ایدئولوژی ها این جوامع بشری نیستند که هر یک هویتی خاص و مذهبی خاص دارند که حق وجود داشته باشند تمام این جوامع مخلوقات الله هستند و راهنمایی از طرف

او برای هدایت آنها فرستاده شده است که بنا به اراده - همان الله ، محمد آخرین و خاتم آنها بود و اسلام نیز حرف آخر الله است به تمام بشریت به این ترتیب اسلام نیز زمانند دیگر ایدئولوژی ها و قبل از همه آنها گذشته را از نظر گاه آینده ای نگریسته و مینگرد که در آن اسلام بایستی جهانگیر شده باشد و هر حادثه ای که در جهت تحقق این پروژه اتفاق افتد بر حق و هر حادثه دیگری که مانع آن باشد باطل است . اگر این روش را در مورد بینش سرمایه داری و یا ناسیونال سوسیالیسم نیز تطبیق کنیم الگوی کلی ساخت فوق را بدست می آوریم . یعنی بینش ایدئولوژیک ( که نباید آن را با دانش اشتباه کرد تا چه برسد به علم تمام کادرهای فعال ایدئولوژی خود را به عنوان عالم جا میزند علماء اسلام علماء مارکسیسم ، علماء علم اقتصاده علماء نژادشناسی ناسیونال سوسیالیسم بر اساس تصویری که برای کاندیداهای سربازان آینده خود ( مؤمنین به الله ، کارگران ، - ناسیونالیستها و هموس اکونومیکوس ( مرد اقتصاد ) میکنند فصل جامعه شناسی فرهنگی را بکلی بهم میریزند و در آن تجدید نظر می کنند و در این کار از همان قدم اول مرزهای فرهنگی قوی و ملی را از میان بر می دارند و بین عناصر و افرادی که آنها را سربازان آینده خود تصور کرده اند وجه مشترک و منافع مشترک مجردی فرض می کنند و بر این اساس جامعه شناسی ایدئولوژیک میسازند ( اقتصاد جامعه شناسی ایدئولوژیک مکتب سرمایه داری است و نه یک علم ) و سپس برای توجیه این تحلیل داده های تاریخی را تحریف کرده و یک فلسفه

تاریخ از آن بوجود می‌آوردند و بالاخره بر اساس اصول این فلسفه در فلسفه کیهان‌شناسی نیز تجدیدنظر به عمل می‌آوردند و بدین سان ساخت ایدئولوژیک در کلیات خوددخاتمه می‌یابد تا از آن درباره قواعد رفتاری انسانها نتیجه بگیرند و یا به عبارت دیگر دستورات رفتاری سربازان آینده را در خدمت پروژه سیاسی معلوم دارند و این است که به کلی اخلاق را به کنار میگذارند و چون هدف را معلوم کرده‌اند وسائل را توجیه میکنند و رشته باید و نبایدها را آنچنان بهم میبافند تا این ارتش عظیم را به حرکت وادارند.

### باید و نبایدها در فرهنگ و ایدئولوژی‌ها

اولین باید و نبایدها از وقتی شروع می‌شوند که رفتار آزاد آدمی در طبیعت، به رفتار آزاد آدمیان دیگر در طبیعت برخورد میکند (۱) اینجا است که گفته‌اند آزادی هر انسان به حد آزادی‌های دیگر انسانها برخورد میکند. قانون اصلی تنظیم کننده رفتار آدمیان در جنین شرایطی معین به فرض نگاهداری حداکثر آزادی همه آدمیان و یا اگر بخواهیم مسئله را به زمینه حق نیز تطبیق دهیم دادن حق مساوی به همه آدمیان در استفاده از حداکثر فضای آزادی با آن چیزی تعیین و تعریف میشود که ما آنرا تنها اصل اخلاق نامیدیم و از آن یک تعریف دو رویه بدست دادیم: هر انسان همه آدمیان را از لحاظ خلقت و حقوق چون خود فرض کند و رفتار خود را با آنان باین اصل متکی کند و (۱) به مقاله آزادی و آزادگی مراجعه کنید.

یا اگر همین تعریف را از طرف دیگر نگاه کنیم می‌گوئیم هیچ‌کس حق ندارد به انسان دیگری تجاوز کند حال اگر این اصل واحد را به خواص آدمی و رفتارهای اجتماعی تطبیق کنیم تنها سه قاعده عملی بدست می‌آید: آدم نکش، دروغ نگو، به حقوقی که اجتماع برای همه قائل شده است تجاوز نکن. در بین این سه قاعده عمومی اولی مربوط به حق حیات بیولوژیک دومی مربوط به حق خاص آدمی در زمینه آگاهی و تفکر است و سومی تابع شرایط خاص اجتماعات بشری است که همانطور که گفتیم هر یک از آنها ساخت و سازمانی خاص خود بوجوید می‌آورند که آنها را از دیگر اجتماعات متمایز میکند و هم در اینجا است که شکل عملی حقوق متفاوت میشود و اخلاق عبارت از احترام و مراعات این حقوق است که از جامعه‌ای به جامعه دیگر فرق میکند و از آنجا که این حقوق در جوامع طبیعی ساخته و پرداخته فرهنگی است که هر یک از افراد جامعه از ابتدای تولد خود تا سنین بلوغ آن را فرا می‌گیرند و جزء طبیعت ثانوی آنها میشود برای آنها برای روشن شدن مطلب چند مثال خیلی دور از هم می‌آوریم

تجاوز به حقوق مادی

بطور عادی برای بیان این مطلب می‌گویند دزدی نکن. اما این اصل کلی همه جا به یک شکل صادق نمی‌افتد به عنوان مثال تقریباً در بین تمام قبائل دام‌دار اولیه رسم این است که جوانان برای بروز شجاعت و زرنگی بروند از قبیله مجاور گاوی یا حیوانی را بلند کنند و حتی بروز یک چنین شجاعتی را به عنوان اعتبار برای زن دادن به جوانان تلقی می‌کنند. حال جوانی که به چنین کاری دست بزند در



واقع به حق مادی کسی که گاو( او را بلند کرده است تجاوز نکرده است زیرا عین این حق را به طور متقابل افراد قبیله مجاور دارند. در بین قبائل جنوب غربی ایـران مرسوم است که اگر رد زدند کسی را که چنین عملی کرده است پیدا کردند او باید گاو را پس بدهد لیکن در عوض چیزی به اسم پول کفش دریافت می‌کند و این خود نشان می‌دهد که این عمل بین گروه‌های قبیله‌ای نوعی بازی تلقی میشود در حالیکه دولت‌ها این عمل را دزدی مینامند در بین قبائل باراکا و چرانان ارتفاعات مرکــــری ماداگاسکار بهترین دلیل و اعتبار برای جوانان جهت اثبات شجاعتشان در بلند کردن گاوها برگ‌زدانی شدن آنها توسط دولت است. دولت ماداگاسکار با زندانی کردن این "دزدان" بهترین سند شجاعت را در نزد قوم قبیله آنها بدستشان میدهد. می‌بینیم که تجاوز به حقوق مادی در دو سیستم اجتماعی که حتی با یکدیگر رابطه بسیار نزدیک هم هستند به اشکال خیلی متفاوت و حتی متضاد قضاوت می‌شود.

تجاوز در زمینه منزلت‌های اجتماعی، میدانیم کــــلی ویلی برانت یکی از بزرگترین شخصیت‌های آلمان غربی که با سیاست خاص خود احترام همه را در شرق و غرب جلب کرده است بچه طبیعی است با وجود این در جامعه آلمانی این شخصیت توانست به عالیت‌ترین مقامات برسد لیکن در جوامع بسیاری یک چنین موقعیتی آنچنان پست تلقی میشود که حتی تذکر به آن نیز فحش تلقی می‌شود. بنابراین رفتار اخلاقی تعیین عدم تجاوز به منزلت اجتماعی یکن مثللا در

جوامع اروپای غربی این نیست که بدون مراسم ازدواج مردی با او زندگی کند بر عکس این رفتار در بسیاری از موارد خیلی با احترام تلقی می‌شود و میدانیم که لنین و ژان پل سارتر یک چنین زندگی خصوصی داشته‌اند و زنان آنان نیز سخت مورد احترام جامعه شان بوده است یک چنین موقعیتی در جوامع قبیله‌ای آفریقا از این حد هم فراتر می‌رود در قبیله و هیلا کاتراکه در جنوب شرقی ماداگاسکار زندگی می‌کنند اگر زنی در غیاب شوهر خود از مرد دیگری بچه دار شود وقتی شوهر مراجعت کند برای اینکه زن، آن بچه را به او بدهد شوهر باید گاوی قربانی کند. و یا میدانیم که در بسیاری از قبائل آفریقای سیاه دختران جوان بهیبه خود را از عشق بازیهای قبل از ازدواج جمع آوری میکنند و غیر اینها.

بنابراین رفتار اخلاقی یعنی عدم تجاوز به حقوق اجتماعی دیگران در چارچوب فرهنگ‌های مختلف اشکال متفاوت به خود می‌گیرد و قاعده بردار نیست و تنها قاعده و اصل این است که رفتار آدمی نسبت به دیگران چنان باشد که منزلت اجتماعی آنها را لکه دار نکند.

آنچه که در اینجا مهم است این است که در فرهنگ‌ها این قواعد رفتاری را نه جایی نوشته‌اند و نه اینکه برای وادار کردن افراد به مراعات آن به زجر و زندان و کشتار متوسل می‌شوند.

افراد جامعه ضمن دریافت فرهنگ جامعه از طریق تربیت از جمله قواعد رفتار اخلاقی را چون طبیعت ثانوی فرا می‌گیرند چنانکه زبان را فرا می‌گیرند و اگر تخلفی

صورت‌گیردون نیز جامعه بدون اینکه عضو خود را چون دشمن تلقی کند و او را براه راست باز میگرداند. بدیهی است آنچه که تمدن آن وجه از مسئله است که مربوط به ساخت داخلی جوامع است لیکن برخورد با این جوامع و مسئله جنگ نیازهای رایج جامعه تحمیل میکند که در عمل رفتار افراد یا لاقلاً رفتار تعدادی از افراد از این راه منحرف میشود این انحرافات در هر حال بد تلقی میشوند و جامعه تلاش میکند با تقویت تعامیل به نیکی، زیبایی و درستی و فرار از بدی، زشتی و نادرستی با این گونه اختلافات مبارزه کند و در جامعه فرهنگی نیز با میزان قوام چنین رفتاری سنجیده میشود. و هم در این جاست که سبب بایستی ها و نوبایستی ها در فرهنگ تنها بر اساس رعایت اصول اخلاقی تعیین میشوند دلیل و هدفی جز تعالی انسان و افزایش میدان آزادی و تقویت روح آزادی ندارند. اما در جوامع ایدئولوژیک قواعد رفتاری نه برای معیارها بلکه بر مبنای معیارهای معکوس آن تکیه میکند و باید و نبایدها چنان تعیین میشوند که از افراد نه انسانی متعالی آزاد و آزاد بلکس سر با زانی در خدمت هدف سیاسی ببار آورند که قواعد آن چنین است: اول هدف در شکل دادن به رفتار آدمیان در یک محیط ساختاری ایدئولوژیک این است که افراد دستگاه ایدئولوژیک از پیش ساخته‌ای را به عنوان حقیقت مطلق بپذیرند و در باره آن شک و تردید به خود راه ندهند و نتیجه این است که درک حقیقت که در فرهنگها بر اساس شک گذارده میشود و از آن آزادی فکری و اندیشه و تعالی انسان پدید میآید بزنجیرهای فکری کشیده میشوند که موارد آنرا ذکر کردیم.

سپس در مرحله دوم هر آدمی باید رفتار خود را چنان تنظیم کند که نه فقط خود او بلکه دیگران را نیز تبدیل به سربازانی فرمانبردار در خدمت هدف سیاسی مورد نظر بار آورد از اینجا است که احکام پدید می آیند و باید و نبایدها به زمینه های عملی زندگی روزانه راه می یابند و هر کس تبدیل به ناظری یا جاسوسی برای دیگران می شود. تمامی این رفتارها توسط سازمانهایی که بطور رسمی ناظر بر این رفتارها هستند در می آیند و تلفات آنها با زجر و شکنجه و آدم کشی مجازات میشوند تا جایی که ایجاد محیط رعب و ترس و مکر و فریب و دیوغ نه فقط به عنوان ضامن رفتار منظم شده انسانها بلکه به عنوان ابزار هویت افراد جامعه به کار می افتد و بنا بر یک قاعده جامعه شناسی این سازمان هر روز بیشتر و بیشتر به رشد خود ادامه میدهد تا تمامی فضای زندگی اجتماع را اشباع کند. و باید گفت که هیچ جامعه ایدئولوژی زده ای از این قاعده مستثنی نیست و شاید عالیترین نمونه آن را بتوانیم در شوروی و دیگر کشورهای کمونیستی مشاهده کنیم لیکن متأسفانه باید گفت که جوانان ایدئولوژی زده ما را چنان باور آورده اند که به هیچ وجه حاضر نیستند از تخیلات دنیای خود نسبت به آنچه در این کشورها میگذرد دست بردارند و حقایق بسیار زیادی را که اینک در باره زندگی جوامع کمونیستی برملا شده است بشنوند و قبول کنند.

به طور خلاصه ساخت ایدئولوژیها را از روی ساخت فرهنگها تقلید میکند و در آن تغییرات زیر را بوجود می آورد.

اگر فرهنگ بیان غایت جامع‌مبتنی بر ثبات و استمرار است و اصول اساسی خود را بر این مبنا تدوین می‌کند و ایدئولوژی، به دنبال هدف سیاسی تغییرات و تحولات خاصی را به جوامع تحمیل می‌کند که تمرکز قدرت و قهر نتیجه آن می‌باشد.

اگر فرهنگ بر اساس آزادی فکر و اندیشه و تکیه بر شک بستری لازم برای رشد فکر و خلاقیت فلسفی بوجود می‌آورد ایدئولوژی با تکیه بر ایمان و یقین شک را می‌کشد و بر فکر و اندیشه زنجیر می‌زند.

اگر فرهنگ اصول اخلاق را معیار رفتارهای اجتماعی انسان قرار می‌دهد و هم از این طریق آزادی را در بستری زندگی اجتماعی رشد می‌دهد ایدئولوژی قواعد رفتاری انسانها را بر اساس نیازهای سیاسی تنظیم می‌کند و بر اساس اصل هدف وسیله را توجیه می‌کند انواع دروغ و فریب و دناات را در خدمت قهر و قدرت قرار می‌دهد. باین ترتیب ایدئولوژی تبدیل بیکسره فرهنگ می‌شود که نقش ضد فرهنگی به خود می‌گیرد.

پ - جوانان خوراک ایدئولوژی‌ها اینها بودند بعضی از وجوه مشترک بین ایدئولوژی‌هایی که در ایران با یکدیگر در رقابت هستند تا بتوانند سرنوشت جامعه ما را در چارچوب پروژه‌های سیاسی قدرت‌های بزرگ جهانی تعیین کنند لیکن در این مختصر جای آن نیست که ساخت این ایدئولوژی‌ها را به دست دهیم همین مقدار کافی است تا اگر کسی خود در جستجوی حقیقت باشد نسبت به خصوصیات و نقش این ایدئولوژی‌ها فکر کند و حقیقت

را دریابد در هر حال بر خلاف آنچه که ادعا میکنند این ایدئولوژی ها چندان بفرنج نیستند بلکه هر کدام از آنها را میتوان تمام و کمال و بدون اینکه هیچ وجهی از وجوه آن از قلم بیفتد در چند صفحه نوشت و بخورد اذهان داد. همانطور که گفتیم چون این دستگاهاى فکری نه بر اساس تجربه بلکه بر اساس یکفکر هندسی و منطقی ساخته شده اند برای اذهان خالی و آماده جوانان خود را که سهل الهضمی هستند و تشنگی آنان را برای فهمیدن رفع میکند جوانی که با ذهن خالی به این نوع نوشته‌ها یا گفته‌ها برخورد میکند و یکباره تصور میکند تصویری روشن از تمام بفرنجی‌های جوامع بشری به دست آورده است درست مانند کودکی که عروسکی را میگیرد و از آن جدا نمی‌شود اینان نیز دو دستی به این عروسک‌های فکری یعنی ایدئولوژی می‌چسبند و دیگر حاضر نیستند راه دور و دراز دانش‌آموزی را که تنها راه رسیدن به درک مسائل اجتماعی است طی کنند و همانطور که گفتیم از آنجا که این ایدئولوژی‌ها در عین حال غریزه آنها را بر اعمال قهر و انرژی جوانی توجیه میکند و قهرمان بازی آنها را سیراب می‌نماید دیگر حاضر نیستند هیچ حرف و سخنی را بر خلاف یاد گرفته‌هایشان گوش کنند و از همین جاست که به تله آن پروژه‌های سیاسی می‌افتند که دام تبلیغاتی خود را در سرتاسر جهان برای شکار آنها پهن کرده است.

و متأسفانه باید گفت تعداد بسیاری از جوانان به این دام در افتاده‌اند اینان با وجود اینکه کوچکترین دانش و اطلاعی از جامعه ایران و فرهنگ ایران و تاریخ ایران ندارند باورشان شده است که به قله شناخت جامعه شناسی

رسیده‌اند و با این علم و دانش عظیم قادرند جامعه ایران را از تمام بدبختی‌ها نجات دهند غافل اینکه بدبختی جامعه ما درست در این است که جوانان خود را بهمین طریق از دست داده است و آنها را در سنگر دشمنان خود می‌بیند این جوانان این اتهام‌های سرگردان که سلطه سیستم لیبرال و سرمایه داری آنها را از جامعه ایران جدا کرده است و جذب ایدئولوژی‌های کمونیسم و اسلامی آنها رایج سوی خود می‌کشد بزرگترین نیروی اجتماعی هستند که پروژه‌های سیاسی دشمن آزادی و آبادی ایران از جامعه ما دزدیده است اینان فرزندان جامعه‌ای هستند که اگر بتوان آنها را از این دام فریب‌نجات داد قادرند در نبرد بی‌برگشتی که بین ملت ما و جهان‌خواران در گرفته است و منجر به کسب استقلال کامل ما از بیگانگان خواهد شد شرکت جویند. لیکن نباید تصور کرد که پیروزی در این نبرد و به دست آوردن استقلال جامعه ما شرط اولش این است که این جوانان جدا افتاده از ملت به آغوش او بازگردند. این امری است که خواه ناخواه صورت خواهد گرفت و تمام آزادگان و استقلال طلبان نیز باید در این زمینه با احتیاط رفتار کنند و خشونت در مورد این فرزندان سرگردان ملت به کار نبرند هر قدر مبارزه بیشتر برود و هر قدر نیروهای ملی بیشتر از صورت بالقوه بصورت بالفعل در آیند در مبارزات سیاسی که در پیش خواهد آمد خود بخود تعداد زیادی از این جوانان از جاذبه کاذبی که اینک آنها را بدور قطب‌های ایدئولوژیک جذب کرده است جدا خواهند شد کسانی که حادثه سی تیر را بیاد دارند

می‌دائند که چطور تعداد بسیار کثیری از افراد حزب توده در اول صبح سی تیر علی‌رغم دستورات قاطع رهبری که مصدق را عامل امپریالیسم معرفی می‌کرد و تمام تلاش خود را به کار می‌برد تا نهضت ملی را شکست دهد و اثر این طریق ضمن باقی ماندن شرکت نفت جنوب در دست انگلیس‌ها برای شوروی در شمال امتیاز نفت دست و پا کند به صفوف مقاومت مردم پیوستند و در بوجود آوردن حماسه‌ای شرکت جستند که نه فقط در تاریخ کشور ما بلکه در تاریخ مبارزات تمام ملل تحت سلطه و استعمار زده یکی از اوراق زرین تاریخ را نوشته است. هیچ فرد ملی نمی‌تواند و حق ندارد نسبت به این جوانان رفتاری خشن و دشمنانه داشته باشد هر یک از مادر بین خویشان بسیار نزدیک و دورمان جوانانی داریم که بدین دام افتاده‌اند چطور ممکن است ما بتوانیم این جگر گوشگان خود را دشمن داریم باید تلاش و صبر و تدبیر سیاسی به کار بریم و جنبش ملی را در این مرحله حساس قوت دهیم تا اولاً از این طریق جاذبه حقیقی مبارزات سیاسی را در مرکز ثقل واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی ایران پدید آوریم تا این خود قسمتی از جوانان ما را نجات دهد تا نیکی محیطی را فراهم آوریم که در آن منطق و عقل و خرد و اندیشه جانشین شعار و ژسه و جماع شود در آن صورت بطور مسلم باقی‌مانده فرزندانمان به آغوشمان باز خواهند گشت و این بزرگترین شکستی است که ما خواهیم توانست به تمام ایدئولوژی‌ها و پروژه‌های سیاسی مهاجمی که وطن ما را مطمح حرص و آرزو قرار داده‌اند بیاوریم و برای این کار همانطور که در بالا چند بار اشاره رفت نهضت ملی نباید تصور کند که



بایستی در مقابل این ایدئولوژی های بیگانه یکایدولوژی جدید و خودی ارائه دهد . هیچ نهضت ملی و استقلال طلبانه نمیتواند به یک ایدئولوژی متکی شود و این بدعتی است که روسها در میدان سیاسی و فکری وارد کرده اند آنها تمام مبارزات رهائی بخش جهان را که برای خلاصی از سلطه سرمایه داری شکل گرفته اند نوعی نیروی کمکی برای خود تلقی می کند و هم بدین جهت است که سعی دارند تمام این جنبش ها را به زهر ایدئولوژی خود آلوده سازند و شاهدیم که هر کجا آنها موفق شده اند این سیاست را پیاده کنند جنبش ملی آن قوم اولاً از صورت مردمی و توده ای بدرآمده و تبدیل به یک دستگاه تروریستین المللی شده است ثانیاً به مجرد پیروزی به دامن دولت شوروی افتاده است .

\* \* \* \* \*

## فصل سوم

## فرهنگ در مقابل ایدئولوژی

۱- کلیات : گفتیم فرهنگ مجموعه فرآورده‌های فکری یک جامعه است که در طی زندگی اجتماعی در ساخت و ساز ملسان جامعه ادغام شده و در عین حال به آن ساخت و سازمان شکل می‌دهد و هم بدین جهت مرزهای اجتماعی آن جامعه را بنا جوامع دیگر معلوم می‌کند و نیز گفتیم که فرهنگ یک جامعه در ضمن برخوردهای داخلی و نیز برخوردهای این جامعه با جوامع دیگر غنی و غنی تر می‌شود زیرا حاصل تجارب همسه نسلها را یکی بعد از دیگری در خود جذب و ادغام می‌کند بدین سان می‌توان به یقین گفت هر قدر قدمت تاریخی یک جامعه بیشتر باشد فرهنگ آن جامعه غنی تر و استوارتر است. با توضیحاتی که در باره ایدئولوژی ها و واحدهای سیاسی که بر پایه آنها بوجود آمده اند دادیم بخوبی روشن است که این نوع واحدهای سیاسی (امپراطوریه‌ها) نمی‌توانند دارای فرهنگ باشند صحبت از فرهنگ اسلامی یا فرهنگ کمنیستی حرفی است سخت بی پایه زیرا دیدیم که ایدئولوژی بنا بر طبیعت خود ضد فرهنگ است بنا بر این قادر نیست

فرهنگی به وجود آورده دیگر از فرهنگ اسلامی یا کونیستی صحبت در میان است این اولاً یک اشتباه است ثانیاً گویا منظور گویندگان این اصطلاح عبارت از فرهنگی است که در کشورهای اسلام زده یا کمونیست زده به وجود آمده است و از آن جا هیچ جامعه‌ای امکان ندارد که برای ابد به سلطه یک سیستم ناشی از یک ایدئولوژی تن در دهد در واقع فرهنگ کشورهای اسلام زده و از جمله ایران در قسمت بسیار مهمی مبارزاتی را که ملت ما بر علیه سلطه اعراب و اسلام انجام داده است در بر دارد. تمام عرفان ایرانی که اصولاً بر اساس آئین مهر قوام گرفته است و قسمت بسیار غنی و پیر معنایی از فرهنگ ما را تشکیل می‌دهد صد اسلامی است ادبیاتی که فرمطیان، اخوان الصفا سرخ جامگان سربداران..... به وجود آورده اند و تمام بزرگان شعر و ادب ما در قسمت اعظم مبارزه با اسلام راه‌های اساسی خود قرار داده‌اند.

و نیز گفتیم که اگر ایدئولوژی برخاسته از یک پیروزی سیاسی است حال اگر این پیروزی سیاسی بیگانه است نیروی حامی کسانی که در داخل جامعه خودی حامی آن ایدئولوژی هستند نمی‌توانند خودی باشد یک جامعه نمی‌تواند از نیروهای حمایتی کند که بطور اساسی در خدمت بیگانه‌اند تنها خود فروختگان یا فریب خوردگان می‌توانند چنین کنند اگر بگویند که پس چه شد که تمام ملت ایران از خمینی رهبر یک ایدئولوژی در خدمت بیگانه دفاع کرد جواب این است که این یک خطای با صره بسیار عظیم بود و هم بدین دلیل به سرعت این پشتیبانی از او برگرفته شد در مورد این مسئله در دفتر دیگری بنام نبرد پیروزی‌های سیاسی در ایران

به تفضیل بحث کرده‌ایم و بزودی منتشر می‌شود. در هر حال اگر نیروهای متکی بر بیگانه به اسلحه ایدئولوژیک ساخت بیگانه مجهزاند نیروهای خودی و ملی به فرهنگ خود مجهز است که در اثر مبارزه و مقاومت مردم تحت سلطه نابود می‌شود و به گورستان تاریخ سپرده می‌شود (و این سرنوشت تمام ایدئولوژی‌ها است و از جمله اسلام که به صدمه شده و هر تکه‌اش در فرهنگ قومی جذب و هضم گردید و بکلی تغییر شکل داد) فرهنگ تمام جوامع بشری نه فقط مجزا نیستند بلکه همیشه زاینده و رشد یابنده‌اند و هم بدین لحاظ فرهنگ‌ها و از جمله فرهنگ ایرانی نه فقط خصوصیات را که برای ایدئولوژی‌ها برشمریم ندارند بلکه در بسیاری موارد خصایصی ضد آنها دارند لیکن این بدان دلیل نیست که اگر فرهنگ‌ها ضد ایدئولوژی‌ها هستند خود بیسک ایدئولوژی یا یک ایدئولوژی معکوس باشند .

## ۲ - خصائص فرهنگ در مقابل ایدئولوژی

اگر پشت سر هر ایدئولوژی یک پروژه سیاسی مهاجم نهفته است فرهنگ ضامن و ابزاری است در خدمت غایت هر جامعه که چیزی جز مداومت مستقل و تعالی آن جامعه نیست و هم در تلاش برای مداومت و استقلال خود یک جامعه الزاما بسا ده‌ها پروژه سیاسی مهاجم که از اطراف بر او تحمیل می‌شود مقابله و مبارزه می‌کند در این معنی یک فرهنگ می‌تواند ذخیره پایان ناپذیری باشد که در مراحل مختلف تاریخی برنامه کار مبارزین راه استقلال و آزادی جامعه را تغذیه

نماید یکی از اعجاب آورترین نمونه‌های این نمودر اما در مبارزات نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق دیده‌ایسم. روزی که دسائس انگلستان با کمک ضمنی شوروی موفق شد با بر مسند نشاندن قوام السلطنه، مصدق این مظهر مبارزات ایران را موقتا از راس مملکت دور کند تنها چیزی که توانست این توطئه را با شکست مواجه کند قیام قهرمانانه مردم ایران در روز سی تیر بود که از بازار و محلات جنوب و غرب شهر به میدان بهارستان سرازیر شدند و باتن و گوشت و خون خود تانکها و تفنگها را به خاموشی مجبور کردند یک شعار بیشتر نداشتند، یا مرگ یا مصدق. در این شور و هیجان کوچکترین اثری از تلقینات یک ایدئولوژی وجود نداشت مردم می‌دانستند که مصدق مظهر اراده آنهاست و با کنار رفتن او دشمن استقلال و آزادی از نو سنگر سیاسی مملکت را اشغال می‌کند. آنها برای خاطر مصدق به عنوان یک شخص برنخاسته بودند بلکه با از نو برگردانیدن مصدق، پروژه‌های سیاسی حزب توده و انگلستان را خنثی می‌کردند در اینجا ملتی در برابر ایدئولوژی‌ها قیام کرده بود و آنچه که این مردم را متحد می‌ساخت تعلق و همبستگی آنها با فرهنگ ایرانی یعنی با هویت و ماهیت وجودی خودشان بود مردم در مصدق از زندگی و شرافت خود دفاع می‌کردند و نه از یک ایدئولوژی.

ب- فرهنگ برای توجیه خود به یک فلسفه پناه نمی‌برد بلکه فرهنگ خود زاینده همه چیز و از جمله فلسفه است تنها یک فلسفه نیست که توجیه کننده یک فرهنگ است تمام فلسفه‌هایی که یک جامعه در خود می‌پرورد به این فرهنگ

تعلق دارند . اگر برای گرویدن به یک ایدئولوژی کافی است که آدمی یک فلسفه رایا د بگردد برای درک یک فرهنگ آدمی بایستی نه فقط تمامی فلسفه های پرورده شده در آن فرهنگ را فراگیرد بلکه باید فلسفیدن را نیز فراگیرد . و فلسفیدن درست به معنی اندیشیدن است ، به معنی به شک گذاشتن است چراکه اندیشه و آن هم اندیشه فلسفی جز بر پایه شک بنا نمی شود و از اینجا است که سومین تضاد بین فرهنگ و ایدئولوژی ظاهر می شود .

پ - اگر یک ایدئولوژی تحقق پروژه سیاسی را که عامل آن است موقوف به یک توجیه فلسفی می کند بطوریکه اگر آن کلیت از آن بد در آید دیگر آن پروژه سیاسی قابل توجیه نیست فرهنگ هیچ نیازی به توجیه فلسفی ندارد . فرهنگ واقعیتی است ذهنی که ناشی از آگاهی ما به زندگی تاریخی یک جامعه در تمام وجوه آن حاصل می شود این یک واقعیت تاریخی است که جامعه ایران به شکل کاملاً معین در اثر مهاجرت اقوام ایرانی به سرزمین هائی که بعدها ایران شهر نام گرفته به وجود آمده است و این اقوام در اتحاد بین خود یک قدرت سیاسی به وجود آورده اند کسسه در مقابل دولتهای توسعه طلب بابل و آشور و لیدی و غیره ایستاده اند و پیشرفت آنها را به مشرق زمین متوقف کرده اند

..... و

این یک واقعیت است که وحدت فکری و جهان بینی این اقوام ابتداء در گاتها و سپس در زندا و اوستا شکل گرفته است و سپس مذاهب ایرانی آن را تکامل داده اند این یک واقعیت تاریخی است که این واقعیت های اجتماعی مورد هجوم اقوام

مجاور و غیر مجاور قرار گرفته است و در هر مرحله از تاریخ خود این هجوم راه شکی از سر گذرانیده است و هم در طی این مبارزات خود دچار تحولات بیشماری شده است و آثار هنری ، ادبی ، علمی ، سیاسی و اجتماعی متنوع و فراوان به وجود آورده است و بالاخره این نیز یک واقعیت فعلی است که این واقعیت اجتماعی معین اقوام ایرانی در کلیت خود اینک تحت سلطه این و آن قدرت بزرگ جهانی به سر می برد و یکبار دیگر در تلاش این است که خود را از این سلطه ها رها سازد .

مسئله این نیست که ما برای جلب نیروهای اجتماعی چیزی را ثابت کنیم تا مردم را به همکاری در مبارزات ملی بخوانیم ، این دینامیسم طبیعی جامعه است که برای خلاصی خود از سلطه بیگانگان تلاش می کند و اشکال عملی مبارزه را منطبق با شرایط روز فراهم کند بنا براین جنبش ملی برای توجیه خود نیاز ندارد که مثلا ثابت کند که مارکس درست گفته است یا غلط یا محمد سفیر خدا بوده است یا نه یا اصلا موجودی به اسم الله وجود داشته یا نه و غیر اینها . اگر پرولتاریای جهان متحد نشوند که نشده اند و نخواهند شد تمام بنای عظیم نظری و فرضی کمونیسم بسسه عنوان ایدئولوژی فرو می ریزد کما اینکه هنوز چندده سال از پیدایش اولین قدرت کمونیستی جهان نگذشته است ، اینک این قدرت ایدئولوژیک به ده ها تکه تقسیم شده است و بسیاری از کمونیست ها تمام اصول آن را به بوته فراموشی سپرده اند . هنوز محمد نمرده بود که پیروان او بر سر قدرت یگدیگر را پاره می کردند و اگر عمر نبود که بازور شمشیر

امپراطوری اسلام را تحمیل کند و یا اگر قدرت‌های ایرانی و رومی خوددچار فساد نشده بودند آن پروژه سیاسی که محمد بنا نموده بود در نطفه خفه می‌شد.

اما واقعیت‌های سیاسی و فرهنگی ایران بر اساس فرضیه یا احکام ذهنی به وجود نیامده بود که دچار تجزیه شود هر بار که دشمنان و مجاورین ما با توسل به قهر و زور قسمتی از سرزمینهای ایرانی را از آن جدا کرده‌اند آن دینا میسم وحدت فرهنگی و قومی موفق شده است از نو وحدت سیاسی این واقعیت اجتماعی را تجدید کند و حالا نیز چنین است نیروی وحدت قومی و فرهنگی اقوام ایرانی نه فقط تضعیف نشده است بلکه همانطور که گذشت به دلیل قدمت بسیار زیاد خود بقدری غنی و قوی است که امپراطوری‌های تازه تاسیس شده را نیز به گور تاریخ خواهد سپرد و از نو با درخشندگی بیشتری تمدن ایرانی را ادامه خواهد داد.

مداومت زندگی فرهنگی یک قوم و ملت چیزی نیست که بخواهیم آن را با استدلال و منطق ثابت کنیم. غایت وجود آن در همان وجود آن نهفته و مستتر است نیروی لازم برای ادامه خود را از درون خود می‌گیرد و بس نهضت ملی ایران برای مبارزات خود و برای تحقق بخشیدن به هدف تاریخی امروز خود که نجات مملکت از سلطه پروژه‌های سیاسی مهاجم روسی و آمریکایی و انگلیسی است نیازی به استدلال ندارد بلکه تنها به واقعیت وجودی خود و تاریخ گذشته خود و همبستگی نیرومند بین افراد و اقوام خود تکیه می‌کند.

ت - اگر هر ایدئولوژی خود را به عنوان تنها راه نجات بشریت معرفی می‌کند و تمام ایدئولوژی‌های دیگر را نفسی



بنماید هیچ فرهنگی چنین ادعائی نمی‌تواند داشته باشد که به عنوان تنها واقعیت زندگی بشری وجود دارد .

اگر ایدئولوژی انحصار طلب است هیچ فرهنگی نمی‌تواند انحصار طلب باشد ، به تعداد تمام جوامع بشری فرهنگ وجود دارد و این فرهنگها با یکدیگر در رابطه و داد و ستد هستند و از این داد و ستد بهره می‌گیرند و غنی می‌شوند .

دادوستد ( و نه یکی شدن ) بین فرهنگ های ایرانی و هندی و چینی یکی از منابع تعالی و غنای تمام این فرهنگ ها بوده است .

نهضت ملی برای پیروزی در این مرحله از زندگی تاریخی ملت ایران نیازی ندارد که فرهنگ ایرانی را به عنوان تنها فرهنگ عالی و متعالی بداند و معرفی کند درست بر عکس نهضت ملی می‌داند که برنامه هسا و پروژه های سلطه جو و مهاجم با انحصار طلبی خود نه فقط جوامع و فرهنگ های کشورهای خود تحت سلطه را پامال کرده و به سوی نابودی سوق می دهند ، بلکه فرهنگ جوامعی را که خود از آن بر خاسته اند نیز دستخوش مصادم جهان خواری خود قرار می دهند در هر جامعه ای که ایدئولوژی حاکم شود و بخواهد از نیروی

آن جامعه برای جهان خوارگی استفاده کنند  
 در مرحله اول فرهنگ آن جامعه را مورد دستبرد  
 قرار می‌دهد و همان‌طور که در تعریف ایدئولوژی  
 گفتیم تنها یکی از وجوه زندگی آن جامعه  
 را به عنوان محور اصلی سازماندهی بر می‌گزیند  
 و تأمیت و هماهنگی جامعه خود را نیز دستخوش اختلال  
 می‌کند. در آلمان هیتلری تلاش بر این بود که از همسایه  
 آلمان یک ارتش مهاجم بسازند در کشورهای سرمایه‌زده تجارت  
 و پول، تمام ارزشهای زندگی انسانی را تحت سلطه گرفته  
 است در کشورهای کمونیست شده، مارکسیسم به صورت تهوع  
 آوری هر نوع امکان فکر و اندیشه و خلاقیت را نابود کرده  
 است. ایدئولوژی به مثابه زنجیری است که به دست  
 و پای فرهنگ خودی و غیر خودی بسته می‌شود و اولی‌سین  
 قربانی ایدئولوژی آزادی در کشور خودی و در دیگر کشورها  
 است. و این ناچار از انحصار طلبی ایدئولوژی بر می‌خیزد  
 هر ایدئولوژی یک کتاب بیشتر ندارد کتابی که خود را نا‌ساخته  
 تمام کتابها می‌داند کتابی که می‌خواهد جای علم و دانش  
 و معرفت تمام بشریت را در تمام ادوار بگیرد اما فرهنگها  
 هر یک نه فقط یک کتاب ندارند بلکه هر یک چشمه‌زاینده‌ای  
 هستند که از آنها تولید فلسفه‌ها، کتابها، کتابخانه‌ها  
 هنرها و آرمان‌های عالی زندگی و آزادی‌جاری بوده است  
 و جاری است و جاری خواهد بود.

ایدئولوژی چهار چوب فکری تک‌کتابخواندگان را معلوم  
 می‌کند و فکر و اندیشه را در همان چهارچوب زندانی می‌کند  
 صاحبان فرهنگ را چهارچوبی برای اندیشه نیست. فرهنگ  
 اندیشه را آزاد می‌کند.

ث - اگر ایدئولوژی بنا بر تعریف دشمن هر نوع تنوع فرهنگی و ملی است و می خواهد مرزهای ملی و قومی را براندازد تنها الگویی را که ادعا دارد نجات تمام بشریت در آن است به تمام جوامع بشری تحمیل کند، روشن است که فرهنگها الزاما " روح جوامع بشری هستند خود را در مقابل آن و ضد آن می بیند و با تمام قوا کوشش می کند که پروژه های سیاسی را که جهان شمول هستند از میان بردارند تا خود را از خطر نابودی نجات دهند بین این دو یعنی ایدئولوژی و استقلال ملل آشتی ممکن نیست فلسفه وجودی هر ایدئولوژی نفی استقلال تمام جوامع و ملل است بنا بر این کسانی که تلاش می کنند بین این دو آشتی دهند از دو مقوله بیش نیستند یا کسانی هستند که نمی دانند و نمی فهمند یا صاحبان ایدئولوژی هستند که دروغ گویند و می خواهند فریب دهند تضاد آشتی ناپذیر بین ایدئولوژی و استقلال ملل بقدری آشکار است که تنها کسانی که گوش دارند و نمی خواهند بشنوند و کسانی که چشم دارند و نمی خواهند ببینند و کسانی که مغز دارند ولی نمی خواهند فکر کنند می توانند آن را باور کنند ، نهضت ملی برای رسیدن به هدف استقلال ایران نه فقط نیازی به ایدئولوژی ندارد بلکه اولین کاری که باید انجام دهد رسوا کردن ماهیت این ایدئولوژی ها باز کردن چشم و گوش و هوش فریب خوردگان ایدئولوژی است که بدین طریق از نو به آغوش ملت و فرهنگ خود باز گردند و با رها کردن دست و پای فکر خود از زنجیرهای ایدئولوژیک منزلت انسانی خود را باز یابند . شاید در اینجا پاسخ دادن به یک سؤال که در رابطه با این مسئله قرار می گیرد مفید

باشد . اگر سؤال کنند مگر لازم است که انسان خود رابه یک جامعه معین وابسته کند و تنها از ثمرات یک فرهنگ بهره برد چرا نتوان از تمام فرهنگها در عین حال بهره گرفت ؟ جواب این است که اولاً " بحث مربوط به جوامع بشری و جامعه ایران است بنا بر تعریف فرهنگ وجوه خاص زندگی اجتماعی یک جامعه معین را بیان می کند و هیچ جامعه ای جز اینکه خودش باشد و در نتیجه ساختار خود را بر اساس فرهنگ خود تعیین کند چیز دیگری نمیتواند باشد یک جعبه به طور عادی از شش سطح تشکیل می شود . چیزی به اسم جعبه مجرد وجود ندارد بلکه جعبه ها وجود دارند و هر جعبه دارای سطوح معین و خاص خود است و در عین حال نمیتواند تمام سطوح جعبه های موجود را دارا باشد و این بیان مخصوصاً در مورد موجودات زنده نیز صادق است ، چیزی به اسم خرگوش مجرد یا اسب مجرد وجود ندارد ، خرگوش ها و اسب ها وجود دارند و هر خرگوش یا هر اسب دارای خلق و خوی و ساخت و خصوصیات فردی خودش است چیزی به اسم جامعه بشری وجود ندارد ، بلکه جوامع بشری معین : هند ، ایران فرانسه .... وجود دارند و هر یک از اینها ساختار فرهنگ شکل رفتاری خاص ، مذهب ، هنر .... خود را دارند و بین این جلوه های زندگی اجتماعی همانطور که در مثال گفتیم هم آهنگی است و بهم زدن این هم آهنگی از طریق پیوندهای مصنوعی بین جلوه ها اختلال و مرگ جوامع را پیش می آورد . و اما انسان در رابطه با جوامع چنین ساخته شده است که اصولاً هیچ انسانی خارج از یک جامعه معین نمیتواند موجود باشد ، چیزی به عنوان انسان مجرد موجود نیست شاید این انسان مجرد همان چیزی است که به او خدا می گویند و وقتی

منصور می‌گفت " ان الحق " همین انسان مجرد را اراده می‌کرد لیکن همین انسان مجرد وقتی بخواهد عینیت و واقعیت یابد در گوشت و پوست و خون آدمیان یک سبب و دو گویی مثل من و شما تظاهر می‌کند و هر انسان نیز خصلت‌ها سجایای اخلاقی و گفتار خود را دارد و بس، بی شک این انسان از زمانی که متولد شده است اگر در محیط دیگری بار می‌آید به تحمل خصلت‌ها و سجایا و رفتارهای دیگری به خود می‌گرفت اما از آنجا که الزاما هر انسان در دامنه یک جامعه معین به وجود می‌آید و شکل می‌گیرد این شکلی یابی او متأثر از فرهنگ خاص آن جامعه است شاید بهترین نمونه این شکل‌گیری را در یاد گرفتن زبان بتوانیم بیان کنیم. طفل آدمی این استعداد را دارد که تمام زبانهای موجود یا ناموجود جهان را یاد بگیرد لیکن این استعداد را تنها تا دوسالگی یا حداکثر چند سال اول زندگی اش دارا است بعد از آن این استعداد کند می‌شود تا جایی که دیگر یاد گرفتن یک زبان در سالهای بعد تبدیل به نوعی اعمال شاقه می‌شود و همین طفل شیرخوار لایق در دامنه مادری رشد و نمو می‌کند که آن مادر زبان خودش را به او منتقل می‌کند و وقتی طفل به سن رشد رسید یک زبان دارد و یا دو زبان و بعضی دیگر زبان‌هایی را که می‌توانست یاد نگرفته است و می‌دانیم که زبان پایه و اساس فرهنگ است و چنین است که هر آدمی تنها از یک فرهنگ می‌تواند برخوردار شود و آدمیائی که از فرهنگ خودی برخوردار نیستند آدمیائی که ایدئولوژی آنها را از فرهنگشان بریده است در واقع نوعی با آدمیت قطع رابطه کرده‌اند ایدئولوژی‌زدگان

را انسان به حساب آوردن کار آسانی نیست. ایدئولوژی چون ویروسی روح آدمی را چنان مریض می‌کند که علاج آن بس دشوار است. نویسنده این سطور خود نیز به این مرض دچار بوده است و می‌داند که چه تلاش عظیمی باید، و چه اراده‌ای تا آدمی از چنین مرضی رها شود. در هر حال سخن از این بود که آدمی ولو این که استعداد دارد از تمامی فرهنگ‌ها برخوردار باشد لیکن از آنجا که موجودی است عینی و در جا ئی از این کرهء خاکی در دامن مادری به دنیا می‌آید و در بطن جامعه معینی زندگی می‌کند و تربیت می‌شود این استعداد تنها می‌تواند در دامن فرهنگی معین شکل بگیرد و آدمی خصائص انسانی خود را نمی‌یابد مگر این که از تمامی آنچه که این فرهنگ معین در اختیار او قرار می‌دهد بهره گیرد و خود را از سراب جهان وطنی که حرفی هیچ و بوج است رها کند چرا که جامعه جهانی وجود خارجی ندارد.

ج - اگر کار اساسی ایدئولوژی برای جلب افراد، عسوام فریبی و خدعه است و در شعار تساوی طلبی و صلح جوئی که در تخیلات مجرد و دور از واقع ابزارهای استقرار قدرت مطلقه و سلسله مراتب شداد و غلاضی است که تنها به کار سازمان دادن جنگهای جهانگیرانه می‌آید فرهنگ مجموعه ذخائرسر یافته‌های عینی جامعه بر اساس تجارب نسلهای گذشته است که در آن مبارزه برای تعالی انسانها و بدست آوردن درجات بیش از پیش گسترش یافته، آزادی و آزادی یکی از فصول مهم آن و مبارزه کلی جامعه برای رها شدن از قهر و غلبه جنگ‌ها و خونریزی های فصل دیگر آن است....

شرط اول این که آدمیان برای آزادی خود تلاش کنند و در داخل فضای اجتماعی خود راه و روال زندگی را براساس آنچه خود تصمیم می‌گیرند سازمان دهند این است کسه تصمیم‌گیری در سرنوشت مردم این جامعه نه در مراکز قدرت جهانی و براساس الگوی خاصی که ایدئولوژی‌ها عرضه می‌کنند بلکه در داخل خود جامعه و بر اساس ارزش‌های تجربه شده و سنتی این جامعه تعیین شود و هم به این دلیل تمام کسانی که در آرزوی این به سر می‌برند کسه روزی امتیازات طبقاتی از میان برخیزد و تعدادی محدود از افراد جامعه اکثریت مطلق آن را به عنوان ماده خامی برای دستکاری ننگرند بلکه تمامی آدمیان یکدیگر را به چشم انسانهای برابر بنگرند و هر کس آزادی دیگران را احترام بگذارد تا قدرت خلاقه انسانی در یک چنین محیطی رشد و پرورش یابد قبل از هر چیز لازم است کانونهای قدرت‌های جهانی که به خود رسالت این را می‌دهند که الگوی رفتاری تمام افراد بشری را تعیین کنند از میان برخیزند. تساوی انسانها به عنوان خلقت واحد و دارای حق انسانی برابر درست در نقطه مقابل ادعای ایدئولوژی‌های جهانشمول قرار می‌گیرد که ادعا دارند می‌خواهند با استقرار برابری و تحمیل جلوه‌های ظاهری آن به تمام بشریت جهان را پر عدل و داد کنند از میان رفتن جنگ و ستیز بین جوامع بشری نه از طریق تحمیل سلطه قومی بر تمام اقوام دیگر بلکه از طریق از میان رفتن این ادعا از تمام اقوام بشری ممکن می‌شود. اولین بیان نامه نهضت مقاومت ملی کسه در آن اصول فکری این نهضت ارائه شده است این مسئله

را به خوبی روشن می‌سازد که شرط آزادی مردم یک جامعه قبل از هر چیز استقلال آنان در مقابل قدرت‌های جهان - خواره و ایدئولوژی‌های جهان شمول است و تا این استقلال بدست نیامده است و یک مرکز تصمیم‌گیری در داخل جامعه و مستقل از تمام ایدئولوژی‌ها که بنا بر تعریف بیگانه و سلطه‌جو هستند سرنوشت سیاسی مملکت را بدست نگرفته‌اند استفاده از آزادی به منظور جستجوی برنامه یک جامعه متشکل از افراد آزاد امکان‌پذیر نیست. هرنوع فکرو برنامه‌ای که غیر از این بگوید و استقلال مملکت را که تنها و تنهایی تواند خواست ملیون غیر ایدئولوژیک باشد تابع یکی از ایدئولوژی‌ها بکند و مثلاً بحث تساوی طلبی یا صلح جوئی را به میان بکشد عوام فربیی است و تقلب آشکار است.

### ۳ - شبه ایدئولوژی‌ها :

یک ایدئولوژی آشله قلم کاری از آرمانها و موضع‌گیری‌ها نیست. دیدیم که ایدئولوژی‌ها پروژهای سیاسی خاصی را پشت سر نهفته دارند یا به عبارت دیگر سیستم ایدئولوژی اصیل یک سیستم فکری نیست که با جفت و جور کردن چند اصل اجتماعی یا اخلاقی بتواند دستورالعمل سیاسی یک گروه قرار گیرد. مراکز تصمیم‌گیری سیاسی متکی به یک قدرت اجتماعی خاص‌قادرند که پروژه‌سنای سیاسی داشته باشند و برای پیشبرد آن به ساختن سیستم ایدئولوژی دست‌بزنند. نقش ایدئولوگ‌ها در این میان است که تحت هدایت آن مرکز تصمیم‌گیری سیاسی یا تحت



تأثیر مکانیسم ودینا میسم آن قدرت اجتماعی که به وجود آورنده آن مرکزتصمیم گیری پروژه سیاسی است ایده‌ها را به قسمی جفت‌وجور کنند که به نیازهای آن پروژه سیاسی از لحاظ پیشرفت افکار و جلب نیروها کمک‌کند به این ترتیب بین تمام ایدئولوژی‌هایی که عرضه می‌شوند می‌توان دو نوع اصلی را تمیز داد: ایدئولوژی‌های اصیل آن‌هایی هستند که در خدمت یک پروژه سیاسی ناشی از یک دینا میسم اجتماعی یا سیاسی باشند و شبه ایدئولوژی‌ها که محصول فکر و کار افراد سرگردانی هستند که تصور کرده‌اند با ارادته یک ایدئولوژی من در آوردی خواهند توانست نیروئی فراهم کرده و یک برنامه سیاسی را به موقع اجرا بگذارند بدون این که این برنامه ناشی از یک دینا میسم اجتماعی خاص یا یک مرکز قدرت سیاسی باشد.

همانطور که قبلاً گفتیم در صحنه سیاسی ایران سه ایدئولوژی اصیل وجود دارد که هر یک از آنها در خدمت یک پروژه سیاسی بیگانه و متکی به یکی از قدرت‌های جهانی دشمن استقلال ایران قرار دارد که عبارتند از:

۱ - کمونیسم، آنچنان که حزب توده آن را معرفی می‌کنند و در خدمت شوروی است.

۲ - اسلام گرائی، آنچنان که خمینی وفدائیان اسلام معرفی می‌کنند، در خدمت امپراطوری انگلستان.

۳ - لیبرالیسم اقتصادی آنچنان که رژیم آریا مهربی عمل می‌کرد و تکنوکرات‌ها هنوز در نظر دارند، در خدمت امپریالیسم آمریکا.

غیر از این سه ایدئولوژی اصیل با شبه ایدئولوژی‌هایی

سر و کار داریم که از اینجا و از آنجا شعارهایی چند را فراهم کرده متناسب یا غیر متناسب با آن مجموعه بسسه اصطلاح فلسفه‌ای نیز تراشیده‌اند و گروه‌ها یا گروهک‌هایی را نیز به دور آن جمع کرده‌اند تصور می‌کنند که به هیچ کجا بستگی ندارند و در واقع نیز ممکن است بستگی نداشته باشند لیکن از آنجا که خود نه مظهر دینا میسم ملی و استقلال طلبی ایران می‌باشند تا از این طریق از طرف جامعه تغذیه و تقویت شوند و نه این که به طور مستقیم با یکی از صاحبان پروژه سیاسی فوق در رابطه‌اند تنها به صورت نیروهای ضربتی و غیر ضربتی لیکن ترمز کننده‌ای تظاهر می‌کنند که دواثر اساسی دارند :

۱- از جذب شدن نیروهای اجتماعی به جنبش ملی جلوگیری می‌کنند .

۲- به طور دانسته یا ندانسته به آن ایدئولوژی اصلی کمک می‌کنند که از همه به آن نزدیک‌ترند .

در عمل نیز این گروه‌ها یا گروهک‌ها در محاسبات ستادهای عملیاتی شوروی و انگلستان و آمریکا به حساب می‌آیند و مجریان آن برنامه‌ها به اشکال مختلف آنان را در حرکتشان چنان هدایت می‌کنند که مورد استفاده خود آنها قرار گیرند به عنوان مثال مکتبی که مرحوم شریعتی به وجود آورده بود که آشله قلمکاری بود که الهام اصلی خود را از اسلام می‌گرفت لیکن با تمایلات آزادیخواهانه و نیز با نوعی چاشنی سوسیالیستی آمیخته بود و هم بدین طریق توانست جوانان متمایل به چپ را به خود جلب کند و اسلام را برایشان قابل هضم نماید و یا جوانان مسلمان را نیز جلب

کند و به آنها بقبولاند که سوسیالیسم هم با اسلام مغایرتی ندارد. این مجموعه فکری که شریعتی آن را ساخته بسود التقاطی بود از شعارها و بعضی فلسفه بافی های اسلامی سوسیالیسم و سوسیولوژی مدرن ( تا چه اندازه شریعتی سوسیولوژی را فهمیده بود بماند) و چاشنی کم مزه ای نیز از احساسات شبه ملی به آن اضافه می شد هرچند این مجموعه فکری برای جوانان بدلائلی که قبلا گفتیم جالب بسود و آنهایی را که آماده مبارزه قهرآمیز بر علیه رژیم بودند به خود جذب می کرد لیکن نه یک پایگاه خارجی داشت یعنی هیچ یک از پروژه های سیاسی مهاجم و دشمن استقلال ایران آن را به عنوان پایگاه ایدئولوژیک خود به حساب نمی آورد و نه از محرکات و نیازهای مبارزات ملی متأثر بود ایسین مجموعه یک شبه ایدئولوژی بود که مانند دیگر شیسه ایدئولوژی ها مذهبی از آن نوع که طالقانی ارائه می داد یا نهضت آزادی بازگان یا حزب مردم ایران که بعد ها به امت و جاما تبدیل شدند تنها قادر بود قسمتی از جوانان فعال را به مبارزات قهرآمیز بکشاند لیکن ایسین نیروی اجتماعی که بدین ترتیب شکل می گرفت از خود نتوانست ابتکار سیاسی یا برنامه اجتماعی داشته باشد و در جستجوی این ابتکار سیاسی سرگردان بود درست در این است که سه پروژه های سیاسی و صاحبان ایدئولوژی های اصیل که نزدیکتر به این مجموعه فکری شبه ایدئولوژیک بودند می توانستند از این نیروها به عنوان مهره های شطرنج در بازی های سیاسی خود استفاده و یا بهتر بگوئیم سوء استفاده کنند.

چطور ؟

استراتژی شوروی در دهه‌های اخیر این بوده است که در تمام کشورهای تحت نظارت غرب نوعی عدم ثبات به وجود آورد و این امر را چه از طریق کمک به شکل یابی هر نوع سازمان قهرآمیز به طور مستقیم یا غیر مستقیم و چه به صورت مادی و چه به صورت تربیت افراد در اردوگاه‌های تروریستی که خود آن را اردوگاه‌های مبارزات انقلابی می‌نامند و چه به صورت دادن اسلحه انجام می‌داد و برای این کار بودجه بسیار هنگفتی را در اختیار سازمان‌های جاسوسی و به اصطلاح انقلابی خود گذارده بود. شوروی به هیچ وجه اصراری نداشت که تمام انقلابیون و کسانی که در ایجاد عدم ثبات شرکت می‌کنند کمونیست از نوع شوروی یا حزب توده باشند او هر جریانی را که با رژیم‌های حاکم به مبارزه برخیزد کمک می‌کرد زیرا به خوبی می‌دانست که این گروه‌ها یا گروهک‌ها قادر نیستند ابتکار عملیات سیاسی را خود بدست گیرند یا وجود این تمام اینها برای اجرای استراتژی شوروی سخت مفید بودند بدین ترتیب گروه‌هایی که به دامن شبه‌ایدئولوژی‌های چپ و اسلامی می‌افتادند عملاً قسمتی در جهت اجرای سیاست شوروی فعالیت می‌کردند چاشنی شبه ملی که آنها به این تمایلات خمسود می‌زدند برای شوروی ناراحت‌کننده نبود زیرا این امر سبب می‌شد که قسمتی از نیروهای ملی نیز ندانسته وارد این دام شوند و تبدیل به آلت دست سیاست او بشوند.

در اینجا ذکر دو نکته نیز لازم است :

اول اینکه تمام گروه‌های شبه ایدئولوژیک به یک میزان از شعارها و فلسفه بافیهای مختلف را به هم مخلوط

نمی‌کردند هر کدام کمی بیشتر از این و کمی کمتر از آن را به هم می‌یافتند به این ترتیب مرتباً گروه‌ها تشکیل می‌شد و بر حسب حوادث و اختلافاتی که بین آنها می‌افتاد برای توجیه اختلافات خود میزان امتزاج را از این یا آن شعار یا توجیه سیاسی کم و زیاد می‌کردند و لابد هریک خود را به عنوان اصیل‌ترین نماینده ایدئولوژی اصلی اسلامی یسنا کمونیسم می‌دانستند و دیگران را نسبت به آن اصول کسه معلوم نیست از کجا آمده‌اند خائن یا منحرف از اسلام می‌دانستند فائده بسیار بزرگ این اختلافات برای صاحبان ایدئولوژی و پروژه سیاسی اصلی این بود که باشیوع این گروه‌ها و گروهک‌ها تقریباً قسمت اعظم نیروهای حیوان و فعال مخالف رژیم را در این جریان جلب کرده آنها را از توجه به نهضت اصیل ملی منحرف نمایند.

دیگر این که صاحب پروژه سیاسی که اسلام را یا اسلام‌گیری را از طریق سازمان دادن فدائیان اسلام رهبری می‌کرد یعنی انگلستان نیز درست به همین شکل به صحنه نگاه می‌کرد. مسئله رقابت بین شوروی و انگلستان در این زمینه بسیار مهم و جالب است و ما آن را در مقاله دیگری تحت عنوان رقابت پروژه‌های سیاسی در ایران تحلیل کرده‌ایم که در اینجا از آن صرف نظر می‌کنیم. خلاصه اگر یک ایدئولوژی اصیل خود یک شبه فرهنگ و آرونه است که تبدیل به ضد فرهنگ می‌شود لیکن به طور مستقیم مورد استفاده پروژه‌های سیاسی مهاجم قرار می‌گیرد شبه ایدئولوژی‌ها کاریکاتوری از ایدئولوژی‌ها هستند و دوبار از واقعیات زندگی اجتماعی دور شده‌اند اگر در ایدئولوژی‌ها احکام جامعه شناسی

فلسفی ، علمی ، اخلاقی تحریف می‌شوند در شبه ایدئولوژی ها این احکام تبدیل به یک مشت شعار به کلی توخالی و مسخره می‌گردند . اگر صاحبان ایدئولوژی های اصیل به جایی به قدرتی به مرکز تصمیم‌گیری سیاسی بند هستند صاحبان شبه ایدئولوژی ها موجودات سرگردانی هستند که پس از بریدن با جامعه و فرهنگ خود در جستجوی یک صاحبند و از لحاظ سرنوشت سیاسی اگر صاحبان ایدئولوژی ها می‌توانند نقش مستقیم و مهمی در سیاست بازی کنند و در صورت پیروزی صاحب پروژه ها جا و مکان و منزلتی در جامعه تحت سلطه داشته باشند صاحبان شبه ایدئولوژی ها تنها این نقش را دارند که ضمن کمک به صاحبان ایدئولوژی اصلی (و در عین مخالفت با آنها) در بدست گرفتن قدرت پیس از پیروزی پروژه سیاسی مانند ..... به دور انداخته شوند و از صحنه وجود حذف شوند اگر فرهنگ ها در معیار تاریخ بشری عمری ابدی دارند ایدئولوژی ها در مقایسه با آنان حشره‌ای را مانند که فصلی بیش زندگی نمی‌کنند و شبه ایدئولوژی ها کوره پشه هائی را مانند که روزی رابه شب نمی‌آورند .

\* \* \* \* \*



ULB Halle  
008 906 513

3



21

WA

376

بها در کشور قراسه ۱۵ قراک

مارکتورها هم اوز ۱۵ قراک





## فهرست مطالب

### مقدمه

#### فصل اول : ایدئولوژی و فرهنگ :

۱ - تفاوت فرهنگ و ایدئولوژی

۲ - ایدئولوژی چیست ؟

۳ - فرهنگ چیست ؟

۴ - چرا نهضت ملی و جنبه ملی نتوانست یک ایدئولوژی

ارائه دهد؟

۵ - چرا جوانان به سوی کمونیسم کشانده می‌شوند .

۶ - اثرات سرمایه‌داری در ایجاد اختلال جامعه‌شناسی در

کشورهای دنیای سوم .

۷ - جوانان آسان جویند .

۸ - کمونیسم سهل‌الوصول‌ترین بهانه‌های فعالیت سیاسی و

ارضاء غریزه اعمال قهر .

#### فصل دوم : سه ایدئولوژی در مقابل یک فرهنگ

۱ - کلیات

۲ - خصائص اساسی ایدئولوژی‌ها

الف : پشت‌سر هر ایدئولوژی یک پروژه سیاسی نهفته

است .

ب : ایدئولوژی هدف‌اساسی خود را که اجرای پروژه

سیاسی مهاجم است پشت‌سر یک توجیه فلسفی مخفی

می‌کند .

پ : ایدئولوژی تحقق یافتن پروژه سیاسی را که در نظر

دارد قطعی جلوه می‌دهد .

ت : هر ایدئولوژی خود را تنها راه نجات بشریت

